



انتشارات انگاہ پبلوی

۲۹

یک ساہزادہ ہجامنشی

ع. شاپور شہبازی





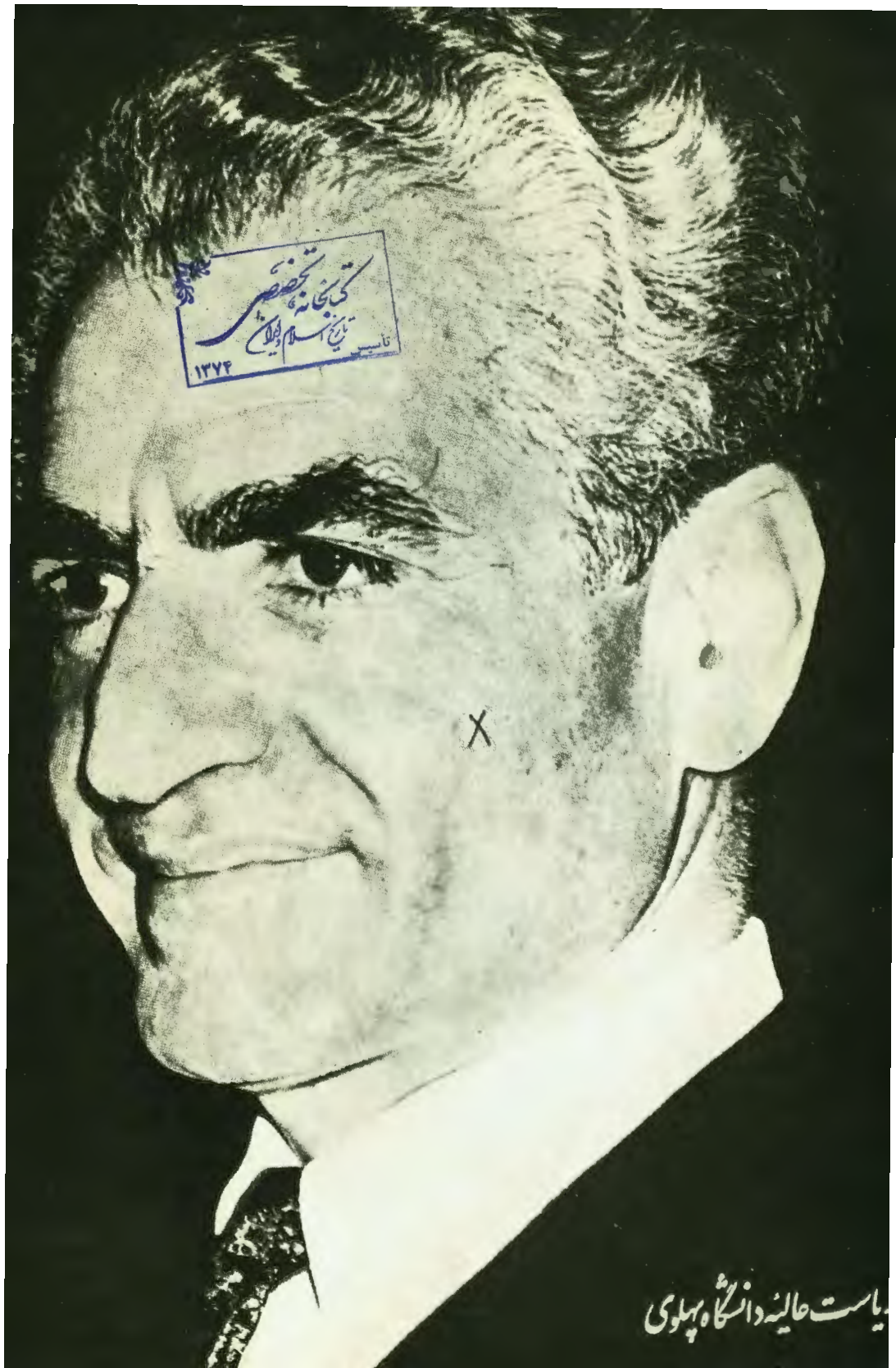
۲۹

ایران
باستان

۲

۳

۱۴



بیاست عالیله دانشگاه پهلوی



انقارات انگاہ پیلوی

۲۹

یک شام ہر ادہ ہجائمنشی

ع . شاپور شہبازی



چهارمین کتاب از سلسله انتشارات دانشگاه پهلوی
بمناسبت جشنهای دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران

از این کتاب ۱۰۰۰ نسخه در مردادماه ۱۳۵۰
در چاپ مردمبارز تهران چاپ شد

فهرست مطالب

ص	پیشگفتار
هشت و نه	فهرست نقشه‌ها
۵۵	فصل یکم - فراز و نشیب شاهنشاهی هخامنشی
۱- ۱۰	بنیاد شاهنشاهی هخامنشی ۳- ۱ ، داریوش و پارسیان ۴- ۳ ، شاهنشاهی جهانی ایرانیان ۵- ۴ ، ایرانیان و یونانیان ۷- ۵ ، جانشینان داریوش ۸- ۷ ، برادرکشی درخاندان هخامنشی ۱۰- ۸ ،
۱۱- ۲۶	فصل دوم - شاهزاده‌کورش و روزگار او
	داریوش دوم و خانواده‌اش ۱۳- ۱۱ ، پرورش بزرگ‌زادگان ۱۴- ۱۳ ، تربیت کورش ۱۵- ۱۴ ، شورشهای شهربانان ۱۹- ۱۶ ، نخستین پیمان میلیتوس ۲۱- ۲۰ ، سیاست نوین ۲۳- ۲۱ ، دومین پیمان میلیتوس ۲۴- ۲۳ ، سیاست چیسه‌فرنه ۲۶- ۲۸ ،
۲۷- ۴۱	فصل سوم - ایران و جنگهای پلوپننوس
	سپهبدان ایرانی و یونانیان ۸- ۲۷ ، سومین پیمان میلیتوس ۲۹- ۲۸ ، تردستیهای سیاسی چیسه‌فرنه ۳۱- ۲۹ ، اوضاع ایران ۳۳- ۳۱ ، جنگ

وسیاست ۳۵ - ۳۳، پیروزیهای آلکی بیادیس ۳۸ - ۳۶، کارهای فرنه -
بازو ۴۰ - ۳۸، برگزیدن کورش به سپهسالاری ۴۱ - ۴۰،

فصل چهارم - سپهسالاری کورش ۴۲ - ۵۶

پسران داریوش دوم ۴۴ - ۴۲، ولیعهدی ارشک ۴۴، اندیشه‌های کورش
۴۵، سپهسالاری کورش ۴۷ - ۴۶، فرمانروائی کورش ۴۸ - ۴۷ کورش
ولیزاندر ۵۱ - ۴۸، آغاز پیروزی لاسدمونیان ۵۲ - ۵۱، کورش و
کالیک را تیداس ۵۳ - ۵۲ اندیشه و رفتار کورش ۵۴ - ۵۳، بازگشت
کورش به شوش ۵۶ - ۵۴

فصل پنجم - سرپیچ تاریخ ۵۷ - ۶۹

جهانجویی کورش ۵۸ - ۵۷، سرداران ایران و کورش ۵۹ - ۵۸،
کتزیاس کنیدوسی ۶۰ - ۵۹، رفتن کورش به شوش ۶۱ - ۶۰، تاجگذاری
ارشک بنام اردشیر دوم ۶۳ - ۶۱، کنکاش کورش ۶۴ - ۶۳، بازگشت
کورش به ساردیس ۶۵ - ۶۴، نبرد ایگس پتامی ۶۶ - ۶۵، گشودن
دوستان کورش آئن را ۶۸ - ۶۶، پراکندگی مزدوران جنگی
۶۸ - ۶۹

فصل ششم - فرمانروائی کورش شیردل ۷۰ - ۸۸

سیاست کورش ۷۲ - ۷۰، وفادوستی کورش ۷۴ - ۷۲، دادگری کورش
۷۶ - ۷۴، دوست پرستی کورش ۷۷ - ۷۶، کارآمدی کورش ۷۹ - ۷۷،
لیزاندر در آئن ۸۰ - ۷۹، کوششهای کورش ۸۲ - ۸۱، کورش و
جنگاوران ۸۴ - ۸۲، دوستان کورش ۸۸ - ۸۴.

فصل هفتم - بسیج سپاه ۸۹ - ۱۰۳

کارسازیهای کورش ۹۲ - ۸۹، گرد آوردن رزم آوران ۹۲ - ۹۱ سرنوشته
الکی بیادیس ۹۵ - ۹۷، گرفتن ۹۸ - ۹۷، سازمان سپاه یونانی

۹۹ - ۹۸ ، کارسازی اردشیر ۱۰۰ - ۹۹ ، دشواریهای کورش ۱۰۲-۱۰۰
کار آئی کورش ۱۰۳ - ۱۰۲ ،

فصل هشتم - لشکر کشی کورش ۱۲۴-۱۰۴

از ساردیس تا کیلیکیه ۱۰۷ - ۱۰۴ ، کورش و شاهبانوی کیلیکیه
۱۰۹-۱۰۷ ، کورش در تارسوس ۱۱۱ - ۱۰۹ ، تنگه های دشوار گذر
۱۱۳ - ۱۱۱ ، گذشتن از فرات ۱۱۴ - ۱۱۳ ، درنوردیدن بین النهرین
۱۱۵ - ۱۱۴ ، کورش وانجمن مهان ۱۱۸ - ۱۱۶ ، اردشیر و کارسازی
جنگ ۱۱۹ - ۱۱۸ ، سپاهیان اردشیر ۱۲۰ - ۱۱۹ ، سپاه کورش
۱۲۳ - ۱۲۰ ، شماره سپاهیان دو هموارد ۱۲۴ - ۱۲۳ ،

فصل نهم - نبرد کوناکسا (هفتم سپتامبر ۴۰۱ ق. م) ۱۴۳-۱۲۵

«آماده باش» سپاه کورش ۱۲۸ - ۱۲۵ ، آوردگاه کوناکسا ۱۳۰ - ۱۲۹ ،
آرایش سپاه کورش ۱۳۲ - ۱۳۰ ، آرایش سپاه اردشیر ۱۳۳ - ۱۳۲ ،
نقشه نبرد ۱۳۵ - ۱۳۳ ، آغاز نبرد ۱۳۶ - ۱۳۵ ، حمله هوپلیت‌ها
۱۳۷ - ۱۳۶ ، جولان سواران ۱۳۸ - ۱۳۸ ، کار آئی چیسه فرنه ۱۳۸ ،
بیم شکست ۱۳۹ - ۱۳۸ ، دلاوری کورش ۱۴۱ - ۱۳۹ ، کشته شدن کورش
۱۴۲ - ۱۴۱ ، پیروزی چیسه فرنه ۱۴۳ - ۱۴۲ .

افزوده : سخنان کتزیاس درباره نبرد کوناکسا ۱۴۴-۱۴۶

پایان سخن ۱۴۷ - ۱۵۳

فهرست مآخذ ۱۵۵ - ۱۶۱

فهرست عمومی اعلام ۱۶۲-۱۶۸

پیشگفتار

انگیزه نوشتن این کتاب مهربی پایان نویسنده اش به فلسفه شاهنشاهی ایرانی و شناساندن یکی از پهلوانان دوره شاهنشاهی هخامنشی، که خواست عهدکورش و داریوش بزرگ را تجدید کند، بوده است؛ و هر دوی این علل خود از حقیقت جوئی و میهن پرستی سرچشمه گرفته .

اگرچه این کتاب زندگی نامه یکی از نامبرداران تاریخ ما ، یعنی کورش جوان می باشد، میتوان آنرا تاریخی از ایران در سده پنجم پیش از میلاد شمرد ، زیرا از رویدادهای آن روزگار، و از زو بندهای سیاسی مردان آن زمان، و نیز از عللی که به لشکر کشی و کشته شدن کورش جوان پایان گرفت سخن می راند. در نوشتن این کتاب، بمانند کارهای دیگرم ، هدف روشن ساختن بخشی از تاریخ ایران و بانمودن کوششهای پهلوانان این آب و خاک مقدس در نگهداری میراث نیاکان، و نیز توصیف اندیشه ها و کارهای یکی از نامآوران تخیل و جهانجوی ایرانی بوده است. ولی در این زندگی نامه ، یکه تاز و میدان دار رویدادها جوانی بوده است که اگر بتاج و تخت ایران شهر دست می یافت ، از بزرگترین فرمانروایان تاریخ میشد، ولی چون در آوردگاه کوناکسا نگونسار گشت و بر خاک خفت، مایه درد ناگترین گزندها و بی نوائیهای روزگار هخامنشی گشت. همچنانکه در جائی دیگر، کورش بزرگ (ص ۸۹ یاد داشت ۴۷) اشاره

کرده‌ام، کورش جوان را در ایران بناروا «کورش صغیر» می‌خوانند، و این ترجمه نابرازنده ایست از Cyrus The younger انگلیسی و Kyros der yungere آلمانی که در حقیقت معنی «کورش بعدی» می‌دهد، در برابر کورش بزرگ که گاهی به انگلیسی Cyrus The Elder و به آلمانی Kyros der Altere یعنی «کورش پیشین» می‌خوانند. کارها و اندیشه‌ها و شیوه رفتار و زندگی این شاهزاده نشان می‌دهد که تنها لقبی چون «شیردل» و «جهانجوی» و یا «برده» برازنده‌ی وی می‌باشد و بس، و من در آغاز سر آن داشتم که نام زندگینامه اش را «کورش شیردل» بگذارم، ولی چون چنین نامی را تعصب‌آمیز یافتم، خودداری کردم، و از استاد بی‌هقی پند شنودم که «اندر این کتاب که می‌کنم، سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربدی کشد».

مآخذ و منابع هر مطلبی را بدقت نشان داده‌ام، نامها را تا ممکن بود، به صورت اصلی آورده‌ام و در پاره‌ای از موارد اختلافاتی پیش آمده (مثل آریه و آریو، افروس و افسوس، چیسه‌فرنه و چیس‌فرنه) که گناهِش را بگردن می‌گیرم. نقشه‌ها را تا میشد با توجه بنکات فنی رسم کرده‌ام، و اهم غلطها را در غلطنامه باز نموده‌ام. آرزو مندم در این کتاب راه تعصب و هواداری از کسی نپیموده باشم، اگر چنان کرده‌ام، اشتباه و گناه کرده‌ام و امید بخشایش دارم.

شیراز - مرداد ۱۳۵۰

فهرست نقشه‌ها

- ۱ - نقشه لشکر کشی کورش
- ۲ - آرایش جنگی در کوناکسا
- ۳ - نبرد کوناکسا - مرحله یکم
- ۴ - « « « دوم
- ۵ - « « « سوم
- ۶ - « « « چهارم
- ۷ - « « « پنجم
- ۸ - « « « ششم

فصل یکم

فراز و نشیب شاهنشاهی هخامنشی

بنیاد شاهنشاهی هخامنشی

در سده ششم پیش از میلاد، جنگاوران ایرانی، مرزهای شاهنشاهی هخامنشی را به رود دانوب Danube در اروپا و رود سند Indus در آسیا رسانیدند.

شاهنشاهی هخامنشی، دولت آزاده سواران بود، کورش بزرگ آن را بنیاد ریخت و داریوش سازمان دهنده، استوار و پی‌دارش کرد و کوشید که اندیشه بلند و جهانگیر و آرامش‌دهنده «نظم» را بمیدان کار و کردار آورد، و جهانیان را نمونه‌ای بخشید که بازمانده‌های آن هنوز پابرجاست. بهمانگونه که یونگه Yunge گفته است: مأموریت تاریخی هند و اروپائیان ایرانی پدید آوردن آرامش و نظم، و نگهداری روح و خصوصیات آزادگی و آزاده‌سواری بود. داریوش، که بنام شاهنشاه اقوام ایرانی بر سرزمین پهناور ایران‌شهر فرمان میراند، میدانست که از هم‌گسیختگی سازمانهای دولتی، و فرمانروائی خودکامانه و بدو مسئولیت بزرگ‌زادگان، همان اندازه برای کشور و مردمش زیان‌بخش و ویران‌کننده است که خود کامگی در پادشاهی و دوری جستن از مردمان هم‌خون و هم‌میهن و بیگانه شدن با ویژگیها و امکانات زیر دستان. دولت سپاهی او، یک شاهنشاهی نیرومند و «منظم جهانی» بود با سازمانهای مرتب و استوار. آنچه که ویران‌کننده این سازمانها بشمار میرفت اینها بود:

دورویی، بی وفائی، بی نظمی و خودکامگی، پیروی از دروغ، و لخرچی و فراموش کردن زندگی سخت پهلوانی و پیوندهای قبیله‌ای و میهنی.^۱ داریوش برای نبرد با این دشمنان، سرزمین فراخ ایرانشهر را به استانهایی بخش کرد، و هر یک را به استانداری (خشترپاوان Xshathrapêvân)^۲ سپرد که پاینده آن ناحیه باشد. لیکن برای آنکه نیرومندی و استقلال استانداران مایهٔ ازهم گسیختن نظم دولت جهانی او نشود، برای هر ولایتی یک فرماندهٔ نظامی نیز میفرستاد که هم کارهای سپاهیان آن خطه را سر و سامان میداد، و هم استاندار رامی‌پایند و از خودسری و زورگوئی و یا ازکش رفتن از خراج دولتی باز می‌داشت.^۳ در زبان پارسی باستان واژه ای که برای رساندن معنی تودهٔ مردم یا قبیله، بکار میرفت «کاره Kâra» بود، و آنگروهی که مردم را پشتیبانی و نگهداری می‌کردند، یعنی جنگیان و کارآمدان جامعه، هم کاره خوانده میشدند، و هنوز هنگامیکه گوئیم فلانی «کس و کار» ش زیاد است، میخواهیم برسانیم که پشتیبانان خانوادگی او نیرومند و سرشناس و فراوانند. احتمالاً آن سپهداری که بر لشکریان یک استان گماشته میشد، کاران یا کارن Kârân/ Kâran لقب میگرفت، و این همانست که به یونانی کارانوس Karanus - یعنی فرماندهی که

۱ - پ. ی. یونکه داریوش یکم پادشاه پارسها، ترجمه دکتر

د. منشی‌زاده، تهران ۱۳۳۵، ص ۴۹ و پس از آن.

۲ - به زبان پارسی باستان خشس پاوان Xshassapavan، و به مادی خشترپاوان،

از همین زبان مادریست که به یونانی رسیده است و ساتراپ Satrap گفته:

Herodotus, III, 98,

Ch. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Marburg

(1895), S. 546;

R. G. Kent, Old Persian. 2nd ed., New Haven (1953), P. 181.

3 - Xenophon, Cyropaedia, VIII, 6: 3; Herodotus, IV, 143,

162; V, 24, 109, 116, 121; VI, 43;

شاپور شهبازی، جهاننداری داریوش بزرگ، شیراز (۱۳۵۰)، ۱۱۲، بی‌مبد.

اختیارات تام داشته باشد - گشته است^۴، شاید همان کارن است که نام یکی از خاندانها بزرگ ایرانی در دوره اشکانی و ساسانی و حتی تادیری پس از آن بود، و در نوشته های اسلامی بصورت قارن آمده^۵.

داریوش برای استوار کردن نظم دولتی و آگاهی از رویدادهای پنهانی ولایتها، بجز استانداران و کارنها، هزارگاهی بازرسانی بنام «چشم» و «گوش» شاه، به استانها میفرستاد، تا کارهای فرمانده پادگان و والی هر خطه ای را بررسند و به شاه بزرگ گزارش دهند^۶. از اینها گذشته، چون بیشتر نواحی، گنجوری هم داشت که باج آن سرزمین را برای گنجهای دولتی گرد میآورد، کارن یا خشری پاون نمیتوانست با تاراج باج دولتی، نیرومند و خودسر شود، و کوس استقلال کوید^۷.

داریوش و پارسیان
در کشاکش روزگار سخت جهانگیری و پی ریزی، پارسیان پیش از همه برای شاهنشاهی هخامنشی کوشیدند، و وفاداری و پافشاری نشان دادند، و پیش از همه معنی و آرمان دولت جهانی کورش و داریوش را دریافتند؛ از این روی سزاوار بود که بفرمانروائی برسند، و خداوندان ایرانشهر، و خویشاوندان نژادی و دوستان شاهنشاه بشمار آیند. چنان هم شد. همه جا آزادگان جنگی پارس، بر دیگران فرمانروائی یافتند، و در پیشبرد نظم ایرانی، داریوش را

4 - Xenophon, Hellenica, I, 4; ; Herodotus, I, 153; V, 25.

۵- یونکه، همان، مأخذ، همانجا، میدانست که کارنوس یونانیان، از کاره پارسی است،

لیکن احتمال پیوند میان آن نام خانوادگی کارن را دکتر بیوار پیشنهاد کرده است :

A. D. H. Bivar, « A 'Satrap' of Cyrus the Younger, » in Numismatic Chronicle, 1961, P. 123.

6 - R. N. Frye, The Heritage of Persia, London (1962), P. 102; Cf. Herodotus, III, 34 77.

۷ - یونکه همان مأخذ، ص ۹۵.

یاریها نمودند.^۸ داریوش میدانست که حکومت ایرانیان را «کاره» یا کار آمدان و تیغ‌زنان پارسی بنیاد ریخته‌اند، از این روی در نوشته‌های خود از آنان سپاس می‌گزارد، و به آیندگانش می‌سپارد که این نگهبانان دولت هخامنشی را پاس دارند، و بازماندگانش را سفارش می‌کند و زنهار می‌دهد: «تو! ای کسیکه می‌خواهی پس از این شاه بشی، از دروغ بپرهیز!» و یکجا می‌گوید:^۹ «اگر چنین می‌اندیشی: «سرزمین من باید درست بماند»، ... اگر تو چنین بیاندیشی: «مباد آنکه از دیگری بترسم»، این کاره (سپاه، قبیله) پارسی را نگهدار، اگر کاره پارسی نگهداری شود، دیربازی از برکت نخواهد کاست، اهورمزدا افزونی بر این خاندان خواهد بخشید».

شاهنشاهی	همچنانکه شدر Schaefer یاد آورده است: «در گفته
جهانی	معروف هر دوت (پارسها پسران خود راسه چیز
ایرانیان	می‌آموزند: سواری، تیراندازی، راستگویی).

هم‌میراث اجدادی و هم‌ثمره تجربه‌ات جدید پارسها گرد آمده. موفقیت‌های نظامی پارسها در آسیای قدامی از این حیث بافا تحین قبل و بعد فرقی ندارد، و بهمین جهت بسیار عجیب است، که باچه اطمینان و آرامش بزرگی نقشه‌های خود را طرح کرده، بموقع اجرا گذاشته و از دقیقه‌ئی که فاتح میشوند، از فتح خود استفاده نمیکنند. پارسها هرگز مانند وحشیانی که خیره ثروت و قدرت تازه بدست افتاده‌ای باشند، تا آنچه تیغ آنها نبریده و منهدم نکرده، بلع نکنند، وارد سرزمینهای متمدن قدیم نشدند، بلکه آزادمردانی بودند بتمام معنی، که در آسیای غربی نظم حاضر و آماده‌ئی در برابر خود می‌یابند و تحقق آنرا بعهد می‌پذیرند. کورش و داریوش مردان خود را با اصول سر بازی بسیار سختی تربیت می‌کردند.^{۱۰}

یونکه همان مأخذ، ص ۵۳ و پس از آن ۹۷، III Herodotus, 8-

۹ - سنکونشته داریوش بزرگ (بشماره ۵) در تخت جمشید، متن در:

Kent, op cit., P. 136.

۱۰ - ه. ه. شدر، جهان‌اندازی پارسها، ترجمه دکتر د. منشی‌زاده، تهران

آنان همانند سامیان نبودند که سیاست خود را با جانور خوئی و کشتارهای بزرگ و سوزاندن شهرها پیش می‌بردند، بلکه میکوشیدند که هر چه زودتر آرامش جای جنگ و نابسامانی را بگیرد، تا پدید آوردن «نظم» صحیح امکان پذیر شود. زیرا درسایه نظم است که میتوان هر چه را که برای تعالی فرهنگ جهانی سودمند است، اصالت و تحقق بخشید و آفرید.^{۱۱} یونگه این نکته را روشن کرده است که کورش و داریوش در پایه ریزی سازمانهای منظم دولتی، دریافته بودند که گروه اندک پارسیان در سرتاسر ایران شهر بزرگ پراکنده اند، و بیم آنست که خون و ویژگیهای روحی خود را، در توده بومیان زیر دست گم کنند. از این روی باهشیاری بی‌مانند و درخور ستایشی، از مرز «پارسی» و «ایرانی» و حتی «آریائی» گام فراتر نهادند، و هر که را از میان هند و اروپائیان سرزمین خود، «شایسته»، وفادار، و دادگر» دیدند، برکشیدند و فرمانروائی دادند. از این رو است که مادها، پارثیان، سکاها و یونانیان تهم‌زاده و وفادار، در دستگاه دولت نظم آفرین پارسی، بکار گماشته می‌شدند، و همه با هم در برافراشتن «شاهین درفش» شاهنشاهی می‌کوشیدند.^{۱۲}

ایرانیان و گسترش مرزهای شاهنشاهی هخامنشی، ایرانیان را به کناره‌های یونانیان دریای مدیترانه و خاک هلاس (Hellas) (یونان Greece) کشانید، و با مردم هلنی Hellen (یونانی) روبرو ساخت.^{۱۳} یونانیان خویشاوندان نزدیک ایرانیان بودند،^{۱۴} و از جنگاوری، هنرمندی و آزادگی برخوردار بسیار

۱۱- شدر، همان مأخذ، ص ۱۵.

۱۲- یونگه، همان مأخذ، ص ۱۴۰ تا ۱۵۶، درباره درفش شاهنشاهی،

باز سخن خواهیم راند.

13 - Herodotus, I, 76, 140 ff; III, 129 ff; V, 1 ff.

۱۴ - دانشمندان یونان باستان هم این را میدانستند، بنا بر عقیده عامه، ایرانیان از تخمه پرسئوس Perseus پسر زئوس بودند (Herodotus, VII, 61)، ایسکیلوس سخنور، ایران و یونان را دو خواهر همخون، خوانده است که درست مانند هم بودند ولیکن کشمکش داشتند: Aeschylus, Persae, 180 - 190. ن. ک. به: شهبازی، کورش بزرگ، ص ۹۶، یادداشت ۲۲ و ص ۱۵۸.

داشتند. لیکن در شیوه حکومت میان این دو گروه، دگرگونی افتاده. یونانیان همواره با یکدیگر ناسازگار و در ستیز بودند، موقعیت سیاسی و اقتصادی و ادارشان میکرد که شیوه‌های دولتی متفاوتی در پیش گیرند. از روزگاران کهن، تهم‌زادگان و مهان یونانی، با پشتیبانی مردم به فرمانروائی میرسیدند، و به سود مردم نیز کار میکردند. در آتن Athens، که بزرگترین شهر یونان بود، این بزرگزادگان اندک اندک از راه دیرینه خدمت به همگان، جداگشتند و به پرکردن کیسه خود پرداختند. مردم نیز از آنان روی برتافتند و برای خود، ازمیان کلانترانشان، نمایندگانی برگزیدند تا اجرا کننده قانون باشند؛ بازماندگان نیوزادگان یونانی که یاوری مردم را از دست داده بودند، «شاه بزرگ» را ستون و پناهگاه خود خواندند و به سوی «ایران خواهی» گرویدند و بار بار ایران پیوند و بستگی یافتند. در اسپارته Sparta که دومین شهر یونان بود - بزرگزادگان مردم دوست، شیوه کهن و ستوده «نیرومندی و فرمانروائی برای خدمتگزاری و مردم‌داری» را پیروی میکردند، و با روش دموکراسی آتن سازگاری نداشتند.

درست است که ایرانیان در زیر درفش شاهنشاهی خود برای «نظم» و «آرامش» و «حکومت نیرومند مرکزی» شمشیر میزدند، و یونانیان برای ناتوان کردن اشراف، و سپردن فرمانروائی بدست نمایندگان عامه، لیکن هر کس ایرانیان «نظم پرست» و یونانیان «آزاد یخواه» را دشمن هم بشمارد، راه ساده ولی نادرستی پیموده است. «آزادی» و «نظم» هر دو با هم در کشمکش همیشگی و برومندند. هر دو، هم آزادی و هم نظم، پاسبانان وفادار و کارآمد می‌خواهند و گرنه «آزادی» خرده خرده جای خود را به افسار گسیختگی و پایمال کردن قانون می‌دهد و نظم به خود کامگی و زور گویی و بیگانگی فرادستان از زیر دستان می‌انجامد.^{۱۵}

۱۵ - شدر، همان مأخذ، س ۱۹ و پس از آن، یونکه، همان کتاب، س ۵۹.

ایرانیان و یونانیان سرانجام باهم بز دو خورد پرداختند . پارسیان کمانگیر و سبک اسلحه ، که به جنگ سواره و یا در دشتهای فراخ خویگر بودند ، در برابر پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر (هوپلیت Hoplites) و آزموده یونانی، که نیزه های بلند ، سپرهای بزرگ ، زره و خودهای آهنین و برنجین و استوار داشتند ، تاب نیاوردند ، و در سه جنگ شکست خوردند .^{۱۶}

جانشینان داریوش پس از داریوش ، جانشینانش کار آمدی و شایستگی او را نداشتند . کم کم خانه نشینی و زرپرستی و زور گوئی مایه فراموشی زندگی پهلوانانه و ساده سپاهی شد. خشرپاوانها ، کارنها (سپهدان) را از میدان بدر کردند و با پر کردن کیسه خود و بزرگتر کردن حوزه فرمانروائیشان ، حکومت مرکزی را سست پایه کردند ، و پایه نظم و داد داریوشی را بلرزه افکندند. در میدان جنگ نیز زر پاری چنگ چنگ به کیسه سرداران دشمن ریخته میشد ، تا آنان را بارشوه ، و نه باتیغ سر بازان ایرانی ، از مرزهای ایران شهر دور نگهدارند .^{۱۷}

از سوی دیگر ، یونانیان نیز خیره از سرفرازی و پیروزی ، و آزمند پر کردن کیسه خود از دارائی دیگران ، به جان یکدیگر افتادند ، و در پاره پاره کردن همدیگر و پایمال آزادی همسایگان ، از هماوردان دیرین خود ، ایرانیان ، درخواست یاری و پشتیبانی می کردند .^{۱۸}

در آغاز پادشاهی اردشیر یکم پسر خشیارشا ، جنگی دراز میان مصریان ، که بر ایرانیان شوریده بودند ، و آثنیان ، که مصریان را یاری می دادند ، از یکسوی

16 – C. Hignett, Xerxes' Invasion of Greece, Oxford (1962), 40 ff .

17 – Sir W. W. Tarn, «Persia from Xerxes to Alexander, » CAH, VI, 1 ff .

18 – Thucydites, I 1g f; J. B. Bury, A History of Greece , revised edition by R. Mriggs , London (1963) , PP. 390 ff.

و ایرانیان از سوی دیگر در گرفت که به پیروزی بغا بوخشه Baga Buxsha (بگ بخش، خدابخش، به یونانی مگابازوس Megabazus)^{۱۹} انجام یافت^{۲۰}. با اینهمه یونانیان و بویژه آتنیان، همواره در دریا انگل و برهم زنده نقشه ها و کارهای ایرانیان میشدند، تا اینکه در سال ۴۴۸ پ. م. نماینده ای کالیاس Callias نام، از آتن به شوش آمد، و با ایران پیمان دوستی بست. این سازش که برای آبروی ایران بسیار زیانبار بود، بیشتر یونانیان آسیا را باج پرداز آتن کرد، و بدتر از آن، ایرانیان دیگر نمی توانستند سپاهی از رود هالوس Halys (قزل ایسر ماق امروزی) فراتر بفرستند، و ناوگان ایرانی در دریای مدیترانه از آبخوست کلی-دونیان Chelidonian، و دهانه دریای سیاه فراتر نمیتوانست رفت^{۲۱}.

این مایه پیروزی، آتنیان را آزمند پیشرفتهای بیشتر کرد. ولی از آنجاکه سیاست گسترش جویانه و استعماری آنان و بلند پروازیهای خطرناکشان، شهرهای پلوپننوس Peloponnesus (ناحیه جنوبی یونان، که پایتختش اسپارته بود) را به هراس افکنده بود، اسپارته آنان را باهم یکدل و یگانه کرد و با آتن به جنگ برخاست و حتی ازدولت ایران نیز درخواست کمک کرد (۴۲۱ پ. م.). ایرانیان هم در این زد و خوردها - که بجنگهای پلوپننوس نامبردارگشت - دشمنان آتن را همراهی دادند و از این راه بگرفتن کینههای کهن آغاز کردند^{۲۲}.

19 - Bartholomae, OP. Cit., S. 921; Kent, OP. Cit., P. 199.

20 - Thucydites, I, 103 - 110; Diodorus Siculus, XI, 71-77.

21 - Thucydites, III, 10; 4; Diodorus, XII, 31-73; Bury, OP. Cit., PP. 572 ff.

22 - Thucydites, I, 80 ff; Diodorus Siculus, OP, Cit,

Bury; OP, Cit; PP. 391 ff.

برادر کشی درخاندان اردشیر در ۴۲۴ پ. م. در گرما گرم جنگهای پلوپنزوس
 هخامنشی پس از چهل و دو سال پادشاهی در گذشت. ^{۲۳} و پسرش
 خشیارشای دوم به تخت نشست ^{۲۴}. چندی نرفت که این تاجدار نو را یکی از
 برادرش سغدیان (به یونانی Sogdianus ^{۲۵} نام گرفت و بکشت و خود پادشاه شد ^{۲۶}.
 خشیارشای دوم دو برادر دیگر نیز داشت که یکی را ^{۲۷} (Ochus) نام بود و دیگری را ارشیتیه (آرشید، ارشید، به یونانی
 ارسیتیس Arsites) ^{۲۸}. (ه) او که در روزگار پدرخشتر پاوانی (استانداری) گران را
 داشت، و اردشیر خواهر ناتنی خود، پروشیاتی Porushiyâti (پرشاد، به یونانی
 پروساتیس Parysatis) ^{۲۹} را به زنی بدوداده بود. ^{۳۰} در آئنهنگام و (ه) او که و

23 - Ctesias, Persica, XVII, Epit. 74.

R. A. Parker and W. Dubberstein, : برای تاریخ دقیق مرگ اردشیر ن. ک. به :

Babylonian Chronology, 2nd ed, Chicago (1956), P. 15 f .

24 - Ctesias, Persica, Frag. 44; Diodorus, XII, 64 .

۲۵ - پیداست که این نام باواژه «سغد» پیوندی دارد، ولی معنی آن تاکنون برمن
 روشن نشده است .

26 - Ctesias, Persica, XVIII, Epit. 75 f; Diodorus, XIII, 71

۱۷ - ریخت و معنی این نام بدرستی روشن نشده است، اینقدر میدانیم که پاره نخستین
 آن ازوه بمعنی «به، نیک»، میآید، ن. ک. به:

Bartholomae, OP. Cit., S. 1394.

۲۸ - معنی ام ارشید را - که هنوز میان ما پارسیان رواج دارد - نمیدانیم . شاید
 با واژه ارشن یا ارش، که معنی «مرد، پهلوان، گرد، میدهد، پیوندی داشته باشد .
 ۲۹ - این نام از دوباره درست شده است : پرو (صفت بمعنی، پر، زیاد)، وشیاتی
 (شادی)، و «بسیار شادمان، خجسته» معنی میدهد .

30 - Ctesias' Persica, 44; Plutarchus, Artaxerxes, 1.

پروشیاتی دوفرزند داشتند: ^{۳۱} پسری بنام ارشک Arshak ^{۳۲} ودختری بنام هومیاسترا Humayastra (به یونانی آمیستریس Amisteris یعنی همدست، هم پیمان). ^{۳۳} سغدیان میدانست که با بودن و (ه) او که در سر زمین مرد خیز گرگان، به آرامش فرمانروائی نتواند کرد. از این روی وی را بدربار خوانده و سوگندها خورد که هر گاه به اطاعت پیش آید، وی را نخواهد آزرده. لیکن و (ه) او که - که سرانجام برادر بزرگش را از یاد نبرده بود - در گمان شده و با سپاهی گران به پایتخت روی آورد. درباریان نیرومند و گرانفر از نیزبدو پیوستند، و سغدیان بی جنگ گرفتار آمد و کشته شد. آنگاه و (ه) او که بر تخت نشست و خود را داریوش (دوم) خواند. ^{۳۴} (فیروزی ۴۲۳ پ ۴۰۰) ^{۳۵}.

31 - G. Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, London (1679), Vol. III, P. 478, Plutarchus, *loc. cit.*

۳۲ - معنی این نام از ریشه ارشن آمده است :

Bartholomae, *op cit.*, S. 203.

۳۳ - عباس مهرین، ایران نامه، ج ۲، بهر، یکم، تهران ۱۳۲۱، ص ۵۰۹.

34 - Ctesias, *Persica*, Frags 29, 43 - 48;

Diodorus Siculus, XII, 74.

35 - Parker and Dubberstein, *op. Cit.*, P. 16.

فصل دوم

شاهزاده کورش و روزگار او

داریوش دوم و پروشیانی دختر خشیارشا و همسر داریوش دوم، که از خانواده اش نامبرداران تاریخ ایران بشمار میرود، منشی بلندپرواز ولی ستیزه‌گر و کینه‌توز داشت، و تندخوی و سنگدل بود^۱ از سر گذشت و کردارش پیداست که همه چیز را برای نیرومندی خاندان خود میخواست، و چون داریوش دوم را مرد کار نمی‌دید، در امور دولتی دست می‌انداخت و با تندی و سخت‌دلی فرمانروائی میکرد، و هرچه را که سد راه کامیابی‌اش میشد، درهم میشکست و نابود میکرد. با اینهمه نباید از یاد برد که وی شاهبانوئی بود تیزهوش، کاردان و درسختی‌ها پایدار. از همان آغاز کار نفوذش در داریوش نیک آشکار بود، و شوهر رادر کارهای پادشاهی یاری و راهنمائی میداد، چه همسرش مردی ناکار دیده و کاهل و سست پیمان بود نه جنگاوری دشمن شکن و پادشاهی نیرومند. سراسر روزگار فرمانروائی داریوش دوم به کنکاش و خرابکاری گذشت. هر از گاهی مرزهای ایران شهر را شورشهای سرکشان و دست‌اندازی دشمنان به آتش میکشید، و پیمان شکنی‌ها و خونریزیهای سالاران و کنکاشهای خواجگان مشکوی شاهی، نام و آبروی خاندان هخامنشی را خوار میکرد^۲ هیل Hill باتوجه به مدارك باستانی بنحوی پذیرفتنی نشان داده است که اندکی

1 - Plutarchus, Artaxerxes, 49 + Ctesias, Persica, 59

2 - G. Rawlinson, Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, vol. III, London (1879), P. 483 f .

پس از دستیابی داریوش بر تخت شاهی ، کورش ، دومین پسرش ، از مادر زاده شده.^۳ به یاد آزاده‌ترین مرد ایرانی و سازندهٔ ایرانشهر هخامنشی، بر این شاهزاده نام کورش نهادند ، بر این امید که چون هم نام آزادخوی و نژاده اش مردی شود سر فر از وی پهلوان منش و نامی یابد به نیکی جاودان و دلی چون دل شیر بی باک . در بارهٔ معنی نام کورش^۴ گفتگوهای فراوان کرده اند ، و من در جائی دیگر به تفصیل در این باره سخن رانده‌ام.^۵ گویا پیشینان میخواستند این نام را با واژهٔ خَوَر یا خُوَر (= هور، خورشید) یکی دانند . کتزیاس گفته بود که ایرانیان واژهٔ کورش را بمعنی خورشید میدانستند^۶ ، لیکن این گزارش نادرست است ، و حتی در ایرانی بودن واژه کورش نیز گمان رفته است^۷ .

باری پروشیانی ده فرزند دیگر نیز بجهان آورد که همه در خریدی بمردند^۸ ، بجز دو پسر به نامهای هوخشتر (دارای پادشاهی نیک) ؟ به یونانی

3 - F. G. Hill, *Catalogue of The Greek Coins of Persia...*, in *The British Museum, London* (1922), P. CXXV - Vi

۴ - کورش را یونانیان کورس Kuros نوشته‌اند (Herodotus, I, 46 etc.) و یهودیان کورش. رومیان که حرف «ك» یونانی را بصورت «C» می‌نوشتند و «U» را «y» . نام آن شاهنشاه را Cyrus نوشتند ، و از همین جا واژهٔ سیروس در زبانهای اروپایی (و حتی فارسی امروز) راه یافت .

۵ - شاپور شهبازی ، کورش بزرگ ، چاپ دانشگاه پهلوی ، شیراز (۱۳۴۹) ، ص ۴۱ تا ۴۵ .

6 Cited by Plutarchus, Artaxerxes, 1.

۷ - شهبازی ، همان‌ماخذ ، ص ۴۵ .

8 - Ctesias, Persica, Frags, 29, 49; Plutarchus, Op. Cit.

اخزاتریس (Oxathres^۱) و اوخشن (Uxshan) (به یونانی اکسانس Oxanes)^{۱۰} هنوز چندی از آغاز فرمانروائی داریوش دوم نگذشته بود که برادر جوانش، ارشیته، سرکشی آغازید، و بیاری هوا داران سفدیان و کسانیکه در کشتن خشیارشای دوم دست داشتند، سپاهی گران از ایرانیان و جنگاوران مزدور یونانی گرد آورد. یکی از یاران او، ارتوفیه (؟) به یونانی ارتوفیوس Artyphius، پسر بغابخش سردار نامی ایران و گشاینده مصر، بود. این سردار شورشی دوبار سپاهیان داریوش را درهم شکست، ولیکن وی با کیسه‌های پر از زر، مزدوران یونانی ارشیته را فریفت، و آنان ناسپاسانه خداوند خود را تنها گزاردند. شاهزاده سرکش و سپهبدش درخواست بخشش آبرومندانه کردند، لیکن چون به پای خود به دام آمدند، کشته شدند.

سواران و پیادگانی که دروازه‌های پایتخت‌های بزرگ جهان را پرورش
 یکی پس از دیگری برای کوروش بزرگ و داریوش بی‌همتا بزرگ‌زادگان
 گشودند، از پرورش و آموزش سپاهی و پهلوانانه ای که شایسته سرفرازان آزاده باشد، برخوردار داشتند. ایرانیان از خردسالی تن و جان خود را برای خدمت به میهن و به مردمی که در زیر درفش شاهنشاهی میزیستند، آماده می‌کردند پیش از هر چیزی راستی و درستی می‌آموختند. آنان که از دروغ پرهیزند، در کارها دلیر و مردانه اند و در راه زیست سرفرازان از چیزی باک و هراس ندارند و از کسی نمی‌ترسند. این‌را همه رهبران ایرانی دریافته بودند، زرتشت، پیامبر نامبردار، راستی را پدر و مایه همه چیزهای خوب خوانده است، و داریوش بزرگ دروغ را دشمن مردم و آبادانی دانسته. کودکان را یادمی‌دادند که پیمان شکستن از بزرگترین ننگها و زشتی‌ها است. پاکمردان باید پیمان خود را نگهدارند حتی اگر آن پیمان با

۹ - شاید هم اوخشیدر = هوشیدر ؟

10 - Plutarchus, Artaxerxes, 1.

11 - Ctesias, Persica, XVIII, EPit. 78 - 82; Diodorus, XII, 64.

دشمنی ویرانگر و یا دروغ پرستی گمراه بسته شده باشد، زیرا که پیمان، پیمان است و شکستن آن مایهٔ ننگ و بی برکتی میشود. نگهداشت دل و فرمان پدر و مادر، فرمانبرداری از رهبران، دهش و فاداری و آزاد منشی، پاکدامنی و مهمان نوازی، و هر آنچه که مایهٔ شکوه و برتری و زیست سرفراز میشود، همه را بکودکان می آموختند. بدافان میگفتند که قانون و نظم در خور ستایشند، و وظیفه ناشناس، دزدی فرومایه بیش نیست، میهن پرستی و بزرگداشت پیوندهای خونی سرآمد همه نیکها و فرزانیکیهاست. نگهبانی از تن و جان، و پرهیز از خودپرستی و شکم بارگی و شرابخواری فراوان نیز بدافان یاد داده میشد، و هر نوباوهٔ ایرانی میدانست که در کوچه و خیابان نباید گاو و ارغوان نشخوار کند و آب دهان افکند، سواری و تیراندازی و شمشیرزنی و نیزه وری هم در کار بود تادستها و پایهایشان ورزیده شود. نخجیر جانوران درنده به فرزی و چابکی بر نایان کمک میکرد دوشناگری و بازیهای پهلوانی و کارهای سخت کشاورزی و چوپانی، و ورزشهای گوناگون، اندامشان را زیبا و دلپسند میکرد. ایرانیان به زیباییها و بهره وری از خوشیهای این جهان اهمیت فراوان میدادند، و میدانستند که خوارشمردن شیرینیهای زندگی و چنگ در دامن اندیشه‌های درویشی زدن، مایهٔ زبونی میشود. آنان از دوره گردی و دریوزگی بیزار بودند، و از همین روی بود که چهار گوشه جهان را به چنگ آوردند، و نظم آفرینان روزگار خود گشتند

کوروش با برادرش ارشک و بزرگزادگان دیگر در چنان
تربیت کوروش آموزشگاههایی به فرا گرفتن وظیفه ها پرداخت^{۱۳}، و نشان داد که جوانی است تیز هوش، پاکدامن و جوانمرد^{۱۴} و یک

درباره آموزش و پرورش پارسیان ن ک. به: Herodotus, I, 136, 153;

Xenophon Anabasis, I, 9: 3; Cyropaedia, I, 2, 8 ff.

Strabo, Geography. 15, 3: 17 f.

13 - Xenophon, Anabasis, I, 9: 2.

14 - Ibid., I, 9: 3 f.

جوان آزاده شیردل و نیرومند از آب درآمد، و در همه فرزانش گیاه و هنر هاسر آمد
نهمزادگان شد، و این را همه نیک دریافتند. آموزگاران وی و همه مردم دانستند
که سربراهی آزاد منشانه کورش و هنرهای نیکوی وی از همه همگانش بیشتر است
زیرا که وی از ریش سپیدان و آنانکه بسال از وی مهتر بودند، فرمان میبرد و بداندان
فروتنی مینمود. در اسب سواری و اسب دوستی و پرورش و رام کردن ستوران و نیز
در نخجیرگیری و تیراندازی و هر کار پهلوانی دیگر، و همچنین در یاد گرفتن دانشها
و وانمندن در سختیها، سرآمد همسالانش بود.

کورش از نوباوگی، بیش از همه کس دل بسته نخجیر درندگان و شیفته کارهای
خطرناک بود، روزی در نخجیر گاه به تنهایی و بی باکانه با خرسی کوه پیکر درآویخت
جانور خشمناک بر آن نوجوان تاختن برد و از اسبش بزیر کشید و بچنگال زخمی کرد
چنانکه نشان زخمها در کورش بماند، لیکن شاهزاده تلاش کرد و سر انجام بدست خود
خرس را بکشت، و مردی را که برای یاری او شتافته بود، پاداشی شاهانه داد چنانکه
میان همگانش سرفرازی یافت.^{۱۵}

بدینگونه کورش نشان میداد که شایسته نام بزرگی که بر او نهاده بودند میباشد،
و ایرانیان آنچه را که فرمانروای شایسته ای لازم دارد، یعنی وفاداری، دلیری،
میهن پرستی، دشمنی با دروغ، شناختن قدر خدمتها، و هنر سازمان دادن، فرزاندگی
نظم بخشیدن، همه و همه را در کورش می یافتند، و شیفته او میشدند^{۱۶} اما برادرانش
خوشگذران و تن آسای بودند، و شگفت نیست که مادرش او را از همه فرزندانیش بیشتر
میخواست.^{۱۷}

15 - Ibid, I, 9 : 6.

16 - Plutarchus, Artaxerxes, 1; Xenophon, Anabasis, 1, 9, 1, 7f.

17 - Plutarchus, Artaxerxes, 6; Xenophon, Anabasis, 1, 9: 4.

روش هخامنشیان آن بود که برای بزرگداشت
 شورشهای شهر بانان خون و تبار خود، و برای پاس خاندانهای نامی
 پارسی، از میان تهمزادگان این قوم همسر
 می‌گزیدند، و شاهبانوان هخامنشی همواره ازدودمانهای بلند پایه و اصیل بودند^{۱۸}
 خاندان ویدرنه Vidarna (به یونانی ایدرنیس Idarnes)^{۱۹} از نامی ترین دودمانهای
 پارسی در روزگار داریوش دوم،^{۲۰} بود و ویدرنه خود فرمانداری گرگان را داشت.^{۲۱}
 پس از وی یکی از پسرانش بنام چیتر تخمه (چهر تهم، دلیر نژاد، تهم تبار)؟^{۲۲} که
 از جنگاوران بنام روزگار بود - جانشین او گشت،^{۲۳} زیرا در آئیننگام «نظم داریوشی»
 سستی گرفته بود و خشترپاوانی (شهربانی، استانداری) از پدر به پسر به ارث می‌رسید،
 و یک پسر دیگر ویدرنه، بنام چیسه فرنه (= چهر فرنه، به یونانی تیسافر نیس
 Tissaphernes) مقام سپهبدی در لشکر شاهنشاهی را یافت.^{۲۴} چیتر تخمه با هومیاستره
 (آمیستریس) دختر داریوش دوم زناشوئی کرد، و یکی از خواهران خود، استاتیرا
 Stateira نام را به زنی به ارشک، پسر مهتر شاهنشاه، داد.^{۲۵}
 بهنگام خردسالی کورش، پیشامدهای فراوان رخ داد. پس از سازش کالیاس

شهبازی، کورش بزرگ، ص ۳۳۷، III, 88; 84, VII, 2 - Herodotus, 18

۱۹- معنی این نام چندان روشن نیست، شاید از دوی - بمعنی جدا - و ریشه در dar بمعنی داشتن، آمده باشد، و معنی «پشتیبان»، و یا چیزی مانند آن دهد، ن. ک. به:

R G. Kent, Old Persian, 2nd ed., New Haven (1953), 208

20 - F. Justi, Altiranisches Namenbuch, Marburg (1895), S. 351.

21 - Plutarchus, Artaxexes. 2; Cresias, Persica, XVIII, Epit. 85.

۲۲ شاید به فارسی باستان چیسه تخمه، به یونانی تری تئخمس Teriteuchmes

23 - Gtesies, Loc Cit .

24- Thucydites, VIII, 5.

معنی این نام چهر فر، فرخ نژاد و یا فرخ زاد میشود .

25 - Plutarchus, Loc. Cit.

(۳۴۹ پ. م.) ، میان ایران و یونان زدو خوردی درنگرفت، زیرا که یونانیان سرگرم جنگهای خانگی و خانمان بر اندازی که در تاریخ بنام جنگهای پلوپنزوس^{۲۶} Peloponnesus خوانده شده است ، بودند .^{۲۷} در آن زمان فرمانروای هلسپونت Hellespont و فریگیه Phaygia ، فرناک Farnak به یونانی (فرناکیس Pharnaces) پسر فرنه بازو Farna Bazu (به یونانی فرنه بازوس Pharnabazus) سردار بزرگ ایرانی بود .^{۲۸}

کوشش فرناک مایه آن شد که مردم کاریه^{۲۹} و لیکیه^{۳۰} Lycia از پرداخت خراج به آتن خودداری کنند ، و از نو فرمانبردار ایران گردند .^{۳۱}

در دهمین سال فرمانروائی داریوش دوم ، یعنی بسال ۴۱۳ پ. م. ، پیشوتن (پیشوتن ، به یونانی پیسوثنیس Pissuthenes) استاندار لودیه^{۳۲} Lydia سر کشی

۲۶ - پلوپنزوس ناحیه جنوبی یونان بود و شهر بزرگ آن اسپارته يك شهر دولت نامی بشمار میرفت .

۲۷ - جنگهای پلوپنزوس از ۴۳۱ پ. م. تا ۴۰۴ ادامه داشت ، ن. ک. به :
Thucydites, I, 23 ff ; Xenophon, Hellenica, I - II ; Diodorus, XII, 30 - 31, 107 ; J. B. Bury, A History of Greece to the death of Alexander the Great, (Revised by R. Mriggs), London (1963), 390ff .

28 - Thucydites, II, 57: 1 ; Diodorus Siculus, XII, 73.

۲۹ - سرزمینی در جنوب باختری آسیای کوچک که به پارسی باستان کرکه Karka خوانده میشد .

۳۰ - ناحیه ای در جنوب خاوری کاریه ، پایتختش گزانتوس Xanthus نام داشت

۳۱ - پس از آن ، این سامانها را استانداران ایرانی اداره می کردند .

۳۲ - سرزمینی در شمال کاریه ولی کیه ، پایتخت آن ساردیس Sardis بود . خود آن شهر را ایرانیان اسپرد Sparda می خواندند ، و بر استان لودیه نیز همان نام نهادند . ن. ک. ، به : شهبازی ، همان مأخذ ، ص ۱۵۲ .

آغازید.^{۳۳} وی که از بیست سال پیش از آن، حکومت آن سرزمین زرخیز را در چنگ داشت، پسر ویشتاسپه Vishaspa (گشتاسپ، به یونانی هیستاسپس Hystaspes) ^{۳۴} و از بستگان شاهنشاه بود، ^{۳۵} و توانگری و نام بلندش مایه آن شد که مزدوران جنگی آتنی به یاری او بشتابند، و لیکون Lycon سردار جنگجوی آتنی هم بدویوندد. داریوش دوم چپسه فرنه، سپهبد نامور پارسی را برای سرکوبی سرکشان گسیل کرد. این چپسه فرنه از کارآمدترین و هوشیارترین جنگاوران و سیاستمداران روزگار بشمار میرود، از خاندانی بزرگ بود، و رأیی بلند داشت و در رزم و بزم، در کنکاش و زدوبندهای سیاسی چیره دست و چالاک بود، و از همین روی یونانیان او را ازهراس-انگیزترین و تواناترین دشمنان خود شمرده اند. چپسه فرنه با شتاب فراوان به شورشیان روی آورد و آتنیان مزدور را باز فریفت، چنانکه در روز جنگ لیکون، پشتون رانها و خوار بگذارد و به چپسه فرنه پیوست. پشتون بد اختر ناگزیر دست از سرکشی کشید و تن به بندگی در دادبدین پیمان که جانش را نستانند، و به زنده داریوش دوم، به پایتخت آمد. لیکن آمدن همان بود و سر به نیست شدن همان، چه داریوش پای بر سر پیمان هشت، و او را به نام شورشی و نافرمان به چنگ دژخیم سپرد. وی آنگاه فرمانروائی لودیه و سپهداری لشکریان ایرانی در آسیای کوچک را به چپسه فرنه داد، و لیکون را نیز پادشاه فراوان بخشید (۴۱۳ پ.م). ^{۳۶}

با اینهمه آشوب سرکشان پایان نیافته بود. پسر پشتون که هئومورگک Hauma Varga

33 - Ctesias , Persica , Frags . 31 , 83 .

۳۴ - این مرد بیگمان با تاریخ خاندان کیانی آشنا بوده است، و چون خودش - مانند پشتیبان زرتشت - ویشتاسپه نام داشته است، پسرش را - مانند پورهمان پادشاه کیانی - پشتون خوانده .

35 - G. Rawlinson, Op. Cit., P . 478, n.3.

36 - Ctesias, Persica, XVIII, Epit. 83.

(= هوم پرست ، به یونانی آمورگیوس Amyrgios)^{۳۷} نام داشت ، گروهی از جنگاوران آتنی را بمزدوری گرفت و با سپاهیان داریوش بز دو خورد پرداخت.^{۳۸} این خیره سری آتلیان ، شاهنشاه را بر آن داشت که ایشان را گوشمالی دهد . بنابراین به چپسه فرنه بفرمود تا بد خواهان آتن را پشتیبانی کند ،^{۳۹} و چون در همین اوان فرناک نیز درگذشت ، یکی از پسران او را کدفرنه بازونام داشت ، بجای او نشاند و سفارش کرد که هر زخود را در برابر یونانیان سخت بپاید . فرنه بازوبی درنگ رهسپار فریگیه شد و با هئوم ورگک جنگید و او را شکست داد و گرفتار ساخت.^{۴۰}

آنگاه با یونانیان پلوپنزوس - که بر هبری اسپارته با آتن در جنگ بودند - گفتگوی همکاری و پیمان دوستی بستن پیش کشید .^{۴۱} در این میان آتن بهترین ناوها و رزم آوران خود را در نبرد هراس انگیز خونینی که با پلوپنزوسیان در کناره آبخوست سیسیلی Cicili کرد ، از دست داد و راه برای پیشرفت دشمنانش هموار تر شد .^{۴۲} شهرهای یونانی آسیای کوچک که دیرگاهی به فرمانبرداری از آتن و باج پردازی به یونانیان تن در داده بودند ، از نو با بران زمین پیوستند ، و چپسه فرنه و فرنه بازو با جهای پس افتاده را از یونانیان آسیا بازستانیدند.^{۴۳}

۳۷ - درباره این نام و معنی آن . ن . ك . به : شاپور شهبازی ، همان هأخذ ، ص ۲۶۳ . یادداشت ۹ .

38 - Thucydites, VIII, 5:5, 28: 3.

39 - Ibid , VIII, 5:29 ; G.Grote, History ot Greece to the death of Alexander the Great, London (1863), Vol. V, P. 321 ff

40- Thucydites, VIII, 28:3, 54:3.

41- Ibid., VIII, 18.

42- Ibid., VII, 34.87 ; Grote, Op. Cit., PP . 261-309.

43- Ibid.

نخستین پیمان کارها بر اینگونه پیش میرفت که شهر میلیتوس Miletus (در ایونیه) و اریتریه Eritria^{۴۴} و چند آبخوست یونانی مانند لسبوس Lesbos و خیوس Chios (هر دو در دریای مدیترانه، نزدیک کناره غربی آسیای کوچک)^{۴۵} بر آتنیان شوریدند و از پلوینزوسیان و ایرانیان یاری جستند^{۴۶}. سیاست چپسه فرنه و فرنه بازو همواره یکنواخت و هماهنگ نبود، لیکن در آن هنگام هر دو خواهان دوستی با اسپارته و زمین زدن آتنی ها بودند^{۴۷}. از این رو چپسه فرنه نمایندگان لسبوس و خیوس و اریتریه را به همراهی تنی چند از مردان خود به اسپارته فرستاد، و پلوینزوسیان را نوید داد که اگر باناگان خود برای جنگ با نیروی دریائی آتن، به کناره آسیای کوچک آیند، مزد مردان جنگی و جنگ افزارشان را وی خواهد پرداخت، و امید داد که این لشکرهایه آن خواهد شد که زیر دستان آتن در شهرها و سامانهای دیگر نیز بجنبش در آیند و بشورش برخیزند^{۴۸}. از سوی دیگر فرنه بازو هم دوتن از یارانش را - که هر دو یونانی بودند - به اسپارته گسیل کرده بود تا اسپارتیان را به مدستی و همکاری بخوانند^{۴۹}. این گفتگوها به پیمانی انجامید که در سال ۴۱۳ پ ۰ م ۰ در شهر میلیتوس میان چپسه فرنه - به نمایندگی ایران - و کالسیدئوس Chalcideus به نمایندگی اسپارته، بسته شد، و آنرا «نخستین پیمان میلیتوس» خوانند. متن پیمان بدینگونه

۴۴- شهری دریویا Eubia, یونان مرکزی، که از بدخواهان ایران بود:

Oxford Classical Dictionary, P. 337.

45- Ibid., P. 496

(خیوس) P. 571 ؛ (لسبوس)

46 Thucydites, VIII, 9 ff.

47- Ibid., VIII, 5,6.

48- Ibid., VIII, 29.

49- Ibid., VIII, 6.

بود :

۱ - هر سرزمینی که شاهنشاه ، یا پدرش و یانیاکانش ، در پارینه بجنگ داشته‌اند ، از آن‌شاه بزرگ خواهد بود .

۲ - شاهنشاه و مردم لاسدمون Lacedaemonians^{۱۰} وهم پیمانهایشان پیامردی و همکاری یکدیگر آتن را از باج گرفتن از سرزمینهایی که بفرمانبرداری آن دولت ناچار شده بودند ، باز خواهند داشت .

۳ - هم پیمانان با آتن خواهند جنگید ، و هیچکدام جداگانه سخن از سازش پیش نخواهد آورد .

۴ - آنانکه بر شاه بزرگ سرکشند و نافرمان شوند ، دشمنان مردم لاسدمون و هم پیمانهایشان بشمار خواهند رفت ، و کسانی که بر لاسدمون و یاران ایشان بشورند ، از بدخواهان و دشمنان شاه بزرگ انگارده خواهند شد^{۱۱} .

سیاست نوین
این پیمان مایه آن شده است که چیسه فرنه را از کاردان‌ترین و هوشمندترین مردان تاریخ ایران دانند ،

و برآستی جای آنهم هست . تا آن زمان یونانیان ، فرمانروایی ایران بر یونانیان آسیا را نمیتوانستند پذیرفت ، ولی از آن پس نه تنها همه یونانیان آسیا زیر فرمان شاه بزرگ می‌آمدند ، بلکه جنگ خانگی در میان یونانیان اروپا ، آنان - و بویژه آتنیان - را از دستبرد زدن به کناره های باختر ایران (مدیترانه شرقی) باز میداشت ، و شاه بزرگ میتوانست هر دشمنی را - چه در ایران و چه در خارج از مرزهای ایران - بنام شورشی بخواند و داغ «نافرمانی» بر او زند و بادست لاسد مونیان درهم شکند . راه آمد و شد میان ایران و یونان هم فراخی گرفت^{۱۲} .

۵۰- لاسدهون نام اصلی اسپارته بود :

Oxford Classical Dictionary, P. 854.

51- Thucydites, VIII, 18.

52- Grote, Op. Cit., P. 331 ; G. Rawlinson, Op. Cit., P. 479.

زیرپارسی کم‌جانشین جنگاوران ایرانی گشت. و از سوی دیگر، رزم آوران مزدور یونان هم‌راه تازه ای برای نان درآوردن و توشه انداختن یافتند، و آن فروختن شمشیر و بازوی خود به سروری شکوهمند و توانگر، چون «شاه بزرگ» بود. از آن پس سر‌بازان یونانی دوش بدوش ایرانیان، به‌شاهنشاه خدمت میکردند، و در خورکار و هنرشان، پاداش می‌یافتند.^{۵۳}

با این همه، این سازش خطرهایی هم برای هر دوسوی دربرداشت. ایران می‌توانست دربر انداختن دشمنان خود از لاسدمونیان لشکر بخواد ولی با آنکه پیمان کرده بود که دشمن لاسدمون را دشمن خود خواهد شمرد، درباره سرکوب کردن چنان بدخواهی چیزی بمیان نیاورده بود. از آن گذشته، بیم آن میرفت که «شاه بزرگ» پس از درهم شکستن آتن، بر اسپارت و یارانش نیز بتازد، و آنان - راکه بر اثر جنگ دراز، مانده و فرسوده شده بودند - خرد کند. از سوی دیگر اسپارتیان برگردن نگرفته بودند که بر یونانیان آسیادست بردنزنند، و میتوانستند به بهانه آزاد کردن آنان از دست آتنی‌ها، خود بر آسیای کوچک چنگ اندازند. این بود که هم‌چیسه فرنه و هم اسپارتیان دریافتند که باید سر فرصت در این پیمان نامه دست برند.

چیسه فرنه اندکی پس از امضای پیمانی که یاد کردیم، بر شهر میلیتوس دست انداخت، و بی‌درنگ دژی استوار در آنجا ساخت و یک پادگان ایرانی را به نگهبانی آن گماشت.^{۵۴} هم در آن هنگام، بزرگ‌گراده ای آتنی، بنام آلکی بیادیس Alcibiades^{۵۵} - که از آتن بیرونش کرده بودند - به‌زنهار چیسه فرنه آمد.

53 - Rawlinson, Op. Cit., P. 480.

54 - Thucydites, Op. Cit.

۵۵ - برای سرگذشت این هوشمند فریبکار ن. ک. به :

Plutarchus, Alcibiades, 1 ff ; Grote, Op. Cit ; Vol. VI, 20ff.

سیهبدایرانی اورا نیک بپذیرفت و بنواخت و «رایزن» و «اندرزبد» خویشش کرد^{۵۶}.
دومین پیمان چندی پس از آن ، لاسد مونیان درخشکی و دریا آتلیان
میلیتوس را دوسه بار در هم کوفتند ، و کارشان سخت بالا گرفت .

آنگاه غرور بوسوسه ایشان پرداخت و آذربجانشان افتاد ، و بر آن شدند تا بر
شهرهائی کدپیش از آن به آتن باج میپرداختند ، و اکنون می‌بایست به دست ایرانیان
سپرده شوند ، دست اندازند . چیسه فرنه در برابر این آزمندی چون سدی استوار
بایستاد ، و با دادن مزد یکماهه پیشکی به ناویان پلوپنزوسی ، ناوگان لاسدمون
را زیر سایه و نفوذ خودگرفت ، و پیشنهاد کرد که در نخستین پیمان میلیتوس ،
دستی برده شود .^{۵۷} لاسدمونیان نیز پذیرفتند ، و بدینگونه دومین پیمان میلیتوس ،
در همانسال ۴۱۳ پ . م . بامضاء رسید ، و متن آن بدینسان بود : «پیمان دوستی
و یگانگی میان مردم لاسد مون و یارانشان از یک سوی ، و داریوش شاه و پسرش
(ارشک) و چیسه فرنه از سوی دیگر ، بنا بر شرطهای زیر خواهد بود:

۱ - لاسدمونیان بر هیچ شهری که از آن شاه بزرگ است ، و یا متعلق به پدر
و نیاکانش بوده ، نخواهد تاخت ، و دستبرد نخواهند زد ، و هرگز از فرمانبرداران
شاه بزرگ ، خراج نخواهند خواست .

۲ - داریوش شاه وزیر دستانش به لاسدمونیان و یارانشان گزندی نخواهند
رسانید و بر سر زمین آنان تاختن نخواهند آورد .

۳ - اگر لاسدمونیان و همدستانشان از شاه بزرگ چیزی بخواهند ، و یا
شاه بزرگ بدانان نیازمند باشد ، باید باهم به گفتگو بنشینند ، و بر سر خواستهای
خود سازش کنند .

۴ - هم پیمانان (یعنی ایرانیان و لاسدمونیان و یارانشان) به همراه جنگ

56- Thucydites, VIII, 45 , 46; Cornelius Nepos, Alcibiades, 5.

57- Thucydites, VIII, 29.

با آتن را ادامه خواهند داد .

- ۵ - هیچکدام از پیمان بستگان ، جداگانه با آتن دم ازدوستی نخواهندزد .
۶ - شاه بزرگ بهر جنگاوری که برای رزم ، و یا پاسبانی شهرها(ی یونانی آسیای کوچک) روانه کند ، و همچنین بهر رزمجوئی از لاسدمون ، که به یاری خواهد ، مزد خواهد پرداخت ، و ازوی نگهداری خواهد کرد .
۷ - اگر یکی از شهرهای پیمان کننده ، باشاه بزرگ بجنگ برخیزد ، بر دیگرهم پیمانان است که یاری شاه بزرگ شتابند و بر حمله آورنده ، بتازند .
۸ - اگر یکی از شهرهای پیمان کرده ، بالاسدمونیان و یارانشان رزم آورد ، شاه بزرگ درسرکوبی اواز هیچ کوششی دریغ نخواهد کرد^{۸۰} .

سیاست چپسه فرزه
دومین پیمان میلیتوس لاسدمونیان را از بار دشوار کمک به شاه بزرگ درسرکوبی «شورشیان» آسوده کرد ، لیکن امید دست یابی آنان بر آسیای کوچک را نیز کشت . جنگ خانگی میان یونانیان نیز تاهر جائی و هر زمانی که ایران میخواست ، ادامه می یافت . این بود که چپسه فرنه زبردست و هوشمند ، دل آسوده از آینده ، بکنجی نشست ، و شور و دل بستگی پیشین برای کمک به دشمنان آتن را ، از یاد برد . پلوپنزوسیان کشتیهای جنگی خود را به وی سپرده بودند تا چون ناوگان شاه بزرگ از فنیقیه برسد ، یکباره بر آتن بتازند . لیکن دیری گذشت و نشانی از کشتیهای ایرانی پیدا نشد . چپسه فرنه مزد ناویان پلوپنزوسی را هم کاهش داد ، و پس از چندی پای را از این هم فراتر هشت و گاه بگاہ از پرداخت مزد خودداری کرد^{۸۱} . آنچه سپهد ایرانی میانیدشید ، و اندرگز آتنی اش - الکی بیادیس - هم شب و روز آنرا بگوشش فرو میخواند ، این بود که پیمان ایران بالاسدمونیان ، پلوپنزوسیان و بویژه اسپارتیان را بسیار ،

58- Ibid., VIII,37.

59-Ibid ., VIII,43 ff.

و بیش از آنچه شاید و باید، نیرومند کرده‌است، و همان خطری که دیر روز از سوی آتن برای مرزهای ایران وجود داشت، فردا از طرف اسپارته پیدا خواهد شد. الکی بیادیس بگوش فرمانده ایرانی فرومی خواند که به سود شاه بزرگ نیست که اسپارته را چنان یاری کند تا بزرگترین دولت یونان شود، و یگانه کننده و یکپارچه سازنده پلوپنزوس گردد، چه هر چه باشد دشمن ایرانست و فردا که بارش را با گردونه ایرانی بخانه رسانید، خواهد آشوفت، و در خانه ایرانی رانیز از پاشنه در خواهد آورد. باید درست نگهداشت، مبدا کمک به اسپارتیان مایه نابودی آتن - و در نتیجه جهان پهلوان شدن اسپارته گردد، زیرا که اسپارته نیرومند بهمان اندازه برای مرزهای ایران شهر خطرناک خواهد بود که آتن جنگی.

ناگفته نماند که دل الکی بیادیس افسوسناز تنها برای خودش میسوخت و وی اگر سخن از نگهداری آتن میگفت، نه از روی میهن پرستی بود، بلکه امیدداشت آتنیان ارزش کمکی را که وی بایشان میکرد، دریابند، و وی را بازخوانند و دوباره مقام سپهبدی دهند. از این روی هی به چیه فرنه اندرز میداد که نه ناوگان ایرانی رافرا خواند، و نه ناویان پلوپنزوسی را مزد دهد، تا کارها همچنان سامان نیافته و بی سرانجام بماند، و آتن واسپارته بر همدیگر خیره خیره بنگرند.^{۶۰} امیدهای الکی بیادیس چندان پادر هوانب بود. دیری نرفت که آتنی‌ها از بودن الکی بیادیس در سرای چیه فرنه دلگرم و امیدوار شدند و شادمان گشتند، و پنداشتند که با دست وی میتوانند بشاه بزرگ پیمان دوستی بندند. بنابراین نمایندگانی نزد سپهبد ایرانی فرستادند و آرزوی خود را با او در میان گذاشتند. لیکن الکی بیادیس - که اکنون بخاطر سود پرستی خویش و از روی چابلوسی، کاسه داغتراز آتش شده بود - بدانان گفت برای آنکه شاه بزرگ باشما دوستی گزیند، نه تنها باید فرمانروائی او را بر همه یونانیان آسیا بپذیرید، بلکه باید آبخوستهای نزدیک به آسیای کوچک - مانند

60 - Ibid., VIII, 46-52, Nepos, Alcibiades, 5.

لسبوس، خیوس و ساموس رانیز به ایران واگذارید آلکی بیادیس این را برای چاپلوسی از شاه بزرگ میگفت و برای آنکه به آتنی‌ها بنماید که تنها خود او میتواند آنان را از خطرها برهاند، و امید داشت که هم میهنانش در فراخواندن او و بازگرداندن مقامش شتاب کنند. لیکن آتنی‌ها دستش را خواندند، و شرطهای سنگینش را نپذیرفتند.^{۶۱}

هنگامیکه اسپارتیان از گفتگوهای پشت پرده‌ی چیسه فرنه و نمایندگان آتن بوبردند، خود را باختند، و ترسیدند که ایرانیان ناگهان با آتنی‌ها بسازند، و بدینگونه چنان کلاه گشادی بر سر لاسدمونیان، بگذارند که پیش چشمشان راسراسر بگیرد. پس از کاهلی و دورنگی سپهد ایرانی شکوه و ناله آغاز کردند، چه کشتیهای لاسدمونی دوماه در کنار آبخوست رودس Rhodes بیکار مانده بودند، و ناوگان ایرانی بنا بر گفته چیسه فرنه هنوز «در راه» بود!^{۶۲}

61- Thucydites, VIII, 47-63.

62—Ibid., VIII, 44—57.

فصل سوم

ایران و جنگهای پلوپنزوس

سپهبدان ایرانی چندی پس از آن سپهبد چیهسفرنه اندیشید مبادا تند رفته و یونانیان باشد، و در نتیجه یا آتنی‌ها خیره و دلاور گشته، بر ناوگان لاسدمون بتازند و آن را درهم شکنند، و یا پلوپنزیوسیان از وی رنجیده‌تر گردند، و نا امید شوند و به مرزهای ایران دست بردزنند^۱. در همین دودلیها و سیاستمداریها بود که آتنی‌ها درخواست آلکی بیادیس را برای بازگشتنش به آتن پذیرفتند، و چون از تیزهوشی و تردستی آن روباه کهنه‌کار آگاه بودند، او را فراخواندند تا بلکه بتوانند بر اهنمائی وی بدربارشاه بزرگ راه یابند و با ایران هم پیمان شوند آنان نیز، مانند اسپارتیان، میدانستند که هر کس ناوگان شاه و گنج وی را پشتیبان داشته باشد، جنگ پلوپنزیوس را خواهد برد^۲.

گاهی چیهسفرنه در پرداخت مزد ناویان لاسدمونی و فراخواندن ناوگان ایرانی از فنیقیه از سوئی، و دلتنگی اسپارتیان از آن سپهبد نامبردار و ترسشان از

1- G.Grote, History of Greece to the death of Alexander the Great, London, Vol. V (186), P. 373.

2- Thucydites, VIII, 81 f.

گرائیدن وی بطرف آتن ، از سوی دیگر ، مایه آن شد که لاسدمونیان خرد خرد از چیه‌فرنه رویگردان شوند و پشتیبانی دیگر جستجو کنند . بخت با آنان یار بود ، چه فرنه‌بازو ، سپهبدار آزاده ایرانی و فرماندار فریگیه و هلسپونت آنان رادلگرمی داد و زربخشید تا ناوگانشان را نیرومند کنند ، و بویژه درخواست که لاسدمونیان ۲۷ ناوه سه رده‌ای (تری‌ریم Trireme) را آماده کارزار کنند و بکمک وی بفرستند ، و بگردن گرفت که مزد ناویان و کرایه کشتیها را بپردازد^۳ .

سومین پیمان از آنجائیکه جنگهای پلوپنزوس یکچند سالی بود که میلیتوس بز دو خوردهای پراکنده کوه‌تاه‌وی اهمیت مبدل گشته بود ، و چیه‌فرنه هم‌مزد ناویان لاسدمونی را نمیداد ، و پای فرنه‌بازو نیز در میان کشیده شده بود ، چنان مینمود که سازشهای میلیتوس را بر آب شسته باشند . پس هر دو سوی گفتگو از پیمانی نوین بمیان آوردند ، و در بهار ۱۱۴ پ ۴۰۰ م . سومین پیمان میلیتوس بدینگونه بامضاء رسید :

« در سیزدهمین سال از پادشاهی داریوش (دوم) و بهنگامی که آلکسی پیداس Alxippidas در لاسدمون افر ephor^۴ بود ، در دشت Meander میان لاسدمونیان و همدستانشان از یکسوی و چیه‌فرنه ، هیرامنیس Hieramenes (دبیر چیه‌فرنه)^۵ و پسران فرناک (فرنه‌بازو و یکی از برادرانش بنام بغوه Bagavah

3- Ibid, VIII, 6, 1, 8, 1.

۴ - در اسپارته دو پادشاه به‌مراه هم فرمانروائی میکردند ، و هر سال پنج تن از کلانتران بزرگ به « سرپرستی » امور دولتی گماشته میشدند . افر کسی بود که برای یکسال به مقام « بازرسی » منصوب میگشت و میبایست در کارهای شاهان نظارت کند :

Oxford Classical Dictionary, P., 318.

۵ - دبیر در حقیقت بازرسی بود که بر کارهای يك فرماندار نظارت میکرد و در بار را از جریان امور آگاه میساخت .

نیک خدا (؟) به یونانی مگایوس (Megaeus) ^۶ به نمایندگی از طرف شاه بزرگ، از سوی دیگر، این پیمان یگانگی بسته شد:

۱ - سرزمینهایی که شاه بزرگ در آسیا به زیر فرمان دارد، از آن وی خواهد ماند، و وی در خطه زیر نگین خود، هر چه دلپذیرش آید، خواهد کرد.

۲ - نه لاسدمونیان به مرزهای شاه دستبرد خواهند زد، و نه شاه به برو بوم آنان و یاران آنان. اگر یکی از لاسدمونیان و یا هم پیمانهایشان به ناحیه‌ای از آن شاه بزرگ تاختن برند، دیگر لاسدمونیان و همدستانشان او را باز خواهند داشت، و اگر از سرزمین شاه، کسی به آهنگ زیان رسانیدن به لاسدمونیان و یا هم پیمانهایشان کمربندد، شاه او را سرکوب خواهد کرد.

۳ - بر چیه‌فرنه است که تاهنگام آمدن کشتیهای جنگی شاه بزرگ (از فنیقیه به ایونیه) هزینه نگهداری ناوگان لاسدمونی را - چنانکه پیمان کرده است - پردازد پس از رسیدن ناوگان شاهی، لاسدمونیان هزینه نیروی دریائیشان را خود خواهند پرداخت، ولی اگر خواستند که آن هزینه را باز هم چیه‌فرنه پردازد، وی خواهد پذیرفت بشرط آنکه لاسدمونیان در پایان جنگ آنچه را که وی پرداخته، باز دهند.

۴ - پس از رسیدن ناوگان شاهی، هر زمان که چیه‌فرنه یا لاسدمونیان صلاح دانستند، دوناوگان ایرانی و لاسدمونی با هم به رزم آتنی‌ها خواهند شتافت، و هیچکس از سازش و آشتی جداگانه با آتن، سخنی بمیان نخواهد آورد ^۷.

پس از امضای این پیمان یکچند اوضاع لاسدمونیان بهتر

شد، و چیه‌فرنه بدانان روی خوش نشان داد و مزد

ناویان ایشان را پرداخت. لیکن پس از رسیدن ۱۴۷ ناو

تردستیهای سیاسی

چیه‌فرنه

6. Plutarchus, Alcibiades, 39.

7 - Thucydites, VIII, 57-8.

سهرده‌ای (تری‌ریم) فنیقی، پشتش به نیروی دریائی شاهی گرم شد و چهره درهم کشید، و مزد ناویان هم پیمان را کم کرد و گاهی اصلاً نداد.^۸ از سوی دیگر دوستی وی با آلکی‌بیادیس - که اکنون به آتن رفته و بفرماندهی سپاه آنجا رسیده بود لاسدمونیان را ناخشنود و رنجیده کرد. همدستان اسپارته بدوفشار آوردند که کار دوستی و یا دشمنی با چیسفرنه را یکسره کند، چه فرنه‌بازو هم در آن میان آنان را پیام فرستاده بود که هر جنگجویی را که بسوی وی رود، مزد نیکو خواهد داد. برآستی هم وی از چیسفرنه آزاد منشانه‌تر و یک‌رنگ‌تر بود ولی در سیاستمداری هرگز به پای آن سپهد کارگشته هوشمند نمیرسید.^۹

کم‌کم اوضاع روبه تیرگی رفت. سپاهیان میلیتوس یکروز ناگهانی به دژی که چیسفرنه ساخته بود، تاختن بردند و آن را از پادگان ایرانی‌ش بستند. در همان هنگام نیز، پاره‌ای از یونانیان از فرمانروائی ایرانیانی که با زر و سیم میان آنان دشمنی می‌انداختند تا برایشان حکومت کنند، بیزار و خشمگین گشتند و در پی ستیزه با چیسفرنه در آمدند،^{۱۰} سپهد ایرانی هم ناوگان شاهی را درکنار اسپندوس Aspendus بیکار نگهداشته بود و از جای نمی‌جنبید، و چون لاسدمونیان سرزنشش میکردند، میگفت: «در شأن شاه بزرگ نیست که ۱۴۷ ناوه سهرده‌ای (تری‌ریم) به دشمن بتازد، از پایتخت فرمان رسیده که کشتیها را به ۳۰۰ فروند باید رسانید، و من چشم‌براهم که امروز و فردا، بازمانده ناوگان فنیقی هم بما بپیوندد.» اما در دل به ریش اسپارتیان می‌خندید، زیرا میدانست کشتی دیگری در کار نیست.^{۱۱}

8 - Ibid ; VIII , 85 .

9 - Ibid . , VIII , 90-100.

10 - Ibid . , VIII , 87 ff .

11 - Ibid . , VIII , 84 .

آلکی بیادیس هم به آتن رفته بود و همه را می‌فریفت که من با چیه‌فرنه دوستم و از او خواهم خواست که ناوگانش را یا بکمک آتن بفرستد و یا دست‌کم به اسپارتیانش ندهد و پای خود را از جنگ‌های یونانی‌کنار بکشد. البته وی دروغ میگفت، و بیهوده میباید که دوستی وی، مایهٔ درنگ و کاهلی سردار ایران، و خرابی کار لاسدمونیان و در نتیجه سبب گشادکار آتنی‌ها خواهد شد، ولی نهانی میدانست که چیه‌فرنه ناوگانش را در اختیار اسپارتیان نخواهد گذارد و آنان را یکه‌بزن یونانزمین نخواهد ساخت.^{۱۲} برآستی هم سپهبدایرانی در پیوستن ناوگان شاهی به نیروی دریائی «هم‌پیمانان» درنگ بس درازی نشان داد، بلکه، چنانکه گفتیم، دوباره از مزد ناویان یونانی‌هم بکاست. این بود که مینداروس، فرماندهٔ لاسدمونی، با ۷۳ ناو خود به سوی هلسپونت بادبان برکشید، تا به فرنه‌بازو- که هنوز نوید کمکش میداد - به پیوندد.^{۱۳}

با همه پیروزی‌هایی که ایران بر اثر سیاست «جدائی‌بیان‌داز
اوضاع ایران
 و حکومت کن» در بیرون از مرزهایش بدست می‌آورد، سازمان‌های منظم داریوش بزرگ و زندگی ساده و پهلوانی هخامنشیان نخستین، داشت بیادفراموشی سپرده‌میشد. داریوش دوم تربیت و خون‌بابلی‌داشت و باوظیفه‌های پادشاهی و نگهداشت روح پهلوانی و آزاده‌سواری آریائی بیگانه‌می‌نمود، و هر دم که برایش در دسری‌پدیدمی‌آمد اگر باتیغ مزدوران از میانش نمیتوانست برداشت، با نیرنگ و رشوه بر آن پیروز میشد.^{۱۴} در ماد آتش شورش برخواست که نمیدانیم چه کسانی و به چه جهانی آن را افروختند، ولی دربار بزودی سپاهی فرستاد و

12 - Ibid ., VIII ,

13 - Ibid , VIII , 99 f .

14 - G . Rawlinson, Five Great Monarchies of the Ancient eastern World , London (1879), Vol . III , P . 483f.

آشوب را فرو نشانید.^{۱۵}

یکی از خواجگان با نفوذ مشکوی شاهی هم جان بسرش زد، و بر آن شد که هم «مرد» شود و هم «فرمانروا». پس در اندیشه آنکه مردی تنها به ریش داشتن و همسر گزیدن است، زنی بگرفت و وادارش کرد تا انبوهی ریش و سبیل برایش بسازد. وی چنان کرد. آنگاه خواجه بخت برگشته آغاز کنکاش برای بالارفتن از پلکان فرمانروائی را کرد لیکن «زن» او رازش را فاش کرد، و خواجه بد اختر را گرفتند و بفرمان پروشیاتی نابود کردند.^{۱۶}

از اینها خونین تر سرانجام چیتر تخمه (تری تخمه) پسر ویدرنه و شوهر شاهدخت آمیستریس بود که خشر پاوانی گرگان را داشت. او بنا بر داستانی که کتزیاس دروغگو در تاریخ خود بازگفته است، بر خواهرش رئوخشنه Rauxshana (روشن، به یونانی رکسانه Roxana) دل باخت، و چون از گسستن پیمان زناشوئی خود با شاهدخت ایران شهر بیمناک بود، گروهی را بفرمود تا زنش را نهانی بکشند. یکی از بندگان تری تخمه او را لو داد، و داریوش دوم سپاهی بر سرداماد ناخشنود خود فرستاد. آن دلاور نامی مردانه در ایستاد و پهلوانانه جنگید (کتزیاس گوید وی ۳۷ تن را بدست خود بکشت)، ولی بفرجام او را گرفتند و کشتند، و دوبرادر او و خواهر و مادرش نیز در گناه او سوختند. چپسه فرنه بخاطر خدمت‌های بزرگش جان بدر برد، یکی از برادران او را نیز بخشیدند، و ارشک اشکریزان به پای پدر و مادر افتاد تا توانست جان همسرش استاتیرا خواهر تری تخمه و چپسه فرنه - را نجات دهد. پسر تری تخمه آشکارا دست به شورش برداشت، لیکن پروشیاتی به زهر دادن و نابود کردنش کامیاب شد.^{۱۷}

15 - Xenophon , Hellenica, I, 2:19 .

16 - Ctesias, Persica , XVIII , Epit . 84 .

باید همه سخنان کتزیاس را بادودلی و احتیاط تلقی کنیم.

17 - Ibid ., XVIII , 85-87 , Plutarchus, Artaxerxes, 2.

شاهزاده کورش در میان این زدوبندهای سیاسی و آشوبهای خانوادگی بزرگ میشد، ولی آنچه را که يك فرمانروای شایسته باید بداند، کم کم می آموخت. این جوان، زورمند و زیبا و فروتن بود، و در دل همه جای داشت و سرفراز و ستوده بود. چون در آموزشگاه بیشتر از همه آمادگی فراگرفتن را داشت،^{۱۸} در دانش خدانشناسی (الهیات) فلسفه و فن حکومت از همگنانش پیشی گرفت^{۱۹}؛ در دشت و هامون، و جنگ و نخجیر هم از هیچ آفریده‌ای باک نداشت و از هیچ جنبنده‌ای نمی‌هراسید.^{۲۰}

جنگ و سیاست
 هنگامیکه کورش بدوازده سالگی میرسید، در مرزهای باختری ایران شهر زدو خورد، و بست و بندهای سیاسی میان ایرانیان و یونانیان هنوز ادامه داشت. پیش از این آوردیم که مینداروس، دریاسالار لاسدمونی، با ناوگان خود راهی هلسپونت شد تا به فرنه بازو به پیوندد. لیکن تراسیلوس Thrasyllus، دریا سالار آتن درکناره نمیروزی خیوس Chios، سرراه براوبست. مینداروس شبانه بدشواری گریخت^{۲۱}، و در نزدیکی آیدوس Abydos چند ناو دیگر بدویوست، چنانکه شماره کشتی‌هایش به ۸۶ فروند رسید. با این همه، فرمانده آتنی که با ۷۶ ناو سهرده‌ای (تری‌ریم) سردر دنبالش گذاشته بود، در روبروی آیدوس، در کناره جایی که کینوسیمما Kynossema خوانده میشد، بوی رسید، و چون عقابی برسرش فرود آمد. پس از نبردی خونین، آتنی‌ها پیروز شدند، و چندین کشتی لاسدمونی سوخته گشت و یا بچنگ دشمن افتاد. بازمانده کشتیها به هلسپونت فریکیه و به پناه فرنه بازو رفتند^{۲۲}

18 - Xenophon, *Anabasis*, I, 9 : 1 f.

19 - Plutarchus, *Ibid.*, 6.

20 - Xenophon, *Ibid.*, I, 9:6 f.

21 - Thucydites, VII, 101 .

22 - *Ibid* , VIII, 105-106; Diodorus Siculus, XIII, 36,40.

این پیروزی بزرگ آتنی‌ها، امید هم‌اوردانشان را بر باد داد. دیدند که چیسه‌فرنه کاری برایشان نمیکند. سیاست او آن بود که نه پولی به لاسدمونیان بدهد که خود به نیرومندتر کردن ناوگانشان کامیاب شوند، و نه کشتیهای جنگی شاه بزرگ را بیاری آنان بفرستد تا در جنگ پیروز گردند. وی تنها میخواست که آتن و اسپارته را بجان هم اندازد، و آنها را بدست یکدیگر خرد کند، و پس از آنکه هر دو را ناتوان کرد، طوقاطاعت ایران را بگردنشان بیفکند. با این همه حتی چیسه‌فرنه از این شکست لاسدمونیان بیمناک شد، زیرا که آتنیان اینک یک‌تاز دریاها و خداوند جزیره‌ها شده بودند، و بیم آن میرفت که بر ناوگان ایرانی و یا لاسدمونی بتازند. بنابراین چیسه‌فرنه ناوگانش را به لنگرگاههای امن فنیقیه فرستاد ولی کوشید تا دل لاسدمونیان را بدست آورد، و بدین سبب وانمود کرد که براستی در پی یاری ایشان و سرکوبی آتن بر آمده است. وی در تابستان ۴۱۱ پ. م. از اسپندوس به ایونیه رفت تا از آنجا به هلسپونت شود، و پلوپنزیوسی را همراهی کند، و در ایونیه قربانی مفصل و باشکوهی برای ارتمیس افزوسی Artemis of Ephesus بجای آورد تا دل یونانیان را گرم کرده باشد.

اما لاسدمونیان از وی دلتنگ بودند، و چشمشان از کسی که کارش همه پیمان بستن و پیمان شکستن مینمود، آب نیمخورد. ^{۲۳} از سوی دیگر فرنه‌بازو سپهدی ساده‌دل و آزاده بود، و جوانمردی و پردلی را باهم داشت، با آنکه در سیاستمداری هیچگاه به پای چیسه‌فرنه نمیرسید، ولی در وفاداری و میهن‌پرستی و فداکاری کمتر مانند داشت، و در نگهداری پیمان، و انجام نویده‌های خودزبانزد جهانیان بود، و چون در راهی و برای کاری گام میزد، مردانه و کوشا و پایدار بود. پلوپنزیوسی هم می‌دانستند که هرگاه فرنه‌بازو با ایشان یار شود، در گنجهای

کهن ایران برویشان باز خواهد شد ، بنابراین همه از چیه فر نه روی بر تافتند ، و به فر نه بازو پیوستند. این سپهبد ، هم مزد دوماهه ناویان را یکجا و پیشکی پرداخت و هم بدانان چوب و افزار داد تا ناوگان خود را باز سازی کنند. چرخ سیاست از کف جیه فر نه در ساردیس در آمد و به چنگ فر نه بازو در داسکی لین Dascylon در هلسپونت فریکیه افتاد .^{۲۵} فر نه بازو برای دادن پول به یونانیان ، بفرمود تا در ضرابخانه های ایونئی برای او سکه های زدند که در پشت آنها پاروزنان (به نشانه ناوگان شاهی) و در روی آن نیم تنه خودش را نقش نمودند . چهره این دلاور بزرگ ، با هنر مندی بسیار نشان داده شده است : پیشانی فراخ . بینی عقابی ، لبان برجسته و گونه بزرگ ، ریش گرد و موی آرایش یافته و تیارای پارسی این تصویر آن را در شمار یکی از بهترین کارهای هنری جهان کهن در می آورد .^{۲۶}

در این هنگام آلکی بیادیس خود خواه و چاپلوس ، که در آتن بود و فرماندهی ۱۳ ناوسه رده ای (تری ریم) را بدو سپرده بودند ، شنید که چیه فر نه ناوگان ایرانی را به فنیقیه فرستاده است و خود از اسپندوس برداشته است و به ایونیه رفته . بنابراین آوازه در انداخت که سپهبد ایرانی چنان کاری را بنخاطر احترام و به پاس دوستی وی کرده است . آنگاه به اسپندوس و کناره های لودیه رفت ، و هر جا که پایش رسید ، کوشید تا راه نفوذ آتن را هموار سازد ، و تخم دشمنی با لاسدمونیان را اینجا و آنجا بپاشد ، و تا اندازه زیادی کامیاب هم شد .^{۲۷}

۲۴ - داسکی لین پایتخت استان فریکیه هلسپونت بود . ویرانه کاخ فر نه بازو در آنجا

بدست آمده است .

25 - Grote, op.cit., p. 450 .

26 - A.T. olmstead, History of The Persian Empire, Chicago (1948).

367

27 - Grote, op.cit., P.439 f.

پیروزیهای آلکی
بیادیس

از سوی دیگر مینداروس ، دریاسالار اسپارتی که به پناه
فرنه بازو رفته بود، از مهمان نوازی سردار ایرانی برخوردار
شد، و با پول وی ناوگانش را نوسازی کرد ، و چون ۱۳ نوسه رده ای (تری ریم) هم
از رودس Rhodes بیاری او رسید ، دلاور شد و به سوی آتنی ها رفت . فرنه بازو
نیز مردان پارسی اش را در کناره هلسپونت آماده کارزار کرد . سرانجام میان آتنی ها
و لاسدمونیان در کناره آبی دوس جنگ در گرفت .^{۲۸} آلکی بیادیس از افروخته
شدن آتش نبرد آگاهی یافت ، و باستانی شگفت انگیز با ۲۰ ناو سهرده ای بکمک
آتنی ها بادبان گشود ، و هنگام پسین باوردگاه رسید . سراسر روز لاسدمونیان
با دشمنان جنگنده بودند ، بدون آنکه یکی از دوطرف پیروز شود ، بهنگام فرو
نشستن آفتاب آلکی بیادیس با ۲۰ ناوش به آتنی ها پیوست^{۲۹} و بی درنگ بردشمن
تاخت . مینداروس جنگ را باخت. و بکناره پناهنده شد و بخشکی رسید . لیکن
الکی بیادیس و یارانش سردر دنبال پلوپنزوسیان نهادند و آنان را بچنگ آورده
گروه گروه کشتند . فرنه بازو که در خشکی براسب نشسته بود و این رویداد رامی دید
تاب نیاورد و با اسب به آب زد و با سوارنش چون شاهین بر آتنی ها تاخت ، و تا
آنجا پیش رفت که سینه ستورش به آب رسید ، و از آتنی ها بسیاری بکشت ،
چنانکه آنان در برابر آن پهلوان دلاور ایستادگی نتوانستند کرد ، و به کشتیها
خود بازگشتند . لاسدمونیان نیک دریافتند که هرگاه فرنه بازو نمی بود ، یکتن از
آنان زنده بدرنمیرفت . پیروزی آلکی بیادیس بسیار باشکوه و پرنتیجه بود .

۳۰ ناو سهرده ای لاسدمونی به دست او افتاد ، و بسیاری هم شکست و بزیر
آب رفت .^{۳۰} با اینهمه جای بیم و هراسی نبود ، چه لاسدمونیان پشتیبان دلیر و

28 – Thucydites, VIII, 108.

۲۹ – اینکه دیودروس (XIII, 46) و پلو تارخوس (Alcibiades, 27) گویند الکی بیادیس

تصادفی بمیدان جنگ رسید ، باور کردنی نمی نماید : Grote, op.cit., p. 455 n 1.

30 – Thucydites, loc. cit., ; Xenophon , Hellenica, I, 1 : 6,7.

آزاده‌ای چون فرنه‌بازو داشتند که بزودی دامنشان را پراز پول کرد و برایشان ناوگان ساخت.^{۳۱}

در آنهنگام آلکی‌بیادیس در اوج سرفرازی و پیروزی بود. آتن و خراج آنرا در اختیار داشت، و همه‌جاهم لاف‌میزد که من دوست شاه‌بزرگ و چیسه‌فرنه‌ام.^{۳۲} لیکن چیسه‌فرنه بر آشفته بود، و نمیتوانست باور کند که آتنی‌ها چنان گستاخ و پردل و کارآمد باشند. شکستهای آیدوس بدونشان داد که دشمن را خوار شمرده است و دوستان را بیکارنگهداشته، پس در رفتن به هلسپونت شتاب کرد، و دوباره با پلوپنزوسیان به سازش و بندوبست پرداخت.^{۳۳} بخت نیز با او یار شد، زیرا آلکی‌بیادیس - که دوست دیرینش بشمار میرفت - با سری پرباد، و انبانی انباشته از پیشکشهای گرانبهای دلپسند به دیدارش آمد. چیسه‌فرنه که میخواست بهر گونه که شده، دوباره دل‌پلوپنزوسیان را بخود گرم کند چهره درهم کشید، و آلکی‌بیادیس را گرفته، در زنجیر به سارد فرستاد، و همه جاگفت که از شاهنشاه فرمان رسیده است که آتنی‌ها را سخت گوشمال باید داد، و اسپارتیان را یاری باید کرد.^{۳۴}

در همان هنگام سپهبد فرنه بازو و دریاسالار میننداروس ناوگان لاسد مونی را دوباره سرو سامانی دادند، و به محاصره سیزیکوس Syzicus پرداختند.^{۳۵} آلکی - بیادیس یکماه بیشتر در زندان نماند، و با زیرکی بی‌مانندی به شکستن بند و گریختن به آتن کامیاب شد.^{۳۶} آنگاه بی‌درنگ ناوگان آتنی را گرد آورد و به سوی سیزیکوس

31 - Grote, op. cit., p. 454 f.

32 - Plutarchus, loc. cit.; Xenophon, *ibid.*, I, 1:9.

33 - Xenophon, *ibid.*

34 - Plutarchus, loc. cit.; Xenophon, loc. cit.

35 - Diodorus, XIII, 49; Grote, Op. Cit.

36 - Plutarchus, Op. Cit., 28.

بادبان گشود و آغاز بهار ۴۱۰ پ.م. بدانجا رسید و دید که لاسدمونیان در دریایند و پارسیان فرنه بازو درخشکی مانده اند، و نمیکذارند محاصره شهر بشکند. الکی بیادیس از زیادی هموردان نهراسید، و گروه بسیار نیرومندی از پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر (هوپلیت) رابه خشکی پیاده کرد و بچنگ پارسیان سبک اسلحه فرستاد، و خود نیز در همان هنگام با لاسدمونیان در دریا در آویخت و با دلاوری و زیرکی شایان ستایشی درهمشان شکست، چنانکه دریا سالار لاسدمونی کشته شد، و بیش از ۸۰ ناو وی بدست دشمن افتاد و یا بزیر آب رفت. سربازان سنگین اسلحه فراخ سپر (هوپلیت) آتنی در خشکی نیز کامیابی یافتند، و فرنه بازو ناچار شد که از محاصره سیزیکوس دست کشد.^{۳۷}

کارهای فرنه بازو شکست هم پیمانان در سیزیکوس از الکی بیادیس، آن را ناگهان دارای نیرومندترین ناوگانها ساخت و خداوند دریای اژه و دهانه های دریای مرمره کرد، و چنان شد که هرگاه میخواستند میتوانستند بر سر دشمنان خود بتازند، و از این جهت کسانی که فرمانبردار پلوپنزیسیان و یا ایرانیان بودند ولی نهانی دل با آتنی هداشتند، امیدواری یافتند.^{۳۸} حتی مردم تاسوس Tasos خیرگی را بجائی رسانیدند که بر پادگان لاسدمونی شهرشان بشوریدند، و آن را بیرون راندند.^{۳۹} لاسدمونیان به چپسه فرنه تهمت زدند که این کار، کار او و دوستانش بوده است، لیکن این افترائی ناروا و بی پایه بود.^{۴۰} باری آتنی ها چنان یکه تاز و نیرومند شدند که سپاهیان خود را به لودیه فرستادند، و گندمهای آنجا و ایونیه را در خرمن، با آتش کشیدند. چپسه

37 - Diodorus, XIII, 50 - 51 ; Xenophon, Hellenica, I, 1: 14 - 20 .

38 - Grote, Op. Cit., P. 458 f.

39 - Xenophon, Ibid., I, 1: 32 ; Thucydites, VIII, 64.

40 - Grote, Op. Cit., P. 463 f.

فرنه باشتاب پارسیان خود را گرد آورد و آنان را درهم شکست و ناچار به گریز کرد، ولی همین گریزندگان سر راه فرنه بازو کمین کردند و ناگهانی بر همراهان اوزدند و آنان را به فرار ناگزیر ساختند^{۴۱}.

دستیابی آتنی ها بر دریاها و پیروزیهای پی در پی ایشان، پلوپنزوسیان را بهراس افکند، و کم کم زمزمه آشتی با آتن را در میان آنان بلند کرد. فرنه بازو در آغاز نوایان پراکنده را گرد آورد و جامعه و مایه داد، و مزد دوماهه ایشان را یکجا پرداخت و آنان را بخدمت خود پذیرفت. آنگاه از هر سوی بگرد آوردن کشتی و کار سازی جنگ آغاز کرد، و از یاری به هر که دشمن آتن بود، دریغ ننمود^{۴۲}.

با این همه، آتنی ها نگذاشتند ری آرام و آسوده به ساختن نیروی دریائی توانا و برنده ای بپردازد، و ناوگان خود را به مرز او فرستادند و کالسیدون Chalcedon را محاصره کردند. فرنه بازو تا آنجا که توانست پایداری کرد، ولی چون از يك سوی ناوگان نداشت، و از سوی دیگر آتنی ها هی پیام آشتی نزدش میفرستادند، سر انجام پیشنهاد سازش آنان را پذیرفت، و پول هنگفتی به سردار آتنی، تراسیلوس پرداخت تا شهر کالسیدون را از ویرانی نگاه دارد. چندی نرفت که فرنه بازو شیفته جنگاوران آتنی شد و اندیشید که دوستی با آتن بهتر از خونریزی است. بنابراین با سرداران آتنی دوستی آغاز کرد، و بگردن گرفت که راه امضای يك پیمان آشتی میان آنان و شاه بزرگ راهموار کند، و نمایندگان آنان را به دربار شوش راهنما و یاور شود. زیرا آتنی ها هم دریافته بودند که دشمنی با ایران خطر ناک و زیانبار است و دوستی با آن دولت سودمند و پر نتیجه، و بر آن بودند که با فرستادن نمایندگان به دربار شاه بزرگ، با او پیمان دوستی و همکاری بندند، و هم چنانکه اسپارتیان

41 - Xenophon. Ibid., I, 1 : 34 ; II, 1 f.

42 - Ibid., I, 1 : 24 - 26 ; Strabo, Geography, XIII,

از کمک‌های ایران برخوردار شده بودند، آنان نیز بهره‌مند گردند. پس از چندی میان فرنه بازو و آلکی بیادیس دوستی گرم شد، و آن دو پهلوان زمان سوگند همکاری و هم‌پیمانی خوردند و یکدیگر را سخت پسندیدند. فرنه بازو بهمان گونه که در دوستی با پلوپنزوسیان استوار بود، در همراهی با آتنی‌ها نیز بکرنگ و سخت‌پیمان و درست‌کردار و وفادار ماند^{۴۳}. نمیدانیم چراوی از اسپارتیان رویگردان گشت، شاید دیگر امیدی به پیروزی ایشان نمیتوانست بست، و شاید هم دلاوری آتنی‌ها و ستایشی که او برای هژبران و رزمندگان داشت، او را بسوی آنان کشانید^{۴۴} بهر حال چندی پس از آن سه تن آرگوسی Argives و سه تن آتنی به نمایندگی از طرف امپراتوری آتن Athenian Empire به سیزیکوس آمدند تا فرنه بازو بنزد شاه گسیلشان دارد.

برگزیدن کورش لاسدمونیان از این ساختن و پیمان کردن‌ها بوبردند، و بی به سپهسالاری درنگ و بیایی چند فرستاده به پایتخت ایران شهر روانه کردند تا از شاه بزرگ کمک خواهند و از سیاست سپهبدانش شکوه و شکایت کنند. از میان این فرستادگان، بی‌تیوس Boetius لاسدمونی و یارانش، زودتر از همه به شوش رسیدند، و آنچه رفته بود باز گفتند. شاهنشاه از کارها و رویدادها ناخبر شدند و درخشم گشت. سیاست ایران در جنگ پلوپنزوس همواره بر پایه جدائی افکندن میان آتنی‌ها و اسپارتیان بود، و بر این اصل که سپهبدان ایران‌ها نکنند تا یکی از آن دو هم‌اورد چنان نیرومند شود که دیگری را خرد کند و یک‌تازه گردد. و اگر هم بنا بود روزی یکی از آن دو طرف به پیروزی رسد، ایران خواهان برد اسپارتیان بود نه آتن - که دشمن دیرینش بشمار میرفت. اکنون بر اثر سیاست چیره فرنه و ندانم‌کاری‌های پلوپنزوسیان و از همه بالاتر، دلاوری وزیر کی آتنی‌ها، اسپارتیان نه تنها جنگ را نبرده بودند، بلکه دیگر ناوگانی هم نداشتند و در هر اس افتاده بودند که مبادا آتنی‌ها بر خانه

43 - Xenophon, *ibid*, I, 1: 36, 3 :5 f .

44 - Grote, *Op.cit.*, P . 469. 472 .

ایشان لشکر کشند . شیر اژه کارها از هم پاشیده بود ، و هر پیشامدی ، روی به زیان ایران داشت . این بود که شاه بزرگ ، و بویژه پروشیاتی ، از دست چپسه فرنه و سیاست او خسته شدند و به درخواست نمایندگان اسپارس پاسخ پذیرش دادند ^{۴۵} . لاسدمونیان برای آنکه تلاشهای دشمنان را بیهوده سازند ، يك گروه نمایندگی به سیزیکوس فرستادند تا از آنجا به سوی شاه بزرگ روند ولی این گروه مأموریت داشتند تا فرستادگان آتنی را که در دربار فرنه بازو بودند ، بپایند و از کارشان آگاه شوند و همراه آنان بشوش روند .

زمستان سال ۴۰۸ پ . م . بسیار سخت شد ، و همه فرستادگان ، چه آتنی و چه پلوپنزوسی ، ناچار گشتند در گردیوم Gordiom (سرزمینی در مرکز آسیای کوچک) بمانند . هنگامیکه در بهار ۴۰۷ پ . م . دوباره براه افتادند ، دریافتند که دیگر دیر شده ، چه بئی تیوس لاسدمونی زودتر از همه به شوش رسیده و مهر شاه بزرگ رابه سود پلوپنزوسیان جنبائیده بود ، و بادلی شادمان از در بار او باز میگشت . داریوش دوم نویدش داده بود که دست از یاری لاسدمونیان بر نخواهد داشت و آتن رانا بود خواهد کرد ، و برای چنان کاری پسر نبرده و شایسته اش شاهزاده کورش شیردل را بهمراه نمایندگان لاسدمون گسیل داشته بود .^{۴۶}



45 - Xenophon, Hellenica I 4: 7 .

46 - Diodorus Siculus, XIII, 3; Xenophon, *ibid.*, I, 4:7-4 .

فصل چهارم

سپهسالاری کورش

پسران داریوش
دوم

کارها بر آنگونه پیش میرفت . پسران داریوش دوم کم کم در کارهای سیاسی دخالت می یافتند . در سومین پیمان میلیتوس که در ۴۱۲ پ . م . بسته شده ، از ارشک نام رفته است . در آن هنگام که شاهنشاهان هخامنشی زندگی آزاده سواری و پهلوانی را بر خوابگاههای باشکوه و آغوش زیبا - رویان بابلی گرامیتر می شمردند ، قانونی نیکو داشتند که اگر شاهی بکاری بزرگ دست یازد که در آن خطر مرگ باشد ، باید که ولیعهد خود را برگزیند تا پس از وی کشور نیاکان دچار جنگ خانگی نشود^۱ . ولیعهد همواره پسر بزرگ شاه بود مگر آنکه وی از سوی مادر از تخمه بزرگان نباشد . داریوش بزرگ پسر مهترش را ولیعهد نکرد - اگر چه مادر او از نژاده ترین بانوان ایران زمین بشمار میرفت - زیرا که خشیارشا نه تنها شایسته ترین فرزند وی بشمار می آمد^۲ ، بلکه در رگ او و مادرش خون کورش بزرگ روان بود ، و میگفتند که وی هنگامی زاده شد که پدرش شاهنشاهی ایران شهر را داشته است لیکن پسر بزرگ داریوش آنگاه بجهان

1 - Herodotus, I, 208; VII, 2 .

2 - R . G. Kent , Old persian, 2nd ed . , New Haven (1953) , P. 163.

آمده که وی سرداری بیش نبوده است^۳. همین زمزمه‌ها درباره کورش شیر دل نیز آغاز شد^۴. آشوبهای چندین ساله، مردم را از ناسایستگی و کارنا دیدگی و تن پروری سرورانشان بجان آورده بود. پارسیان می‌اندیشیدند که سیاست جهانی ایران، به فرمانروائی کاردان و دلاور، و تاجداری تیزهوش و دشمن شکن ورهبری آزاده و مردم دوست نیاز دارد، به سپهبدی که زیست سرفراز آرزویش باشد، و مردانه و زیر آسمان بلند و خورشید فروزان بابدخواهان بجنگد و بتواند بادشواریه‌ارو برو شود. میگفتند که این سرزمین خدا خوب کرده و فراخ ایرانشهر، شاهنشاهی می‌خواهد بیداردل و دانا، که دوست وفاداران و آرامش دهنده زیردستان باشد، و دشمنان را با سخت کوشی و مردانگی از مرزها دور دارد. میگفتند پهنای این سرزمین پارسیان، نیازمند فرمانروائی دلاور و سالاری و گشاده دست و از همه برتر «نظم آفرین» و «سازمان دهنده» است که ارج مرد را بشناسد و وفاداران شایسته را سپاس گزارد و پاداش نیکو دهد^۵.

پسران داریوش دوم همه از یک مادر بودند. مهتر آنان ارشک، از هنرهای پهلوانی و جنگی بی بهره نبود، اما درخششی هم نداشت و رفتارش شاهانه و گردنفرزانه نمی نمود. با آنکه در کارها پایداری و مردانگی نشان میداد، تیزهوشی و وفاداری لازم رانداشت و از ساده زیستن و باسختی‌ها خوی گرفتن بیزار بود. همه چیز را برای تن پروری خود میخواست و خوشگذرانی را فراتر از همه چیز میدانست، و جنگ پس پرده و در تاریکی را که از منش ایرانیان بدور بود، از پدر نیم بابلی خود یاد گرفته بود، و از این روی با اخلاق پاکیزه و منش بلند پارسی، که میگفت

3 - Herodus, VII, 3 f .

4 - Plutarchus, Artaxerxes , 2 .

5 - Plutarchus , Ibid. 2 6; Xenophon, Anabasis , I 9 : 2 f .

دشمن را باید بچنگ رویا روی خواست، و سرفراز زندگی کرد، بیگانه بود.⁶
ولی کورش هم نام‌سازنده و بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی را داشت و هم‌خوی
و خون‌آورا، و بارشک بی‌بیچ روی‌هم‌انندی و همداستانی نداشت. اگر تاج‌پادشاهی
بر تارک مردانه این جوان شانزده ساله جای میگرفت، پارسیان دوباره از خانه‌ها
بیرون می‌آمدند، نیزه و کمان برمیگرفتند و از کوه‌های پر برف قفقاز و بیابانهای
سوزان آفریقا نمی‌هراسیدند، و پیش میرفتند تا آنجا که دیگر کشوری نماند که
ایران‌شهر را باج پرداز نباشد.⁷

برخی از ایرانیان چشم امید بر کورش دوخته بودند که در
ولیعهدی ارشک شانزده‌سالگی پهلوانی برومند و سپهبدی دشمن‌شکن و
فرمانفرمائی «نظام‌آفرین» مینمود. با این همه درخواستهای پریشانی برای
برگزیدن کورش به ولیعهدی، در داریوش دوم همان اثر را داشت که میخ آهنین در
سنگ. سرانجام ارشک که کاهلی وزیستین در کاخ‌های باشکوه و میخوارگی و زن
بارگی از کارهای «بزرگ» وی بشمار می‌آید⁸ به ولیعهدی برگزیده شد، تنها
بدین جهت که به‌سال از کورش مهتر بود. فراموش نباید کرد که ارشک مردی دلاور
و سخت‌کوش بود، لیکن کارها را همواره به نیرنگ‌سازی از پیش میبرد تا بمردی
و پهلوانی، آن‌نانکه تن‌پروری پیشه کرده بودند، و بزرگانی که در اندیشه تاراج
مردم و پر کردن کیسه خود در زیر سایه فرمانروائی سست پیمان افتاده بودند، از
اینکه کورش ولیعهد نشد شادینا کردند و امیدها در دل پروراندند.

6 - G. Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient eastern World*, 4th ed., London (1879), Vol. III; pp. 505 - 508.

7 G. Grote, *History of Greece*, Vol. VI, London (1860), p. 226 f;

J. Bury, *A History of Greece*, London (1963), p. 523.

8 - Rawlinson Op. cit.; *Plutarchus Artaxerxes*, 1 ff.

اندیشه‌های کورش

لیکن کورش شیردل چه اندیشه‌هایی در سر می‌بخت؟ مرزهای میهنش دستخوش آشوب بیگانگان شده بود، سپهبدان وفرمانروایان ایرانی هم شاهان بی نام استانهای کشور گشته بودند. بنای داریوش بزرگ ترکهای هراس انگیز برداشته بود، و سفارشهای آن بزرگمرد ایرانی در نگهبانیت پایه وارج کاره پارسی، وزندگی آزاده سواری و دشمنی بادروغ و کاهلی همه‌وهمه داشت بدست فراموشی سپرده میشد. یونانیان هم بجان یکدیگر افتاده بودند، و درپاره‌پاره کردن همدیگر از هیچ جانور خوئی دریغ نمیکردند. آنان فرزندان هنداروپائیان، وبرادران قومی ایرانیان بودند. اکنون دیگر مردان برومند یونانی از شمشیر زدن درراه شاهنشاه ایران شهر رویگردان نبودند، و میشد آنان را با ایرانیان برسریک کشتزار نگاه داشت. اگرهم دشمنی میبایست کرد، مردانه میبایست پیش رفت. آتن همواره بدخواه ایران بود، و خانه بداندیشان و یاور نافرمانان ایران شهر بشمار میرفت، و اکنون هم «آزادی» را بهانه پایمال کردن استقلال همسایگان خود کرده بود، و بمرزهای ایران شهر نیز دستبردمی زد. اسپارتیان آزادمندی پهلوانی و سپاهی، زندگی سخت و نظم سربازی و نظام پدر سالاری و شاهی را نگاه داشته بودند. چه آسان میشد آنان را به پاداش زندگی مردانه و کوششهای برومندان، به پیروزی و سر فرازی رسانید، و بر بازرگانان آتنی چیره گرداند. اسپارتیان بیش از همه درخون و خوی و سنتهای اخلاقی به ایرانیان می‌ماندند^۹، اگر تیغ آنان و نیزه پارسیان باهم درراه پیشرفت نظم جهانی ایران بکار می‌افتاد، جنبنده‌ای رایارای دستبزد زدن به سرزمین ایران شهر نمی‌ماند.

این اندیشه‌ها کورش را بر آن داشت تا نخستین روزی که دستش برسد، اسپارتیان را چنان یاری کند که دشمنانشان را درهم بکوبند، و مردان لاسدمونی را گرد خود فرا آورده باشمشیر زنان پارسی دریک جای ویک پایگاه بنشانند.

۹ - کورسنامه کز نفن بیش از آنچه یک تاریخ باشد، بازتابی از نظام اسپارتی می‌نماید.

سپهسالاری کورش

در همان هنگام داریوش دوم که از کارهای فرنه بازو و چپسه-
فرنه نگران شده بود کورش را با ۵۰۰۰۰ تالان به آسیای کوچک
فرستاد تا کارزد و خورد و بند و بست بایونانیان را یکسره کند ، و فرمانداری کاپادوکیه
Cappadocia ولودیه و فریگیه بزرگ را بدو سپرد، و سپهسالار همه لشکر یان آسیای
کوچکش کرد. بزرگترین پادگان و بنگاه این جنگاوران در دشت کاستلوس Castollus
بود. شاهنشاه در فرمان خود نوشت که کورش را کارن (سپهسالار) آسیای کوچک
کرده ایم و او را فرمانداری تام الاختیار همه سپاهیانی که در دشت کاستلوس گرد
آمده اند داده ایم و اینک بدان سامانش میفرستیم.^{۱۱}

کورش از پدر دستور داشت که کار جنگهای پلوپنزوس را یکسره کند ،
و به اسپارتیان یاری دهد. خودش هم سخت شیفته لاسدمونیان بود، و اگر چه دلاوری
و کاردانی آتنی‌ها رامیستود^{۱۲} شکوه و توانائی و توانگری آتن را نمیتوانست دید.^{۱۳}
هنگامیکه کورش بسوی آسیای کوچک روانه شد، فرستادگان اسپارته نیز با وی راهی
گشتند، و بئی تیوس لاسدمونی همه جا میگفت که شاه بزرگ هر کمکی را که خواستیم،
بماد داد، و دیگر امیدی برای آتنی‌ها نمانده است.^{۱۴}

باری، بهار ۴۰۷ پ.م. فرا رسید، و نمایندگان آتن خواستند از گردین بدشوش
روند، و با شاه بزرگ پیمان آشتی و دوستی بندند، که پیشاً هنگام سپاه کوچک کورش

10 - Xenophon , Hellenica, I, 4 : 1 - 4; Anabasis, I, 1:3

در باره واژه کاره ن. ك. ، به : بالاتر . این نخستین باری بود که کسی سواى شاهنشاه ،
به چنان پایه و قدرتی میرسید .

۱۲ - گواه این سخن آنست که وی در لشکر خود چند هزار تن آتنی گرد آورده بود،
و چند تن از سردارانش (مانند کزنفن و پریکلس) آتنی بودند.

13- Grote, op.cit. Vol. V, p.471 f.

14. Xenophon, Hellenica, I, 4 : 2-3.

بدانجا رسیدند، و امید آنان را برباد دادند. کورش از همان آغاز کار بر همه آشکار ساخت که وی فرماندهی تام‌الاختیار است، و درمرزهای آسیای کوچک کسی را با او یارای ستیزه نتواند بود، و همه جایی پرده گفت که دشمن آتن و دوست لاسدمونیانست، و در راه پیروزی اینان از هیچ چیز دریغ نخواهد داشت.¹⁵ چون بودن نمایندگان آتن در گردین، و شور فراوان آنان در رسیدن به شوش را برای کورش گفتند، ابرو درهم کشید، و آنان را سخت پائیدن گرفت. آتنیها از فرنه بازو درخواست کرده بودند که یا ایشان را بنزد شاه بزرگ گسیل دارد، و یا تندرست از میان آسیای کوچک گذرانیده، بمیهن خود روانه‌شان کند. آن سپهد بزرگ هم سوگند خورده بود که یا آنان را بدر بار بفرستد، و یا بی آنکه موئی از سرشان کم شود، به آتن بازشان گرداند. کورش بی درنگ از فرنه بازو درخواست که نمایندگان آتنی را بدست او بسپارد، و یا اینکه بهیچ روی رها نکند تا آزادانه و سر خود، بمیهنشان روند. سپهد ایرانی که به آتنی‌های پیمان داده بود، آنان را بکورش نسپرد، ولی از ترس آنکه مبادا آن شاهزاده پر خاشجوی آنان را در راه مسافرت به میهنشان بگیرد، از فرستادنشان به آتن خودداری کرد، و آنان را نوازش فرمود و نزد خود نگاه داشت. گاهی میگفت فردا شما را بشوش میفرستم و زمانی پیمان میگرد که تندرست بمیهن گسیلتان میدارم. سرانجام پس از سه سال، از کورش خواهش کرد تا اجازه دهد که فرستادگان آتنی بخانه خود بازگردند، و گفت که چون سوگند یاد کرده است تا چنان کند، روانیست که پیمان خود را بشکند. کورش درخواست آن پهلوان وفادار را پذیرفت، و فرنه بازو آتنی‌ها را تندرست بسرزمینشان رسانید.¹⁶

فرمانروائی کورش شاهزاده هخامنشی شهر ساردیس را به پایتختی برگزید¹⁷ و چون کوه در برابر نافرمانان و بدخواهان و یا آشوبگران

15- Ibid., CF. Anabasis, I 1 : 3.

16 Xenophon, Hellenica, I, 4 : 3-4.

17- Xenophon, Oeconomicus, I V, 20 f.

بایستاد. ^{۱۸} فرنه بازو به هلسپونت فریکیه برگشت، و چیسه فرنه بکاریه رفت که فرمانداری آنجا باوی بود. ^{۱۹}

بدینگونه سیاست «جدائی بیانداز و حکومت کن»، که چیسه فرنه آنچنان هوشمندانه بکار بسته بود، پایان گرفت، و روز سیاست مردانه «سردادن یا کلاه ستاندن» فرارسید. چه کورش کینه‌گرانی از آتنی‌ها - که پدرانش را در آغاز سده پنجم شکست داده بودند - دردل داشت، و اسپارته‌ها را میستود. بنابراین میخواست بکوشد اسپارتیان را چندان یاری دهد که بدبختی و زبونی آتن را بچشم بیند.

آمدن کورش به آسیای کوچک سرنوشت تاریخ جهان را دیگرگون کرد. بابودن فرنه بازو و چیسه فرنه، لاسدمونیان نمیتوانستند آتن را درهم بشکنند، و خود یکه‌تاز میدان شوند، چه این سپهبدان نه پایگاه کورش را داشتند، و نه شور و توانائی و دلاوری او را. ولی پول کورش، و تشویق‌های او، اسپارتیان را به پیروزی رسانید و آتنی‌ها را به بزرگترین شکست‌ها دچار کرد. کورش اگر چیزی را میخواست بمردانگی بچنگش می‌آورد، روبازویکرنگ و دلاور بود. وی هیچگاه بیزاریش از آتن پنهان نداشت، و سیاست دورنگی در پیش نگرفت. با آمدنش به ساردیس همه کس دانست که روزگردن افزای و پیروزی آتن سرآمده است، و بر دبا کورش خواهد شد. پایان گرفتن سیاست چیسه فرنه، و پول‌های بی‌دریغی که کورش برای لاسدمونیان خرج کرد، و ستایش وی از اسپارتیان، روزگار آتن را تباه ساخت، و جنگ‌های پلوپنروس را بسود لاسدمونیان بانجام رسانید. ^{۲۰}

کورش ولیز اندر
هنگامیکه کورش به ساردیس نزدیک میشد، لیزاندر
Lysander دریا سالار اسپارتی و چندتن از لاسدمونیان

18- Xenophon, Anabasis, I, 9, 2 f.

19- Xenophon, ibid.

20 - Grote, op, cit., P. 470 ff .

برای خوشامد گفتن بدو ، بدانسوی رهسپار شدند ^{۲۱} . این لیزاندر از خانواده‌ای پاك ولى بى نوا بود ، و از این روی ساده و آزادمنش بار آمد ، و دلاوری و جوانمردی را با هم داشت ، و ازدروغ و کم‌دلی بیزار بود . اگر چه او را سنگدل میدانستند ، از گزیده ترین و بهترین سرداران سپاه ، و از زبردست‌ترین دریا سالاران لاسدمون بود ^{۲۲} .

وی در آغاز سال ۴۰۷ به دریاسالاری برگزیده شد ، و ناوگان خردشده اسپارتی را دارای ۷۰ ناوسه رده‌ای (تری‌ریم) کرده به افروس Ephesus که چندان دور از ساردیس نبود - آمد ، و شنید که کورش به پایتخت لودیبه می‌آید . پس بدان سامان شتافت ، و باشاهزاده پارسی دیدار کرده ، اورا سخت پسندید . کورش هم که آوازه مردانگیهای دریاسالار لاسدمونی را شنوده بود ، شیفته اوگشت ، و نوازش بسیارش کرد . لاسدمونیان و لیزاندر که شاهزاده را خوشرو یافتند ، رازدل باوی گشودند ، و از سیاست چپسه فرنه شکایت و شکوه کردند ، و بزاری از کورش درخواستند که خود درکار جنگهای پلوپنزوس بنگرد و از کمک به لاسدمونیان دریغ روا ندارد . شاهزاده پاسخ داد که پدرش او را سفارش بسیار کرده است که چنان کند ، و خودش هم دل در این کار بسته است ، و پانصد تالان باخود آورده تا خرج کارسازی جنگ کند ، و اگر این اندازه بسنده نبود ، از دارائی خودش خواهد پرداخت ، و آنچه را که پدرش بدو داده ، به رزمندگان خواهد بخشید . آنگاه تخت سیمین زر نشانی را که بر آن نشسته بود ، نشان داد و گفت : « اگر باز هم کم آمد ، من این تختی را که بر آن مینشینم ، به سکه تبدیل خواهم کرد ، و میان جنگجویان خواهم پراکند . » دل لاسدمونیان از این سخنان لبریز از شادی شد ، زیرا میدانستند آنچه از لبان این

21 – Plutarchus, *Lysander*, 4 ; Xenophon, *Hellenica*, III, 2, 11 ;
Diodorus, XIII, 65.

22 – Plutarchus, *Lysander*, 2 ff.

شاهزاده جهانجوی آزاده برون می آمد لاف و گزافه نبود .

بزرگمردی کوروش و خوشروئیش چنان پلویزنوسیان را بشوق و شادی آورد، که رهبر آنان ، لیزاندر ، از وی درخواست که مزدناویان لاسدمونی را بیشتر کند، و بهر مردی روزانه بجای سه دانگ از یک درم ، چهار دانگ بدهد . کوروش پاسخ داد که دلش میخواهد چنان کند ، ولی از پدرش چنان اجازه ای داده نشده است ، و در پیمانهای پیشین هم سخنی از این مقدار مزد دادن ، بمیان نیامده^{۲۳} .

کوروش آنشب لیزاندر و یارانش را به میهمانی فراخواند، و پس از آنکه خوان افکنده شد، جامی از باده گوارا بر گرفت و به شادی لیزاندر بنوشید، و گفت: «ایدوست! بگو از من چه خدمتی برای تو ساخته است؟» لیزاندر پاسخ داد: «مزدناویان را روزانه به چهار دانگ از یک درم بالا بر». شاهزاده از جوانمردی آن سردار شادمان شد، و این مطلب که وی چیزی برای خودش درخواست نکرد و در اندیشه سر بازانش بود، چنان در دل جوان پارسی تاثیر نیکویی نهاد که تازه نده بود، بدوستی بالیزاندر می بالید و بدو نهایت اطمینان را داشت، و گرامیترین دوست و سردار خویشش می شمرد. آنشب بیدرنگک درخواست وی را پذیرفت، و سردار لاسدمونی را بسیار ستود.^{۲۴}

روزی که لیزاندر از ساردیس به افروزس بازمیگشت، کوروش مزدناویان را پرداخت و برای بدست آوردن دل لاسدمونیان ، مزد یکماه آینده رانیز پیشکی داد. این گشاده دستی کوروش نتیجه های بزرگی در برداشت. پلویزنوسیان دریافتند که کوششهایشان بیهوده نخواهد بود، و همه دل بکورش گرم کردند، و بسیارش ستودند، و نیز لیزاندر را آفرین گفتند و دل بدو استوار داشتند.^{۲۵}

23 Plutarchus, *ibid.*, 3.4 ; Xenophon, *Hellenica*, I,5:1; Diodorus Siculus, XIII, 70.

24. Xenophon, *ibid.*, I, 5:6 f ; Plutarchus, *Lysender*, 4.

25. Xenophon, *ibid*, I,5:10 ; Grote, *Op. cit.*, P. 477.

اما آتنی‌ها سخت بهراس افتادند، و بر اهنمائی‌الکی بیادیس و توسط چیسه‌فرنه فرستادگانی به ساردیس گسیل داشتند تا کورش را از دوستی با اسپارته بازدارند.

لیکن کورش ایشان را بارنداد، و پیش نهاد چیسه‌فرنه و آلکی بیادیس را - که میگفتند سیاست «جدائی بیانداز و حکومت کن» راها نباید کرد - پذیرفت.^{۲۶}

آغاز پیروزی لیزاندر در افزوس به پاك کردن راه پیشرفت جنگاوران پلو -
لاسمونیان پنزوس و به ساختن کار جنگ و آماده کردن ناوگانش پرداخت،

و شماره کشتیها را به ۹۰ رسانید. سپس بزرگان و ریش سپیدان شهرهای آسیای کوچک را گرد آورد و ادارشان کرد تا آنجا که میتواند بانفوذ آتنی‌ها بجنگند، و پیمان کرد که پس از جنگهای پلو پنزوس، آنان را در مقام بلندشان نگهدارد.^{۲۷}

از سوی دیگر آتنی‌ها که خدمت‌های بزرگ آلکی بیادیس را فراموش نمیتوانستند کرد، او را باشکوه و احترام فراوان به شهر آوردند و یکی از سرداران سه‌گانه امپراتوری آتن کردند.^{۲۸} ولی دیگر بخت با او یاری نکرد، چه هنگامیکه خواست از چیسه‌فرنه کین بجوید و به مرز کاریه رفت و مردم آنجا را تاراج کرد، ولی هر چه کوشید یونانیان آسیای کوچک را بخود بفریبند نتوانست. یکبار هم برای دلگرم کردن سپاهیان‌ش به کیمه Cyme^{۲۹} که دست‌نشانده آتن بود، تاختن برد، لیکن از مردم آنجا شکست دید.^{۳۰} در همان هنگام سردار وی آنتیوخوس Antiochus در افزوس بالیزاندر رو بر او شد و شکست سختی

26-Plutarchus, loc.cit., ; Xenophon, ibid, I,5:9.

27-Xenophon, ibid. , I,5: 10 f.

28- Xenophon,Ibid., I, 4 : 18f. ; Diodorus Siculus, XIII, 69 ;
plutarchus, Alcibiades, 31 f .

۲۹ - کیمه: از شهرهای نامی ایونی Aeolian در آسیای کوچک بود : Oxford
Classical Dictionary, p. 248.

30 - Diodorus, XIII , 73; Cf. C. Nepos, Alcibiades, 7

خورد و پانزده ناو آتنی به چنك لیزاندر افتاد. ^{۳۱} این بد آوردنها مردم آتن را یکباره از آلکی بیادیس - که خوشگذران و نیرنگساز و بدنام بود - بیزار کرد، و او را از کار برکنار ساختند. آنگاه ده تن از ناماوران شهر را به سپهبدی برگزیدند که از میان آنان تراسی بولوس Thrasybulus و کنن Conon از همه بیشتر به آتن خدمت کرده بودند. ^{۳۲} پس از این پیشامدها آلکی بیادیس به دژی که در خرسونس Cherosones ساخته بود رفت و تادیری در آنجا ماندگار شد. ^{۳۳}

کنن سردار دیگر آتنی هم با آنکه چندی در برابر لاسدمونیان پایداری کرد، سرانجام نزدیک بندر می تی لنه از دشمنان شکست خورد. ^{۳۴}

کوروش و کالیکراتیداس با اینهمه پیروزیهای اسپارتیان چندان زیاد نبود. آنان بنا بر آئینی کهن، هر یکسال مقام دریا سالاری را به یک سردار ورزیده واگذار می کردند، ^{۳۵} و در پایان سال ۴۰۷ هم جای لیزاندر را به دریا سالار آزاده و میهن پرست، و یونان دوست اسپارتی، کالیکراتیداس Callicratidas دادند. اما کوروش از این کار در خشم شد، و از اینکه دوست وی را از سرداری کنار گذاشته بودند، سخت آزرده گشت و به اسپارتیان پولی نداد. کالیکراتیداس خود به دیدار کوروش به سادریس رفت، و چون بکاخ کوروش رسید، دربان را گفت بگوئید فلان بر در است و آرزوی دیدار شاهزاده را دارد. سرایدار گفت بار نیست زیرا که وی به باده گساری سرگرم است. دریا سالار لاسدمونی

31- Xenophon, Hellenica, I, 5 : 11-13 ; Plutarchus , Lysandar , 5 ; Alcibiades, 35.

32 - Xenophon , ibid* , I, 5:16 - 17; Plutarchus , Alcibiades, 36.

33 - Plutarchus, Lysander, 5 , 10, 36 ; Xenophon, Hellenica, I, 5:16.

34- Xenophon, ibid. , I, 6: 15-38.

35- Grote, op.cit., Vol. V. p. 493.

که نمیدانست کورش از دیدن وی رویگردان می‌باشد ، و بزم وی بهانه‌ای بیش نیست پاسخ داد : « بسیار خوب ، می‌مانم تا می‌نوشی او بسر رسد » . دربانان و نگهبانان بروی خندیدند . آنگاه فرمائی از کورش رسید که « دوزخ خستگی درکن ، و پس از آن نزد ما آی » . آزاده اسپارتی از این بازیها ، و اینکه او را دست‌انداخته بودند ، و نیز از بدبینی و ناخوشی کورش بسیار رنجید ، و ناسزا گویان بکسی که یونانیان را اینگونه دشمن هم کرده است و نیازمند به يك شاهزاده پارسی ساخته ، از دربار بیرون رفت . آنگاه که خشمش اندکی فرونشست ، سوگند خورد که چون پایش به اسپارته رسید ، کاری کند که میان آتن و لاسدمون دشمنی پایان گیرد ، و یونان یکپارچه گردد و درفش دشمنی با ایران را برافرازد .^{۳۶}

اما بخت با او همداستان نشد ، چه در راه به کنن - دریاسالار آتنی که ناوگان خود را نوسازی و بسیار نیرومند کرده بود ، برخورد ، و پس از نبرد سختی که در آرگینوسه Arginosae کرد ، شکست خورد و کشته شد .^{۳۷} از آنجا که لاسدمونیان به دوستی میان کورش و لیزاندر خوب آگاه بودند ، و میدانستند که شاهزاده کس دیگری بجز لیزاندر را در مقام سپهسالاری لاسدمونیان نمیخواهد ، لیزاندر را دریاسالار پلوپنزوس کردند . کورش خشنود گشت و در گنج خود را بروی گشود ، و ناویان را مزد هنگفت و مایه و جامه فراوان داد ، و چندان نیرومند کرد که گفتی هرگز شکست نخورده بودند .^{۳۸}

اندیشه و رفتار هدفهای کورش و اندیشه‌هایش از آنچه متعلق به يك فرماندار کورش ساده بود ، فراتر میرفت . وی دل شاهنشاهان بی‌باك « نظم

36 - Xenophon, Hellenica, I, 6 : 6 ff. 7 : 11 ; Diodorus, XIII , 104 ; Plutarchus , Lysander , 6f.

37 - Xenophon , Hellenica , I,6:15 f ; Diodorus, XIII, 99-100.

38 - Xenophon , Hellenica, II , 1:22 f ; Plutarchus, Lysander, 7 f.

آفرین» و «سازنده» را داشت ، و میدانست که پدر بیمارش دیر یازود جان خواهد سپرد، و بر او است که ایرانشهر را با تیغ از ارشک بازستاند. از این روی میکوشید تا زیر دستانش را به آینده خود امیدوار کند ، و ایشان را به وظیفه‌های خود آشنا سازد. دربار ساردیس از دربار شوش چیزی کم نداشت ، و کورش پادشاه بخش‌خاوری ایرانشهر بشمار میرفت. چیسه‌فرنه و فرنه بازوبی فرمان‌و خشنودی وی کاری نمیتوانستند کرد ، و سرنوشت یونان در چنگک وی افتاده بود . در کاخ شاهیش ، بزرگان ایرانی و یونانی در کنار هم می‌نشستند، شام می‌خوردند ، باده مینوشیدند ، و از آینده‌سخن می‌راندند . کورش در يك میهمانی با دختر خوب‌روی پاک‌زاده‌ای از شهر فوکیا Phocaea که میلتو Milto نام داشت ، دل‌باخت ، و او را به مشکوی خود برد و با وی می‌زیست .^{۳۹}

درباریان کورش میبایست با وی همچون تاجداری رفتار کنند . هر کس در مرز او گناهی میکرد ، خواه ایرانی و خواه یونانی ، چه خویشاوند و چه بیگانه ، گوشمالی میافت ، چنانکه

هئوتبه‌سکه (به یونانی اوتبه‌سکیس^{۴۰} Autobaesaces)

میثراهیه (به یونانی میثرائیوس^{۴۱} Mithraeus)

عمه‌زادگان او بودند ، چون در برابرش دستان خود را در آستین‌های بالاپوششان نپوشانیدند . چنانکه در برابر شاهان میبایست کرد - بخشم او دچار آمدند ، و بدست دژخیم‌سپرده شدند.^{۴۲}

بازگشت کورش دبیر چیسه‌فرنه - که هیرامینس Hieramenes نام داشت - به شوش بی‌درنگ به شوش رفت ، و داستان کشته شدن آن دوشاهزاده

39 - Plutarchus, Pericles, 24 .

۴۰ - این نام با واژه سکه (سکائی) پیوند دارد.

۴۱ - بمعنی مهر تبار ؟

42 - Xenophon, Hellenica, II . 1 : 8 .

را باز گفت ، و داریوش دوم را آگاه کرد و زنهار داد که چه نشسته‌ای ، کورش آهنگ تاج ستانی دارد ^{۴۳} . از این روی داریوش که بیمار بود مرگ خود را نزدیک میدید . هم‌خواست که یکبار دیگر پسر جهانجویش را ببیند ، و هم‌بر آن شد که وی را از کارهای خطرناک باز دارد . پس نامه‌ای بدو نوشت که مرگ را پیش چشم می‌بینم ، بر بالینم فراز آی تا دیده در دیده فرزندان ، بر بستر مرگ اقم .

کورش فرمان پذیرفت و راهی شوش شد . لیکن پیش از رفتن لیزاندر را خواست و او را اندرز داد که مبادا با ناوگان آتن در دریا روبرو شود ، مگر آنکه نیروی دریائی بسیار زورمندتری را دارا باشد ، و بدو سفارش کرد که از پای ننشیند ، و از هر جائی که بشود ، مرد رزمی فراز آورد ، و ناوگان شاهی (فنیقی) را هم به کمک گیرد ، و چندان بکوشد تا آتن را از پای درآورد . کورش میدانست که کنن و تراسی بولوس ، دریاسالاران آتنی ، در اندیشه نابود کردن کشتیهای پلوپنزوسی در ساموس Samos بسیج کارزار می‌بینند ، و از این جهت بود که لیزاندر را چنان هوشیارانه اندرز می‌داد . شاهزاده بهنگام بدورد دریاسالار لاسدمونی بدو گفت : «هیچگاه دوستی با تو و پلوپنزوسیان رافراموش نخواهم کرد ، و همواره تاتوش و توان دارم ، از همراهیتان دریغ نمی‌ورزم . اینک این گنج من ، گنج تست ، و سرزمین من از آن تو ، آن‌ها را نیک نگهدار باش تا من بیدار پدرم روم و باز گردم . آنچه برای نیرومند کردن سپاه ، و سیر ساختن رزماوران نیازافتد بگیر ، و پروائی مدار ، که گنج من و پول پارسیان پایان نمی‌گیرد » . سپس کلید گنج خود را بدان دوست سپرد ، و فهرستی از باج و خراج سامانهای که بزیر فرمان داشت ، بدو داد و بدرودش گفت ^{۴۴} .

کورش خردمندتر از آن بود که بدخواه هوشمند و دلاور و کار آمدی چون

43 - Xenophon, *ibid* , II , 1 : 9 .

44 - Xenophon., *ibid* , II ; 1 : 10 - 15 ; Plutarchus, *Lysander*, 90

چیسدهفرنه را پشت سر خود، در آسیای کوچک، آزاد بگذارند تارشته‌های اوراپنبه کند. این بود که او را با خود بعنوان «دوست»^{۴۵} به شوش برد، و بدینسان خطر دخالت آن سردار در جنگهای پلوپنوزس و تکرار سیاست پیشین او را از میان برد. بجز چسه فرنه ۳۰۰ تن از یونانیان جنگی و مزدور، که همه پیاده سنگین اسلحه فراه سپر (هوپلایت) بودند، و «نگهبانان» شاهزاده بشمار می آمدند، با وی به دربار ایران رفتند. فرمانده این «نگهبانان» گزناس آرکادی Xenias of Arcadia نام داشت^{۴۶}.

45- Xenophon, *Anabasis*, I,1 : 2 .

46 - Xenophon, *loc. cit.*, Cf. I,2 : 1 ff.

فصل پنجم

سرپیچ تاریخ

جهانجوی کورش پیش از این آورده‌ام که چون داریوش دوم غروب آفتاب خود را نزدیک دید، دنبال پسرش کورش شیردل فرستاد تا او را هم بمانند فرزندان دیگر بر بالین داشته باشد. این تنها او نبود که میخواست شاهزاده جوان به پایتخت باز آید، دوست و دشمن چنان آرزویی داشتند. شاهبانوپروشیاتی، و کسانی که برهنری‌های جنگی و مردمداری او آگاه بودند، و میدانستند در برابر چنان شاهپوربرومندی، ارشک مرد خانه‌نشین خوشگذرانی بیش نمی‌نماید، امیدوار بودند که با آمدن وی به شوش، داریوش دوم او را به ولیعهدی برگزیند، و یا خود وی، به تیغ تیز، تاج و تخت را بر باید¹. از سوی دیگر ارشک و یارانش هم میخواستند او به دربار آید تا همه کارهایش را ببینند، و از انجام اندیشه‌های بلند شاهانه‌اش باز دارند، زیرا یونانیان - و بویژه لاسدمونیان -، و ایرانیان آسیای کوچک، خدمتگزاری در راه وی را سرفرازی میدانستند، و شاهزاده میتواند به دوستان و ستاینندگان خود، پشت گرم کند، و پس از مردن داریوش دوم، به گردنکشی

1 - plutarchus, Artaxerxes, 2, 4, 6.

وتاج جوئی پیردازد. تاهنگامیکه داریوش زنده بود، کورش به شورش دست نمی‌یازید، زیرا پدرش را بسیار دوست میداشت، و ارج بی‌پایان می‌نهاد. لیکن پس از مرگ وی دیگر جایی برای پرهیز و یا شرم نمی‌ماند، و تاج ایران شهر بود و میدان آزمایش، و کورش بود و ارشک، تا بجنگد و هر آنکه شایسته‌تر بود، افسر شاهنشاهی را بر باید. اگر شاهزاده جوان در آسیای کوچک میماند، میتوانست آشکارا سر به شورش بردارد، و به پشتیبانی یارانش، ارشک را از میان بردارد.

سرداران ایران بزرگترین یاور و راهنمای ارشک، برادر زن وی چیسه‌فرنه **و کورش** بود که از رسیدن کورش به فرمانروائی آسیای کوچک و کوتاه ماندن دست خودش از بازیهای سیاسی خشمگین بود و بر شاهزاده سخت رشک میبرد. سردار پارسی سیاست بی‌پرده کورش وفادوست را در کمک کردنش به لاسدمونیان باندازه‌ای که بتوانند آتن را خرد کنند و بکه تازیونان شوند، برای ایران خطر ناک میدانست، ولی چون نمیتوانست آشکارا بر کورش نافرمان شود، کینه آن جهانجوی رادر دل میگرفت. از اینها گذشته خواهر او میرفت که شاهبانوی ایران شود، و اگر کورش به تاج و تخت دست مییافت، چون پروشیاتی باخاندان چیسه‌فرنه خوب نبود و دوستان کورش هم از آن سپهبد آزرده بودند، آینده او و دودمانش تاریک میگشت.

فرنه بازو مردانه و وفادوست بود، و کورش او را می‌پسندید، و نمیخواست بابدخواهی نمودن بوی، چنان آزاد مرد پهلوانی رادشمن خود کند. گواه این سخن بزرگ دشتی است که یاران کورش - واز آن میان گزنفن آتنی - درباره آن سپهبد بزرگ نشان داده‌اند^۲. کورش میتوانست یونانیان را بر فرنه بازو بشوراند، و یا مایه دردرس وی رافراهم آورد، لیکن چنان نکرد، و بدگمانی فراوانی که نسبت به چیسه‌فرنه داشت، درباره فرنه بازو نشان نمیداد.

با اینهمه فرمانداران بیشتر ایالتها که میدانستند با روی کار آمدن کورش، دستشان از استقلال و خودسری کوتاه خواهد شد، ارشک آرام و نرمخوی رانیکوتر میدانستند، و دریافته بودند که در روزگار پادشاهی وی، میتوانند هر چه دلپذیرشان افتد، انجام دهند. از میان این فرمانداران ابرکامه (Abra Kama) به یونانی ابرکماس (Abrocomas)^۳ فرماندار سوریه و یکی از سپهبدان بنام ارشک، و آرتیه و رزیه (ارتهورج، پرستندهٔ ارته (؟) (به یونانی آرتا گرسیس (Artagerse)^۴) فرمانروای کادوسیان Cadussian را میشناسیم.

کتزیاس
کیندوسی

بدنیست که در این جاسخنی چند در باره کتزیاس کیندوسی Ctesias of Cnidus باز گوئیم: وی پسر کتزیوخوس Cteichus و از خاندانی پزشک پیشه بود، و در نیمهٔ سدهٔ پنجم پیش از میلاد در کیندوس، یکی از شهرهای کاریه Caria زاده شد، و مانند پدر و نیای خود پزشکی پیشه کرد.^۵ در یکی از زدوخوردهای یونانیان با ایرانیان کتزیاس گرفتار آمد، و به دربار داریوش دوم فرستاده شد (پیرامون ۴۱۷ پ. م.).^۶ چون هخامنشیان مردان دانش و هنر را ارجمند میشمردند، کتزیاس هم از بند رهاگشت و پزشک دربار شد، و در زیر سایهٔ پروشیاتی روزگار میگذرانید.^۷ وی از آتنی‌ها و ایرانیان ناخوش بود، و تنها اسپارتیان را دوست میداشت^۸، لیکن چنانکه از نوشته‌های خنده‌آورو

3 - Plutarchus, Artaxerxes, 6,

4 - *ibid.*, 17

5 - J. Gilmore, in Persika, P. 1, ; Oxf. Cl. Dic., p. 244

6 - C. Hignett, Xerxes' Invasion Of Greece, Oxford (1964), p. 9 f.

7 - Dioborus, XIV, 46: 6 ; Xenophon, Anabasis, I, 8 : 26 - 7 ; Plutarchus, Artaxerxes, 1, 10.

8 - Hignett, *Op. cit.*, 9.

پراز دروغش درباره کورش و جنگ کوناکسا برمیآید، درستیزه میان دو پسر داریوش دوم، ازارشک هواداری میکرد. این نویسنده سالهای سال در ایران بود، و با آنکه ادعا کرده است که از گنجینه نوشته‌های شاهی بهره‌مند شده است^۹، حتی زبان فارسی را هم بدرستی یاد نگرفت، و در تاریخ ایران (Persica) دروغهایی نوشته است که از توبره کمتر دروغپردازی بیرون آمده، و بگفته‌های وی - بویژه هنگامیکه از روزگاران باستانی سخن می‌راند - بهیچ‌روی اعتمادی نشاید کرد، ولی در باره زمان خودش و رویدادهایی که در آن هنگام در ایران رخ داده است، مطالب دست اولی دارد که باید با نهایت احتیاط مورد بررسی و استفاده قرار گیرد^{۱۰}.

رفتن کورش به شوش
 کورش با آنکه هنوز ۲۰ ساله نبود، هنر سازمان دادن و کشورداری را نیک میدانست. پس برای بازداشتن چپسه‌فرته از انجام بازیهای پشت پرده و سیاسی، و برای آنکه وی را از سنگ انداختن در راه پیروزی لاسدمونیان مانع شود، و نیز بخاطر آنکه او را به‌پاید، آن سپهدرا برداشت و به‌مراه خود، بعنوان «دوست» از آسیای کوچک به پایتخت آورد. شاهزاده، فرمانداری لودیه را به یکی از خویشان خود بنام ارته مه (به یونانی ارتیمس Artimas سیرد^{۱۱})، و پس از آنکه لیزاندر را برای جنگ با آتنی‌ها اندرزا داد و سفارش‌ها کرد، با پاسبانان خود به سوی شوش روان گشت.
 نگهبانان کورش ۳۰۰ تن بودند که از میان وفا دارترین و جنگی‌ترین یونانیان

9 - Diodorus, loc. cit.

۱۰ - ش - شهبازی، کورش بزرگ، چاپ دانشگاه پهلوی، شیراز ۱۳۴۷،

ص ۱۳ و ۱۴.

11 - A.D.H. Bivar, 'A, Satrap' of Cyrus the Younger, » in Numismatic Chronicle, London (1961), 123; cf. Xenophon, Anabasis, VII, 8; 25; Diodorus, Xlv, 19:6, 12.

برگزیده شده بودند. البته در آن هنگام جنگجویان مزدور یونانی در ایران فراوان بودند^{۱۲}، و جای شگفت نبود که شاهزاده هخامنشی، پاسبانان خود را از میان آنان برگزیند.

ابروکوماس (ابركامه) هم ۴۰۰ تن از این مزدوران جنگی را برای نکهبانی خود فراهم آورده بود^{۱۳}. مزدوران جنگی کورش، سپرهای بزرگ داشتند و نیزه‌های بلند، و تن و سر خود را بابرگه های آهنین و خودهای فراخ می پوشانیدند^{۱۴}. هر يك از آنان روزانه يك داريك مزد میگرفت^{۱۵}، و فرمانده همه گروه، گزنیاس آرکادی بود^{۱۶}.

تاجگذاری ارشک باری داریوش دوم از بیماری جان بدربرد، و در ایریل **بنام اردشیر دوم** ۴۰۴ پ. م.^{۱۷} در میان زن و فرزندانش جهان را بدورد گفت^{۱۸}. آئین شاهنشاهان هخامنشی پس از داریوش بزرگ چنان بود که چون تاجگذاری از جهان میرفت، کالبدش را به پارسه شهر (تخت جمشید پرسپلیس - Persepolis یونانیان) می بردند، و در کنار آرامگاه آن جهاندار نامی، به دخمه‌ای سنگی که در کوه کنده بودند، مینهادند. داریوش دوم رانیز در همان جا، در کوهی که سنگتراشیهای ساسانی و دخمه‌های سنگی هخامنشی را دربردارد، و بنام «نقش

۱۲ - از زمان کمبوجیه مزدوران یونانی به خدمت ایران درآمدند.

13 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 3.

۱۴ - بهترین توصیف پیدگان سنگین اسلحه را در کتاب هیگنت میتوان یافت:

Hignett, *op. cit.*, 46 ff.

15 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 12 ; 1: 2 .

۱۶ - ن.ك. به بالاتر، س همین کتاب.

۱۷ - برای تاریخ دقیق درگذشت داریوش دوم، ن.ك. به:

Parker and W. Dubberstein, *Babylonian Chronology*,
2nd ed., Chicago (1956), p. 16.

18 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 4 ; Plutarchus, *Artaxerxes*, 3.

رستم مشهور است ، دخمه‌ای ساخته بودند که کالبدش را پناه داد .
 پس از آن ارشک ، که پسر مهتر داریوش بود ، جانشینش گشت ، و از شوش به پاسارگاد رفت تا در آنجا بنابه آئین کهن پارسی ، تاجگذاری کند . پاسارگاد کمترین پایتخت هخامنشی ها دارای فردوسها و کاخهای باشکوه بود ، و آرامگاه کورش بزرگ را برداشت . هم در آن شهر نیایشگاهی برای آناهیتا^{۱۹} برپا کرده بودند که تاجگذاری شاهنشاهان در آن انجام میپذیرفت . هر شاه نوی که برای افسر گیری بدان سامان میرفت ، میبایست جامه خود را بکند ، و تن پوشی را که کورش بزرگ پیش از شاهنشاه شدن میپوشید - و ایرانیان با تقدس و ارج فراوان نگاهش داشته بودند - بر تن کند ، و برای آنکه زندگی پهلوانی و سخت پارسیان که کورش را در جهانگیری پشتیبان بودند ، بیاد آورد ، میبایست چند تا انجیر خشک بخورد ، و جامی ازدوغ^{۲۰} بنوشد ، آنگاه مغان با آئین باشکوهی تاج شاهنشاهی ایران شهر را بر تارک او می نهادند ، و وی را شاه نومیخواندند ، پس از آن وی جامه کورش را در گنج می هشت ، و به پایتخت خود باز میگشت .^{۲۱}

ارشک با استاتیرا که اینک بانوان ایران شهر شده بود ، و چپسه فرنه به پاسارگاد رفت تا در آنجا تاجگذاری کند . کورش و مادرش نیز با او همراه شدند . شاه نو ، پس از بر تخت نشستن خود را بنام نیایش اردشیر (یکم) ، اردشیر خواند که در تاریخ از او بعنوان اردشیر دوم هخامنشی یاد میکنند ، و چون در هوشمندی نامی بود ، یونانیان او را منه من Menemon ، یعنی تیزهوش نامیده اند ، و ما از این پس او را

۱۹ - پلوتارخوس (loc. cit.) از نیایشگاه الهه ای جنگجوی که شاید آتنه Athena میباشد ، سخن میگوید . آتنه ، الهه آتنیان و یونانیان ، بگ بانوئی پاکیزه خوی و زیبا روی و پاکدامن بود و در جنگجویی و بی باکی مانند نداشت ، و همه این ویژه گیها با آناهیتای خودمان سازگاری دارد .

۲۰ - پلوتارخوس «شیر ترش مزه» گفته است .

21 - Plutarchus, loc. cit.

کنکاش کورش

گفته اند که چیسه فرنه به اردشیر آگاهی داد که کورش در نیايشگاه پنهان شده است تا اورا بهنگام تاج بر سر نهادن تنها گیر آورد و بی جان کند ، و مغی را گواه آورد که روزگاری آموزگار و استادش بود . این مغ گواهی داد که آن شاهزاده آهنگ کشتن برادر را داشته است . جستینوس^{۲۴} Justinus و پلوتارخوس^{۲۵} گویند که این سخن درست بود ، و کورش میخواست کمین کند و برادرش را بکشد . کز نفن که خود در روزگار آن شاهزاده میزیست گوید چیسه فرنه بنا روا چنان تهمتی بر آن آزاده شیردل بست .^{۲۶} و ما سرگردانیم که سخن کدام يك از آن نویسندگان را باور کنیم .

از يك سوی بدشواری باور توان کرد که در تاجگذاری اردشیر ، کورش میتواند استه است از دیده ها پنهان گردد و بکنجی رود و در کمین جان برادر بنشیند . مگر اردشیر تنها به نیايشگاه میرفت که کورش بتواند بر او بتازد ؟ از این گذشته ، میدانیم که چیسه فرنه آن شاهزاده دلیر و بلند پرواز را دوست نمیداشت ، و بر او رشک میبرد و از اندیشه های

۲۲ - در داستانهای ملی ما اردشیر نام بهمن پسر اسفندیار است که در از دست یادران گل در لقب داشت .

شیدم من که بر پای ایستاده رسیدی تا بز انودست بهمن (منوچهری)

۲۳ - اردشیر (به پارسی باستان ارته خشسه و به مادای ارته خشتر ، لقبی است که خود آن پادشاه برای خود پذیرفت و در سنگنبشته های خویش ، آن را یاد کرده است . ابر گمان کرده است که لقب این پادشاه به پارسی باستان ابی یه تاک Abitaka (یعنی باحافظه) بوده است که به یونانی منه من ترجمه کرده اند (منقول از پیرنیا ، ایران باستان ، ج ۲ ، ص ۴۹۹۱)

24 - Justinus, V, 11.

25 - Plutarchus , loc. cit.

26 - Xenophon , Anabasis, I, 1 : 3 .

شاهانه و پهلوانیش میترسید. بنا بر این آیا گمان نمیتوان برد که وی میخواست
تهمت گرانی بر کورش بیندد تا بوسیله آن سرش را بر باد دهد.

از سوی دیگر این چنین به پیشواز خطر رفتن از کورش دور نمی نماید. شاید
وی میپنداشت که درون نیایشگاه فرصتی خواهد جست و برادر را از پای افکند، و
آنگاه خود بر تخت نشیند. این شاهزاده گذشته از آنکه میان ایرانیان هوادران
بسیار داشت، ۳۰۰ تن پیاده سنگین اسلحه فراخ سپر (هوپلیت) یونانی نیز به همراه
آورده بود که در هنگام نیایش بکار می آمدند. و مهمتر از همه، نباید فراموش کرد
که گزنفن دوستدار کورش بود، و شاید آنچه شنیده است و بازگفته، از دهان یاران
آن شاهزاده بوده است که نمیخواستند بدنامی و تبهکاری او را در جهان بپراکنند،
بنابراین گناه را برگردن چیسه فرنه انداخته اند و او را «اقرازن» خوانده اند.

روی هم رفته، تاریخ نویس در اینجا بادشواری بزرگی روبروست، و خود سری
روانیست. ولی اگر نیازی به رای ما باشد، بر آنیم که کورش در پاسارگاد آهنگ جان
اردشیر را داشت، ولیکن زرنگی و تیز هوشی چیسه فرنه آرزوی او را بر باد داد و
مشتش را باز کرد.

باری اردشیر بفرمود تا کورش را دستگیر کردند، و دژخیم
را بکشتن وی فرمان داد. پروشیاتی دوان دوان پیش رفت
و شاهزاده جوان را در آغوش کشید و سرونش را با گیسوان

**بازگشت کورش
به ساردیس**

بلند خود فرآپوشید، و چنان در برش گرفت که اگر دژخیم ضربتی بر کورش زدی،
پروشیاتی نیز از آن ضربت تندرست بدر رفتی. شاهبانوی پیرشیون کنان گفت که
پسرش نمیخواست است کسی را بکشد، و بر او تهمت زده اند، و بناله و مویه از اردشیر
درخواست که برادر را نکشد و او را بدنام مسازد. گریه و خواهش مادر چنان بود که
اردشیر دست از کورش باز داشت، و فرمان داد که بی درنگ از پیش او دور شود و به
لودیه بازگردد. چیسه فرنه نیز به کاریه فرستاده شد تا او را بیاید.

شاهزاده پارسى كه از اين ناکامى وزشت نامى درخشم بود، وسر آن داشت كه در نخستين فرصت كين خود را از بدخواهانش بازجويد ، شتابان راه ساردیس رادرپيش گرفت و تابدا نجا نرسيد ، نياسود .^{۲۷} اكنون دست او براى انجام آرزوهايش باز بود، ودوستان لاسدمونيش نيز به پيروزى رسیده بودند و آماده همراهى او بودند .

داستان چنين بود كه پول كورش ناوگان خرده شده پلویزنوسى **نبرد ایگس پتامی** راچنان توانا وزورمند كرد كه لیزاندر توانست كمى پس از رفتن شاهزاده به شوش ، به سوى هلسپونت بادبان بر كشد . ولمپسكوس Lampsacus را از راه خشكى و دريا محاصره کرده وبه زور بگشايد ، و گندم وباده فراوانى را كه در آنجا انبار کرده بودند ، به تساراج برد وخود در آن نزديكى لنگراندازد .

کنن Conon ، درياسالار آئنى ، و دوستانش كه داراى ۱۸۰ ناوه سه رده اى ترى ريم بودند ، براى درهم شكستن لیزاندر به سوى هلسپونت رهسپار شدند ، و در تنگه بى بر و دور افتاده اى بنام ایگس پتامی Aegos Potami (رودخانه بزبان) كه درست روبروى لمپسكوس بود - جاى گزیدند تا دشمن را به آوردگاه بكشانند . لیزاندر از بى احتياطى ايشان سودجست و گروهى از مزدوران جنگى اش را به خشكى پياده كرد و ديگران را در ناوها نشانيد و چنان نمود كه آهنگ كارزار دارد. آئنى ها با شتاب آماده جنگ شدند ، ليكن لیزاندر - كه اندرز كورش را در پرهيز از زدو خورد با ناوگان آئنى هنگاميكه شماره كشتيه اى لاسدمونى كمتر است ، از ياد نبرده بود - بدشمن روى نياورد ، ولى همه روز را در حالت آماده باش جنگى گذرانيد . روز ديگر هم آنكار را از سر گرفت ، و باز آئنى ها كار جنگ بساختند، اما لیزاندر پيش نيامد . روزهاى سوم و چهارم هم اين بازي جنگى تکرار شد ، و آئنى ها اطمینان يافتند كه لیزاندر دل تاختن بدانان را نخواهد يافت بنابراین

27 - *ibid.*, I , 1:3-6

از آماده جنگ ماندن خسته شدند و بی احتیاطی آغاز کردند .
 آلکی بیادیس ، سردار نامی آئن که در آن هنگام در دژی از آن خودش
 در خرسونس Chersones می زیست - زیرا در آئن از کار برکنارش کرده بودند -
 از بازیهای لیزاندر آگاهی یافت . وی بیدرنگ به ایگس پتامی شتافت و سرداران
 یونانی را اندرز داد که به سستوس Sestos - که بندری بزرگ و آبادان بود و یک
 ناوگان سنگین را خوب پناه می توانست داد - بروند، و همچنانکه لیزاندر در پناهگاهی
 جای خوش کرده است ، بر جای خود آرام گیرند ، تا او خیره گردد و پیش آید و
 بچنگد و شکست بخورد . دریاداران آئنی بدو گوش ندادند ، و حتی برخی از
 ایشان وی را خوار شمردند ، و گفتند که سپاهیان آئنی را آنان فرمان می دهند ،
 نه او . الکی بیادیس سرخورده به جایگاه خود رفت .

دریاداران آئنی در روز پنجم بی احتیاطی را از اندازه گذرانند ، و سربازان
 را برای ناهار به خشکی فرستادند . لیزاندر که همواره آماده جنگ بود ، فرصت
 را از دست نداد و چون شامین بر آنان تاخت . تنها کندن پیش آمدن او را دید و
 بشتاب کار نبرد را بساخت ، لیکن دیگر دیر شده بود . لیزاندر کشتی های آئنی
 را یکی پس از دیگری خرد کرد و یا گرفت ، و سربازان دشمن را به زنجیر کشید .
 کتن با ۱۲ کشتی به قبرس گریخت ، اما دیگر سرداران آئنی همه گرفتار آمدند ،
 و گروه زیادی از آنان و سربازانشان بکین کشتارهایی که از لاسدمونیان کرده
 بودند ، نابود شدند ^{۲۸} (سپتامبر ۴۰۵ پ . م .) .

گشودن دوستان شکست ایگس پتامی پشت نیروی دریائی آئن را خم کرد و
 کورش آئن را لیزاندر توانست راه های دریائی را بر آن شهر ببندد ، و از

28 - Diodorus , XIII , 106 ; Xenophon , Hellenica , II , 1:18-32;
 Plutarchus , Lysander , 9 ; Alcibiades , 36 , ; G . Grote , History of
 Greece , V , 524 ff ; J . Bury , A History of Greece , 503 f .

نرسیدن خواروبار مردم آن سامان را به جان آورد . باری ناوگان آئن از میان رفت ، و سرانجام در اپریل ۴۰۵ لیزاندر در پیشاپیش سپاه پلوپنزوسی ، به شهری که از بی‌نوائی به واپسین دم افتاده بود ، درآمد . باروهای استوار و نامی آن را ویران کرد ، و خود بر آنجا فرمانرواگشت . برخی از لاسدمونیان میخواستند آئن را از بیخ‌وبین با خاک یکسان کنند ، لیکن اسپارتیان دل ندادند شهری که مردمانش در روزگار سختی نگهبانان و جان سپاران یونان زمین شده بودند ، از میان برود و آن را همانگونه که بود ، نگهداشتند .

پلوپنزوسیان با آئن پیمان بستند که هیچگاه بیش از ۱۲ ناو نگاه ندارد ، و دوستان لاسدمونیان را دوست باشد و دشمنانشان را دشمن . آنگاه اسپارتیان ۳۰ تن از آئنی‌ها را برگزیدند تا بر شهر حکومت کنند . لیکن این مردان سی‌گانه چندان بمردم ستم روا داشتند ، که آن بیچارگان ناچار از دست آنان پناه به لاسدمونیان بردند ^{۲۹} !

آلکی بیادیس هم دیگر در دژ خودش در امان نبود . گذشته از شکستهای که به لاسدمونیان داده بود ، با آژیس Agis پادشاه اسپارته نیز خرده حسابی داشت یعنی بیش از آن به آن شهر رفته و زن آژیس را فریفته بود ، و از این جهت از هیچکس با اندازه آن پادشاه نمیترسید .^{۳۰} بنابراین خرسونس را رها کرد و به هلسپونت فریگیه ، به پناه فرنه‌بازو گریخت ، تا بلکه بکمک وی به دربار ایران راه یابد . لیکن فرنه‌بازو - که تازه فرستادگان آئنی را پس از سه‌سال دست‌بسر کردن به میهنشان گسیل داشته بود^{۳۱} نتوانست خواهش او را بپذیرد ، تنها به پاس دوستی

29 – Grote , Op. cit . 547 ff .

30 – Plutarchus , Alcibiades , 22–27 .

31 – Xenophon , Hellenica , I , 4: 3–4.

دیرینه ، چند دهکده بارودار متعلق بخودش در فریگیه را بدوسپرد ، و کوشید تا آنچه را که مایه آرامش و شادی وی است برایش فراهم آورد، و از مهمان نوازی دریغ نکرده باشد .^{۳۲}

باری چنین بود سرنوشت آئن و داستان پیروزی دوستان کورش . این شاهزاده چندان به لیزاندر پول داده بود که وی پس از انجام جنگ ، ۱۷۰ تالان سیم زیاد آورد ، و آنرا با آنچه که در جنگ بتاراج برده بود ، به دولت اسپارته سپرد.^{۳۳} این مایه پیروزی اسپارته را نیرومندترین دولت یونان کرد ، و کورش شیردل با دست لاسدمونیان ، کین شکستهای خشیارشا را از آئنی‌ها کشید ، زیرا دیگر نیروئی برای آن شهر نامی و با شکوه نمانده بود ، و با رویش هم از میان رفته بود .

پراکنندگی مزدوران
جنگی

از سوی دیگر پایان یافتن جنگهای پلوپنزوس هزاران سرباز بسیار کار دیده و پولاد گشته یونانی را بیکار و بی‌مزد ، آواره این گوشه و آن گوشه کرد ، و کسانی را

که جز جنگ پیشه‌ای نمی‌دانستند ، در مرزهای ایران و یونان پراکنده ساخت . این رزم پیشگان ورزیده ، سرشان برای جنگ درد میکرد ، و آماده آن بودند که برای نان خوردن و توشه انداختن ، تیغ و بازوی خود را بهر سردار توانگری بفروشند ، و میشد با کمی تشویق و افزایش مزد ، آنان را بهر گوشه‌ای از گیتی کشانید ، و با هر کسی سروشاخ کرد . بنابراین در آنروزگار گردآوری سپاهی یونانی و مزدور ، چندان دشوار نبود ، لیکن منظم نگهداشتن آن و باز داشتن رزم‌آوران از کارهای ناروا آسان نمی‌نمود ، و مردم‌دانه میخواست تا زمام چنان لشکری

32 - Plutarchus , ibid . , 37-38 .

33 - Plutarchus , Lysander, 14

را در دست گیرد و آن را منظم و بسامان به این سوی و آن سوی برد.^{۳۴}
هنگامیکه کورش با سری پرکینه به ساردیس باز میگشت، این یونانیان
امید بخدمتگزاری آن سردار شایسته بسته بودند.

۳۴ - برای توضیحات بیشتر در باره مزدوران جنگی یونانی در سده پنجم و چهارم
پیش از میلاد ن . ک . به : Parker , Greek Mercenary Soldiers ,
PP . 34 ff .

فصل ششم

فرمانروائی کورش شیردل

سیاست کورش

پیش از این آورده ام که کورش سر آن داشت که برادرش را از تخت پادشاهی دور دارد، ولی تا پدرش زنده بود به ستیزه با برادر دست نمیتوانست یازید. پس از آنکه داریوش از جهان رفت، و کنکاش کورش ناکام ماند، آن شاهزاده پرخاشجوی دلاور، در انجام آرزوی خود سختتر و پرشورتر گشت و در باز آمدنش به ساردیس، و یافتن دوستانش در جشن پیروزی بر آئن، بر آن شد که آهسته و پنهانی برای رسیدن به تاج و تخت ایران زمین کارسازی کند. وی مانند فرمانداران و پادشاهان دیگر، فرمانروائی را برای آسایش و شادکامی و کامجویی نمیخواست، بلکه در اندیشه آن بود که تاجدار سرزمین فراخ ایران شهر شود و به مردم یاد دهد که زیست سرفراز در زندگی پهلوانانه و پرازشختی است، در همان زندگی ساده ای که هخامنشیان نخستین داشتند. این شاهزاده سر آن داشت تا ایرانیان را به رزم، و بکاربردن اسلحه سنگین و مؤثر وادارد، و در گویان و کنکاش کنندگان و برهم زدگان نظم و آرامش و پایمال کنندگان قانون و داد را سرکوب کند و بیخشان را براندازد. از این روی ناچار بود با بسیاری بجنگد، و سنگدلانه هم بجنگد.

از اینها مهمتر ، وی با سیاست روشن بینانه ای که داشت ، میکوشید میان ایرانیان و آزادگان یونانی ، دوستی و هم پیمانی و همکاری بیافریند. این سیاست آمیزش آسیائیان و یونانیان ، و یکی کردن فرهنگ و نژاد آن دو سامان - که به ناروا اسکندر بزرگ را بنیاد گذارش دانسته اند - سیاست بزرگمردان ایران پیش از جهانجوی مقدونی بود .

داریوش بزرگ آزادگان یونانی را در سازمانهای دولتی شاهنشاهی می پذیرفت^۱ ، و همه پادشاهان ایران ، ارزش هنرمندان ، جنگاوران و پیشوایان یونانی را نیک میدانستند . سکه های یونانی - و بویژه آنتی - در ایران رواج داشت ، و فرمانداران آسیای کوچک ، در رفتار با یونانیان ، « یونانی وار » می شدند. از همه کسانی که این سیاست را پیروی می کردند ، راه و شیوه کورش روشنتر و بهتر بود ، زیرا که یونانیان را نیک میشناخت ، و به آئین و روشهای آنان در زندگی آشنائی داشت ، و ارزش دوستی و یگانگی با ایشان را خوب میدانست . با آنکه پارسی بود ، مانند یونانیان جوان ، ریش می تراشید ، و به دین و باورهای یونانیان همان اهمیت و بزرگداشتی را مینهاد که به ایرانیان و دینشان^۲ . اگر چه مانند پارسیان به اهورمزدا و به ایزد مهر باور داشت^۳ ، خدایان یونانی را نیز ارجمند می شمرد تا دل زیر دستان یونانیان را بدست آورده باشد ، و مانند داریوش بزرگ ، حتی از قربانی کردن در راه خدایان یونانی نیز دریغ نداشت^۴ . وی میدانست که ایرانیان و یونانیان هر دو از یک ریشه اند ، و اگر دست بدست هم دهند ،

۱ - پ . ی . یونکه ، داریوش یکم پادشاه پارسها ، ترجمه دکتر

د. منشی زاده ، تهران ۱۳۲۲ ، ص .

2 - Xenophon , Anabasis , I , 2:10 , 8:18 .

۳ - چنانکه از سوگند وی به «مهر» پیداست : Plutarchus, Artaxerxes, 8

4 - Xenophon , Anabasis , I , 8:16 .

بیشتر سود خواهند برد، تا آنکه یکدیگر را پاره‌پاره کنند. همخوابگان وی هم از پارسیان برگزیده شده بودند، و هم از یونانیان، بویژه از میان این قوم، دو دختر بودند یکی از شهر میلیتوس و دیگری از فوکیا^۵. دختر دومی که میلیتو Milto نام داشت و پیش از این از وی یاد کرده‌ایم، فرزند بزرگزاده آبرومندی بنام هرموتیموس Hermotymus بود. کورش به او دلباخت، و به ساردیس آوردش، و سوگلی خودش کرد، و چندان بدومهرمی ورزید که بهر جا میرفت با خودمیردش. وی در زیبایی و خردمندی در جهان آنروز نامی بود، و کورش از مهر بیکرانی که بدو داشت، آسپازیا Aspasia لقبش داد تا با پریکلس Pricles سردار ناماور آثنی - که همدم بسیار هوشمند و دلربائی بنام آسپازیا داشت - هم چشمی کرده باشد.^۶

کورش بسیار زرنگ و تیزهوش بود، در هر کاری، و با هر کسی وفادوستی کورش بیدرنگ میدانست چه بایستش کرد. در رفتار و کردارش سادگی پهلوانانه آشکار بود. چون با کسی دشمن میگشت، هر اسانگیز بود، و چون با کسی دست دوستی میداد، یار وفاداری بهتر از وی پیدا نمیشد. با یونانیان چنان رفتار مینمود که از جان و دل خدمتش میکردند، و در میان خدمتگزارانش کسانی بودند که میهنشان به پول و فرمان کورش ویران گشته بود، لیکن تن او و آزاد منشی‌اش رامیستودند، و خدمتگرایی بدو راسر فزایی میدانستند. رفتار وی با ایرانیان چنان بود که او را شاه آزاده‌ای میدانستند که فرمانبرداریش مایه خشنودی خداوند میگشت. هیچکس از ایرانیان پشتیبان او در یاری و فداکاری دریغی روانمیداشت، و هر فرمان و آرزویی که کورش داشت،

5 - ibid . , I; 10 : 2 f .

6 - Plutarchus , Pricles , 24 ; Artaxerxes , 26 ; Xenophon , Anabasis , I , 10:2.

یردستانش - خواه یونانی و خواه ایرانی - با سروجان درانجام آن میکوشیدند. کورش از میخواری و خوشگذرانی پرهیزی نداشت، لیکن چنان نیرومند و خویشتن دار بود که هر چه باده مینوشید، بیخود نمیشد⁷، و کارهای مستانه و زدیوانه وار نمیکرد، و همین هنر او مایه ستایش زیر دستانش میشد. اما وی در خوشگذرانی، بی اندازه با احتیاط و میانه رو بود، تا کارهای مردمداری و سازمانهای سیاسی و لشکری و کشاورزی را نیک برنمیرسید، و بهمه جاو همه کس سر نمیزد، به بزمنگاه نمیرفت. ⁸ در بزم نیز دوستانش با وی مینشستند. کورش هیچگاه خود را از زیر دستانش دور و بالا نگاه نمیداشت، بهترین یاران و دوستانش را، همواره، چه در رزم و چه در بزم و نخجیر و یا کارهای سخت، دورادور وی میتوانستی دید، هرگز تنهائی ماند، و «همراهان» او نازنده بود، پاسدار و همگامش بودند. آن شاهزاده بیداردل نیز در نگهداری آنان و فداکاری در راهشان دریغی نداشت، چنانکه خودش گفته بود: اگر لازم میآمد فرش زیر پای خود را هم بفرودشد، میفرودخت ولی از یاری به دوستانش کوتاهی نمیکرد.⁹

کورش جوان در استواری پیمان، در جهان نامی بود. هیچکس پیمان شکنی او را ندید، و تهمت بدعهدی بروی نتوانست بست. هر پیمانی را که می بست، چه با یاری و چه با بدخواهی، ارجمند می شمرد. وظیفه مقدس خود میدانست که هیچگاه گفته و پیمانش را زیر پای نهد، و این راهمه کس دریافته بود. بنابراین همه بدو اعتماد داشتند، و حتی دشمنانی که با وی سازش و آشتی بمیان می آوردند، دلشان استوار و مطمئن بود که او پس از پیمان بستن، دامی نخواهند چید، و پابر گفته و سوگند خود نخواهد گذاشت.¹⁰

7 - Xenophon, *ibid.*, I, 9: 7 f.

8 - *ibid.*, I, 10: 25; Plutarchus, Artaxerxes, 6.

9 - Xenophon, *Oeconomicus*, IV, 24.

10 - Xenophon, *Hellenicus*, I, 5: 2 f.; *Anabasis*, I, 19; Plutarchus, *Lysander*, 9.

کوروش در دوست پرستی همتای نداشت، اگر دوستان و یارانش را خندان و کامیاب نمی یافت، از پای نمی نشست تا ایشان را بکام نمیرسانید^{۱۲} اگر بر انجام کاری کمر می بست، آرام نمی گرفت تا آنرا، بهر اندازه هم که دشوار و توانفرسای بود، پایان نمی برد.^{۱۳}

کز نزن گوید: «همه می دانستند که کوروش همواره میکوشید از دوستان و دشمنانش پیش افتد، و آنان را در نیکی نمودن و اینان را در بد خواهی نشان دادن، پشت سر بگذارد. می گفتند که آن شهزاده آرزو می کرد چندان بزند که هم در پاداش دادن به دوستانش کامیاب گردد، هم در خرد کردن دشمنانش. از همین جاست که شماره پیروان وی - که همه آرزو داشتند جان و مال و میهنشان را در راه او فدا کنند - چنان زیاد بود که، در روزگار ما (روزگار کز نزن) هیچ مردی به تنهایی آن همه هوادار و پشتیبان نیافته است»^{۱۴}.

دادگری کوروش
کز نزن می افزاید: «نمی توان گفت که کوروش خیرگی و تبهکاری دزدان و یا کامیابی آنان را بر دباری می کرد؛ زیرا که در رفتار با آنان بی اندازه سخت و سنگدل و نرم نشدنی بود. شگفت نبود که در شاهراهها، آنگونه بدنامان را میدیدی که یا دستان و پایهایشان را بریده بودند یا چشمهایشان را کنده. بنابراین این درسزمنیهائی که زیر فرمان کوروش بود، هر کسی، چه یونانی و چه ایرانی، میتواندست بهر جا که دلخواهش بود برود، و هر چه میخواست با خود بردارد، و دل استوار دارد که اگر آزارش بکسی نرسید، از کسی گزند نمی خواهد دید.^{۱۵}

همه جهانیان آگاهی داشتند که کوروش دلیران جنگی را ارج و سپاس و

11 - Xenophon, Anabasis, I, 9: 8.

12 - ibid., I, 9: 20 f.

13 - ibid., I, 9: 1 f.

14 - ibid., I, 9: 7 - 13.

15 - ibid., I, 9: 13 f.

بزرگداشت ویژه‌ای مینهاد ، و کسانیرا که از مرگ نمیپراسیدند . پادشاهای کلان میداد و فرمانروائی و سالاری میبخشود ، و پیشکشهای گرانبها میفرستاد تا اینکه همه ، دلاوران را خوشبخت‌ترین مردمان دانند ، و ترسویان را بندگان ایشان شمارند . بنابراین هر که آرزو داشت دردل کورش راه یابد ، کارهای سخت و خطرناک پهلوانی کرد ، و اگر برازنده بود ، از مهربانی او برخوردار شد .^{۱۶}

کورش جوان ، مانند همه پادشاهان خوب ایرانشهر ، هوا دار و ستاینده داد و دادگری بود . اگر میدید کسی از روی داد ، ناهی و توانگر شده است ، میکوشید دلگرمش دارد ، و از کسی که بیدادگرانه گنج اندوخته ، دارا تر و سرشناس ترش کند .

یکی از نمونه‌های فرمانروائی و سازمان دادن دادگرا نه وی ، سپاهش بود ، زیرا لشکری داشت که برآستی درخور نام « سپاه منظم و جنگی » بود . سرهنگان و سرداران نامی از آنور دریاها نه برای آن بخدمتش میرفتند که سودی جویند ، بلکه میخواستند از وی فرمان برند ، و بر آن بودند که ارزش فرمانبرداری کورگورانه از کورش ، بیشتر از مزد ماهانه ایشان است ، برآستی هم اگر کسی در انجام دستوراتش کاهلی و یالغزشی نمی نمود ، هرگز کوششهای او بی پاداش نمی ماند . از این روی گفته اند که کورش در همه کارهایش بهتر از هر فرمانروای دیگری خدمت دید . اگر میدید که یکی از فرمانداران و یا گماردگانش دادگرا نه و از راه کدیوری و اقتصاد ، سروسامانی به کشور داده است ، و هم زندگی مردم را بهتر کرده و هم بر در آمد خود افزوده ، بروی رشکین نمیشد ، و از او سودی و بهره‌ای نمیخواست ، بلکه بر میکشیدش ، و آفرینش میگفت ، و از کیسه خود پادشاهای کلانش میداد تادلش گرم شود ، و باز هم بکارهای سودمند و نیک بپردازد . بنابراین این هر فرمانداری بادل شاد میکوشید تا سرزمین خود را آباد کند ، و با اطمینان به افزودن بر گنج خود و در آمد مردم زیر دستش ،

16 - *ibid.*, I, 9; 14 f. ; Plutarchus, Artaxerxes, 6.

کمر می‌بست، و هرگز دارائی خود را از کورش پوشیده نمیداشت، زیرا که وی هیچگاه بر چنان کسی رشک نمیبرد، و دارائیش را نمیبرد. اما همه میدانستند که آن آزاده نبرده، از کشیدن شیرۀ آب زیر کاهان، و آنانکه از سر مایه و گنج های نهانشان، نه میخورند و نه سودی می‌رسانند، کوتاهی نداشت.^{۱۷}

کز نفن مینویسد: «جهانیان گواهند که کورش هنر خداد
 ویژه‌ای برای بدور خود گرد آوردن دوستان بکرنگ
 و وفادار داشت، و میدانند که وی آنان را بهترین مایه کامیابی
 می‌شمرد، او از رام‌سپاسگزاری همواره کوشش داشت که خود نیز مؤثرترین و نیر و مند
 ترین وسیله بکام رسیدن دوستانش باشد. بدویش از هر کس دیگری در جهان،
 پیشکش می‌فرستادند، ولی او همه را میان دوستانش پخش میکرد، و خردمندانه میکوشید
 تا هر کدام را چیزی فرستد که هم پسندش افتد و هم بکارش آید. باندازه‌ای بدو زیورهای
 که هم بکار روز بزم می‌آمد و هم در خور هنگام بزم بود، داده بودند که میگفت همه
 را یکجا و یکبار نمیتوانم پوشید. ولی هر گاه بهترین و گران‌بها ترین جامه‌هایش را بر
 تن داشت، میگفت هر يك از دوستانم، با ارزشترین و بزرگترین زیورهای منند.
 جای شگفتی نبود اگر کورش بهترین و زیباترین زیورها و جامه‌ها را میپوشید - زیرا
 در میان یارانش، خود او از همه کار آمد تر بود - ولی اینکه در بدست آوردن دل
 دوستان و نگهداری از آنان، از همه همراهانش گوی برتری میر بود، درخور ستایش
 بی کران است. بارها شد که چون می‌جانانه مرد افکنی برایش آوردند،
 جامه‌های نیم پری از آن را برای دوستان فرستاد و پیام داد که «دیر است تا
 باده‌ای بدین گوارائی ننوشیده‌ام، بی شماهم مزه‌ای ندارد، پس بشادی هم
 بنوشیم.» هر گاه خورشتی دلپذیرش می‌افتاد، از آن نزد یارانش می‌فرستاد و برنده‌را
 می‌فرمود تا بهر يك از آنان چنین گوید: «کورش این خوراك را دوست داشت،

بنابر این دلش میخواهد که تو هم از آن بچشی».

« اگر در جائی خوار و بار برای ستوران کم بود، خدمتگزاران و ستوربانان کورش از هر جا که بود خوراک چهار پایانش را فراهم می آوردند، ولی شاهزاده بیشتر آن رامیان دوستانش پخش میکرد و میفرمودشان که اسبان ویژه خود را سیر نگهدارند تا بهنگام سواری دادن به «دوستان کورش»، گرسنه نباشند

«از این گذشته، نه تنها خود به دوستانش ارج فراوان می نهاد، بلکه دوست داشت همه مردم همراهان و فادارش را بستایند، و آئین وی چنان بود که هرگاه به انجمنی میرفت و میدانست که همه با دیده ستایش آیمز بر او مینگرند، دوستانش را بنام میخواند، و بایشان به مهر بانی و گرمی سخن میراند، تا بهمه بنماید که وی چه کسانی را از جمند می شمارد. این آزادگیها و فرزانیکیها مایه آن شده بود که، تا آنجا که شنیده ام هیچکس، چه از ایرانیان و چه از یونانیان، باندازه وی ستوده زیر دستانش نگشته است.»^{۱۸}

آئین شاهنشاهان ایران آن بود که بهنگام پاداش دادن به کار آمدی کورش سرفرزان، نخست جنگیان نامبردار را پیش میخواندند و سپس کشاورزان پرکار را، زیرا که به رزم آوران و جنگجویان، نظم و آرامش و قانون را نگاهبان بودند، و بر زیگران و باغداران مایه زندگی را فراهم می آوردند. خود شاهان در پایتختهای و شهرهای بزرگ، فردوسهای فراخ پراز درختان خرم و دلپسند، و جانوران نخچیری داشتند، و بسی از روزها رادر آنها میگذرانیدند. گزنفن مینویسد:

«گویند کورش، شاهی که در خردمندی و جنگاوری نامور بود، در هنر کدیوری و اقتصاد هم استاد دانائی بشمار میرفت، و بهترین و بیشترین پاداشها را به مردان جنگ و کشاورزان می بخشید، و بهر دو گروه میگفت که

18 - ibid , I, g: 20 f.

این پاداشها درخور خودش هم هست، زیرا که وی نیز، مانند آنان پرکار کرده است، و هم سرزمینهای کشورش را آبادان داشته، و هم در پاس آن بازو گشاده. برآستی که وی بهمان اندازه دوستدار برزیگری و باغداری بود که خواهان کارهای رزمی و پهلوانی^{۱۹}.

هنگامیکه کورش به ساردیس بازگشت (۴۰۴ پ.م.) و به کشور داری آغازید، لیزاندر گشاینده آتن و سپهسالار لاسد مونیان، با پیشکشهای گرانبها از سوی خود و پلوپنزیوسیان، به دربار او شتافت. کورش اورانیک بنواخت و مهربانی نمود. دو دوست آنچه را که بر ایشان رفته بود، بیکدیگر بازگفتند، و کورش، گفتگوکنان، لیزاندر را به فردوس بزرگش، که «بهشت ساردیس» لقب گرفته بود، برد، لیزاندر چون بنگرید، از دیدن زیبایی درختان، و هم رده بودنشان، و هم اندازه بودن شاخه‌هایشان، و از اینکه هر یک بادیگری یک گوشه راست (زاویه قائم) درست میکرد، و از بوی خوش و دلپذیری که هوادار پیر کرده بود، در شگفت ماند و زبان ستایش گشود، و گفت که زیبایی این درختان ورده بندی آنها بی مانند است، ولی هزار آفرین به دست هنرمندی که اینهمه استادی نموده است، و آنها را بدینگونه بار آورده. کورش پاسخ داد: «همه درختانی را که مینگری، من کاشته‌ام. خودم زمین را اندازه گرفتم، و گوده‌های نهالها را به راهنمائی من زده‌اند، حتی میتوانم درختانی چند را بتو بنمایم که بدست خود کاشته‌ام.» لیزاندر بر کورش، و بر بالا پوش گرانبهایش، و جامه‌های شاهانه و زنجیرهای زرین و گوهرهای سنگین بهائی که جامه‌هایش را می آراست، نگرید و پرسید: «ای شاه بزرگ، آیا برآستی تو، تن خود را برای کاشتن این درختان به رنج افکنده‌ای»، کورش جواب: «لیزاندر! آیا از این در شگفتگی، به‌ایزد مهر سوگند که تا کنون، اگر تنم درست بوده است و با کار جنگی در پیش نداشته‌ام، بر سر خوان ننداشته‌ام و دست بر خوراک دراز نکرده، مگر

آنکه از ورزشهای سپاهی و یاکارهای کشاورزی خوی از تنم سر ازیبر بوده.»
لیزاندرا آفرین کنان پاسخ داد: «ای شاه بزرگ، برآستی که بخت نیک باتو یاراست،
زیرا که هم خردمندی و هم نیکو کار.»

لیزاندرا در آتن
پیش از این آورده‌ام که چگونه لیزاندرا، دریا سالار اسپارتی
بیاری کورش ناوگانی نیرومند بساخت و با فرزانش و دلوری
آتنی‌ها را در ایگس پتامی بدام کشید و بی آنکه حتی یک کشتی از دست بدهد،
ناوگان آتنی را بگرفت، چنانکه تنها یکتن از دریا سالاران آن دولت، کنن نام،
با چند کشتی به قبرس گریخت، لیکن دیگر ناوگان همه گرفتار آمدند، اینک
سخنی چند درباره سرنوشت دوستان کورش بگویم و پس از آن بر سر تاریخ خود شوم.
پیروزی لیزاندرا، اورانام آورترین مرد یونانزمین کرد، چنانکه دستش به
انجام هر کاری باز شد و یکچند آتن را زیر دست او انداخت. وی برای استوار نگه داشتن
نفوذ اسپارته در سرزمینهایی که گشوده بود، گروهی از سربازان خود را به پاسداری
شهرها گمارد، و در هر شهری ۱۰ تن از هواداران لاسدمون را به فرمانروائی رسانید. در
آتن، گذشته از این کارها، حکومت آزادانه ملی را بر انداخت، و ۳۰ تن از هوا-
داران آتنی خود را بحکومت برگماشت. ستم و آزاریکه این مردان سی گانه و دیگر
هواداران اسپارته در آتن رواداشتند، بیش از آن بود که بردباری توانستی کرد، و
مردم گروه گروه بدین جای و آنجای میگریختند، و از ستم خود کمان تازه بدوران
رسیده، آواره این شهر و آن شهر میشدند. این «خود سران سی گانه» هم هر کدام
را بدخواه خود می یافتند، یا از او رنجشی در دل داشتند، آشوبگر می خواندند و از شهر
بیرون میکردند.

کارستمگر یهائی که زیر سایه و بنام لیزاندرا و یا فرمان او انجام می پذیرفت،
بجائی رسید که داد مردم بالا رفت، و چون نفوذ و توانائی بیش از اندازه لیزاندرا

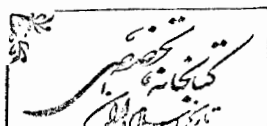
سرداران اسپارته را بروی رشکین کرده بود ، آثنی‌ها از وی و یارانش به انجمن مہان اسپارته شکایت بردند و داد خواستند . مہان اسپارته ، بویژہ شاه پوسانیاس Pausanias - کہ از مقام و پیروزیهای لیزاندر ناخرسند بود - در کار آن شدند کہ بارستم را ازدوش شکست خوردگان سبکتر کنند . ہم‌دراین میان ثراسی بولوس Thrasybulus یکی از سرداران نامی آئن کہ «خودسران سی گانه» بہ شهر تیس - Thebes تبعیدش کردہ بودند ، جنگاوران فراری و ناراضیان را گرد خود فرازاورد و ذی استوار در یونان مرکزی را پناہگاہ کرد . رفتہ رفتہ شماره ستمدیدگانی کہ از ہر سوی بدویوستند ، بہ ۱۰۰۰ تن رسید ، وی آغاز زد و خورد با سر بازان «خودسران سی گانه» کرد .

از سوی دیگر لیزاندر خود کامگی و بلند پروازی را بجائی رسانید کہ فر نہ بازو ، سپہبد بزرگ ایرانی ، ہم از وی رنجید ، و بہ مہان اسپارته نوشت کہ «دست لیزاندر را از کارها کوتاہ بایستی کرد .» شاه پوسانیاس نیز مہان اسپارته را بر آن داشت کہ لیزاندر را از فرماندہی بردارند وی را بہ جانشینی اش بہ یونان مرکزی بفرستند آنان چنان کردند ، و پوسانیاس با ثراسی بولوس ساخت و دستگاہ «خودسران سی گانه» را برچید و حکومت «آزادانہ ملی» را دوبارہ بر سر کار آورد . آثنی‌ها از وی دلخوش گشتند و در اندیشہ بہبودی روزگار خود افتادند .

در این هنگام اسپارته خود را یگانہ دولت یونان زمین بشمار می‌آورد ، و میخواست امپراتوری بزرگی بسازد . لیکن با آنکہ مردان جنگاور فراوان داشت ، و گنجینہ اش از زر کوروش و خراج سرزمینهای گشودہ شدہ پر بود ، رفتار ناہنجار اسپارتیان با زیردستان ، و ہمچشمی سرداران لاسدمونی بایکدیگر ، با اندیشہ بلند امپراتوری آفریدن سازگاری نداشت ، و بسامان نگہداشتن نفوذ و حدود دولت اسپارته را نیز بسیار دشوار میکرد . چہ جای شگفت کہ فرمانروائی اسپارته بر یونان زمین چندسالی بیش نپائید .^{۲۱}

۲۱ - برای ہمہ آنچه کہ گذشت ، ن . ک . بہ :

G. Grote, History of Greece, Vol. V, PP. 547 - 607.



کوششهای کوروش فرمانروائی ایران بر آسیای کوچک و همه یونانیان آن سامان روا و رسمی شناخته شد، و نفوذ ایران در گرداندن چرخ

سر نوشت یونانیان بیشی گرفت. کوروش هم در این میان (۴۰۲ پ. م.) به ساردیس بازگشت و بر آن شد که آرزوهای دیرین خود را بانجام رساند. لیکن دربار ایران که از تخشائی او بیمناک بود، چیسفرنه را نیز به آسیای کوچک فرستاد تا او را
بیاید. ۲۲

کوروش اگر چه از آغاز بازگشتنش سر نافرمانی داشت، کاری نمیکرد که از آهنگ او بوائی برند. هرگونه بسیجی رادر پنهانی انجام میداد، و چون میدانست برادرش بیشتر به گنج خود می اندیشد تا به سر نوشت زیر دستانش در مرزهای دوردست، او را بایشکشیهای فراوان و خراج سالانه سنگین خرسند نگهمیداشت. اما از آن هنگام که چیسفرنه او را لو داده بود، دشمنی اش را با آن سردار پارسی پوشیده نمیداشت، و حتی اردشیر هم از ستیزه آنها آگاه بود، ولی دل گران
نمیکرد و آسوده می خفت. ۲۳

در بازگشت کوروش، همه شهرهای ایونیه Ionia (به پارسی باستان یئونه yauna) که میبایست از چیسفرنه فرمان برند، به دلخواه خویش به شاهزاده پیوستند، تنها میلیتوس در این کار کامیاب نشد، چه سپهبد بزرگ پارسی به موقع آگاهی یافت و سپاهی بدانجا برد و سرکردگان شورشی را یاکشت و یا از شهر براند، و پادگانی نیرومند در آنجا بنشاند. ۲۴ کوروش آوارگان میلیتوس را با گرمی فراوان پذیرفت و نیک بناوخت، و نویدها داد، آنگاه فرستادگانی به همه شهرهایی که

22 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 3 - 4; Plutarehus, Artaxerxes, 3.

23 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 4 ; Plutarchus, Artaxerxes, 4.

24 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 7 f. , 19: 8 f.

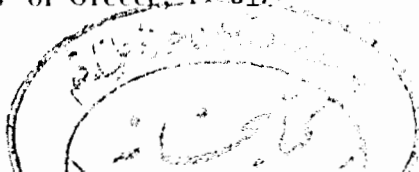
بزرگ فرمائش آمده بودند گسیل کرد و گفتشان که پادگانها را استوار دارید ، و تا آنجا که میتوانید ، از رزمآوران بیکار مانده پلوپنزوسی به مزدوری گیرید ، که چیسه‌فرنه آهنگ شما را دارد و به سر کوبیتان می‌آید ؛ و شهرهای یونانی آسیا چنان کردند که او گفته بود^{۲۵} ، و بدینسان بر شمار جنگیانی که سرسپرده کورش بودند ، افزوده شد .

بوری Bury پنداشته است که شورش کورش تنها از دشمنی وی با چیسه‌فرنه و اینکه آن سردار را به پائیدن وی گماردند ، آب می‌خورد .^{۲۶} لیکن بگمان ما این عقیده نابجاست ، و اندیشه تاج‌ستانی آن شاهزاده جهانجوی از همان آغاز فرمانرواییش در آسیای کوچک از رفتار و کردارش بخوبی آشکار بود . کشتن وی عمده‌زادگانش را برای پیروی نکرد نشان از آئین دربار شاهنشاهی ، و کنکاش او برای کشتن اردشیر ، دوگواه استوار بر درستی رای ما است .

کورش خوب میدانست که پارسیان مردان دلاور و سوارکاران نبرده‌آز هستند که در رزم به آئین‌های مردانگی بیش از فنون نبرد و نیرنگهای جنگی و زره و خود و تیغ اهمیت میدهند، همین‌غور و ریهلوانی مایه شکست ایرانیان در برابر پیادگان سنگین اسلحه و فراخ سپر یونانی (هی پلمت) میشد، و چون پارسیان زره‌گران نمی‌پوشیدند، و به فنون کارزار « منظم » و آموزشهای نظامی چندان دل نمیبستند ، مردانگیهایشان در برابر تیغ و زره و نظم سپاه یونانی بیکار میماند . کورش بر آن شد که گروهی از یونانیان و دسته‌ای از ایرانیان را با هم بمیدان جنگ اردشیر برد ، و برای اینکار از همه دوستانش ، چه ایرانی و چه ایرانی ، درخواست که برای وی سرباز

25- ibid , I, 1 : 6 f.

: 6 J. Bury, A History of Greece, P. 517.



کار دیده دشمن شکن فراهم آورند .

این برای نخستین بار در تاریخ جنگ است که سپهبدی اهمیت بکار گرفتن پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر (هو پلست) را هماهنگ با سواران چابک ، و با پیادگان سبک اسلحه چالاک (پیل تست Peltast) دریافته . پیش از کورش سپهبدان ایرانی و یونانی هر سه گروهی را که یاد کردیم ، با هم ، بکار نگرفته بودند ، از اینرو هیچ سردار یونانی در ایران زمین پیشرفت نمیتوانست کرد ، و هیچ سپهبد ایران در خاک یونان ، با پیادگان سبک اسلحه و سواران چابک ، کاری از پیش نمیتوانست برد . آمیختن این سه دسته سپاهی مایه آن میشد که در روز نبرد پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر دشمن را درهم بشکنند و سواران و جنگجویان سبک اسلحه ، دشمن را از تاختن به میمنه و میسرۀ پیادگان سنگین اسلحه بازدارند ، و بهنگام چیرگی اینان ، شکست خوردگان را دنبال کنند .^{۲۷} از این هنر سپهبدی کورش - که کسی از آن سخن نرانده است - باز هم یاد خواهیم کرد .

خود کورش از سواران بنام روزگار بود . و پلوتارخوس از گفته کتزیاس روایت میکند که آن شاهزاده بریکی از سرکش ترین اسبهای جهان که در خوش نژادی نامی بود ، سوار میشد ، و آن بارۀ راهوار تند خشم را *پساکه Psâka (تاج ، به یونانی پسکاس Pasacas) نام گذاشته بود .^{۲۸}

باری کورش سخت میکوشید که هر چه میتواند از پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر یونانی - که در جنگهای پلوپنزوس کار دیده و ورزیده شده بودند - گرد آورد ، و تلاش میکرد که ایرانیانش را به نظم سپاهی و ورزشهای جنگی خویگر

۲۷ - تاپورشه بازی ، « لشکر کشی کورش حوان ، » خرد و کوشش ، سالد م .

دفتر دوم (۱۳۴۹) ص ۳۳۳ و بعد .

28 - Plutarchus . Artaxerxes , 9 .

کند ، و در دل آنان مهر و کوشش پایداری بسوی خود بیافرینند.^{۲۹}

اینک سر آن دارم که چند تن از دوستان کورش را ، که
دوستان کورش نامشان در تاریخ مانده است ، برشمارم ، جای آنست که
با ارته پتی (Arta Pati) ارته‌بد ، به یونانی ارته پتیس
Artapates ، یعنی خداوند ارته (آغاز کنم . این دلاور پارسی از مهتر زادگان
ایران بود و وفادارترین دوست کورش بشمار میرفت ، و همه جا به همراه وی می‌گشت .
شاهزاده او را سخت می‌ستود و وی را تیغ و طوق و بازوبندهای زرین - از آنها که
ویژهٔ مهمان ایرانشهر^{۳۰} بود - بخشیده بود .^{۳۱}

از دوستان دیگر کورش میثرداته (مهرداد ، به یونانی میثرداتیس (Mithradates)^{۳۲} ،
آریه (به یونانی آریه‌ئوس (Ariaeus)^{۳۳} ، چیسه فرنه^{۳۴} ، ارته اوخشه (به یونانی
ارته‌ازوس (Artaozus)^{۳۵} وسته فرنه (به یونانی ستی‌فرنیس Satiphernes^{۳۶} را
میتوان نام برد که همه از بزرگ‌زادگان و نامآوران ایران بودند . دیگر از کسانی
که کورش را خدمت می‌کردند ، یکی * پتی گنوا * Patigauva*) به یونانی پتی
گواس (Pategyas = دارندهٔ رمه‌ها) بود که زبان یونانی را خوب میدانست^{۳۷} ، و دیگری

29 - *ibid.* , 6 ; Xenophon , *Anabasis* , I , 9 : 14 f. , 10 : 30 f .

30 - Herodotus , III , 20 ; Xenophon , *Cyropaedia* , VIII , 3 : 3 .

31 - Xenophon , *Anabasis* , I , 6 : 11 , 8 : 28 .

32 - *ibid.* , II , 5:34 , 4 , 2-4 .

33 - *ibid.* , I , 8:5 , 9:31 ; Diodorus , XIV , 24:1 .

۳۴ - این مرد نباید با سپهبد چیسه‌فرنه اشتباه شود :

Plutarchus , *Artaxerxes* , 13 .

35 - Xenophon , *Anabasis* , II , 4:16 , 5:35 .

36 - Plutarchus , *Artaxerxes* , 11 .

37 - Xenophon , *Anabasis* , I 8:1 .

بغ فرنه (به یونانی MegaPhernes مگافرنیس)^{۳۸} ، که از آبرومندان دربار ایران بشمار میرفت ، و بداشتن بالاپوش ارغوانی - که ویژه درباریان گردنفر از وگزیده بود - سرفرازی داشت .^{۳۹}

از دوستان ایرانی کورش ، لیزاندر را - که هنوز فرمانروای یونان مرکزی بود - خوب میشناسیم ، و گزنیا س آرکادی ، پشتیبگان سالار^{۴۰} (فرمانده پاسبانان ویژه) کورش را هم نام برده ایم. از یاران دیگر وی گالوس Galus مصری و پدرش تموس Temus دریا سالار،^{۴۱} و پیگریس Pigris مترجم - که «منادی» کورش بشمار میرفت،^{۴۲} بودند. از میان اسپارتیان سامیوس Samius و خئیریس فوس Cheirisphus و کلئارخوس Clearchus را میتوان نام برد .

این کلئارخوس مردی بود پنجاه ساله ، تیز نگاه ، تند آواز و زود خشم ، سنگدل و نافرمان ، یکچند درسپاه لاسد مون تیغ میزد ، و گفته اند که لیزاندر وی را فرماندار یکی از شهرهای هلسپونت Hellespont کرده بود. لیکن رفتار ناهنجار و ستمگرانه

38 - *ibid* . , I , 2:20 .

۳۹ - در باره بالاپوش ارغوانی ن . ک . به : Herodotus , III , 20 ;

Xenophon, *Cyropaedia* , VIII , 3:3 .

۴۰ - « پشتیبگان سالار» از لقبهای دوره ساسانی است ، و چون واژه ایست بسیار رسا برای در رئیس مستحفظین سلطنتی Commonder of the royal Guard ، آن را بکار بردیم ، ن . ک . به : آ . کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید باسمی چاپ دوم (با تجدید نظر منوچهر امیرمکری) ، تهران ۱۳۳۲ ، ص ۱۵۳ و ۴۱۸ .

41 - Xenophon , *Anabasis* , I , 2:21 ; 4:2 ; II , 1:3 .

42 - *ibid* , I , 4:16 , 5:7 ; II , 1:3 , 4:24 .

43 - *ibid* . , I , 2:17 , 5:7 , 8:12 .

اوداد مردم را بالا برد، ومهان اسپارته اورا بشهر خودفرا خواندند وپایگاهش را نیز از او گرفتند. کلئارخوس سریچی کرد و به اسپارته نرفت. مهان از این گستاخی آشفتمند و سزای اورا مرگ دانستند، ووی به ساردیس گریخت، و به کورش پناه برد. چون شاهزاده رزماوران رامیستود، کلئارخوس که به جنگ خوئی و داشتن هنر سپهداری نامی بود، پسند شاهزاده افتاد، و او ده هزار داریوشی (سکه زرین داریوش و پول طلای شاهنشاهی هخامنشی، به یونانی داریکو Dariko یعنی «سکه‌ای که) از آن داریوش (است)»^{۴۸} به کلئارخوس بخشید،^{۴۸} و او را بفرمود تا گروهی از پلوپنزوسیان را بمزدوری گیرد و قبیله‌های تسالی را از آشوبگری باز دارد، و هرگاه شاهزاده فرایش خواند، به نزد او بشتابد.^{۴۹}

دیگر از پشتیبانان کورش، سکراتیس (سقراط) Socrates^{۵۰} و آژیاس^{۵۱} Achaeon^{۵۲}، سوزیس^{۵۳} Sosis سیراکوزی، منن^{۵۴} Menon

44 Dioddous , XIV , 19:4 ; Xenophon , Hellenica, III , 1:1 .

45 – Xenophon , Anabasis , I , 4: 3 ; II , 1:5 and passim .

46 – ibid . , I , 1:9 ; Pluterchus , Artaxerxes , 6 .

47 – Xenophon , Anabasis , I , 6:15.

58-ibid . , II , 6:1 ff .

داریکو چنانکه برخی پنداشته‌اند، از واژه «*درنه drana = زر، نیست، بلکه

از نام داریوش آمده است : (1953) . R . G . Kent , Old Persian , 2nd ed . ,

49 – Xenophon , Anabasis , II , 6:5 ff ; I , 1:9.

50 - ibid . , I , 1: 11 .

51 – ibid . , I , 2:9 .

۵۲ – آخائی نامی بود که در روزگاران پیش از Homer به همه یونانیان داده

بودند، لیکن دو روزگار هخامنشی تنها، جنوب خاوری تسالی و شمال پلوپنزوس را آخائی

Oxf . Cl . Dic . , P.2.

میخواندند، ن . ک . به :

53 – Xenophon , Anabasis , I , 2;9 .

54 - ibid . , I , 2:6 , 15,20 ; 5:11-13 .

و آریستی پوس Aristuppus^{۵۵} تسالی بودند. منن بسیار جوان و تیزهوش و فرصت طلب بود، ولی داوری تندگرفتن از رفتار و منش وی را باید با احتیاط نگریست.^{۵۶} آریستی پوس از دشمنانش به تنگ آمده بود و به نزد کورش رفت و از وی خواست که ۲۰۰۰ پیاده سنگین اسلحه فراخ سپر (هوپلایت) بدو بسپارد و مزد سه ماهه آنان را هم پیشاپیش بپردازد. کورش ۴۰۰۰ سرباز بدو داد، و مزد سه ماهه آنان را هم پرداخت، و بهنگام روانه کردن دوستش از وی خواست که بی آگاهی او با دشمن سازش نکند.^{۵۷}

دیگر از یاران یونانی کورش کلی تر Cleanor^{۵۸} آرکادی Arcadian^{۵۹} و هم میهنش سوفینه توس Sohpaenetus^{۶۰} بودند، و نیز باید از پروکسنوس Proxenus^{۶۱} بئوتیائی Boeotian^{۶۲} نام برد که جوانی بود ۲۹ ساله، جنگاور و هنرمند، و سرداری بلندپرواز و پاکدامن و نظم پرست، وی میکوشید یاران و زیردستانش را بانوازش و مهربانی بخود همراه و فرمانبردار کند، نه با سنگدلی و هراس افکندن در دلها.^{۶۳}

55 - *ibid.* , I , 1:10 , 2:1 ; II , 6:28 .

56 - *ibid.* , II , 4: 21-30 .

57 - *ibid.* , I,1:10 .

58 - *ibid.* , II , 1:10 , 5:35 , 39 etc .

۵۹ - سرزمین کوهستانی و باروری در میان بلوینزوس و شه لاسپارته، که جنگاورانش بسیار نام آور بودند، ن. ک. به: *Oxf. Cl. Dic.* , P. 78.

60 -- Xenophon , *Anabasis* , I, 1:11 .

61 - *ibid.* , I, 1:11 , 2:3 5:14, 16

۶۲ - سرزمینی در یونان مرکزی، نزدیک کرنیت Corinth و آتیکا Attica که از کشاورزی و هنر جنگاوری ساکنانش سخن بسیار گفته اند:

Oxf. Cl. Dic. , P. 138

63 - Xenophon , *Anabasis* , II , 6:16 ff .

چون شاهزاده پارسی به گشاده دستی و دوست‌پرستی در جهان ناهمی بود، از هرسوی مردان کار و بلندپرواز به خدمتش میشتافتند، و در میان آن گروه انبوه که فرمانبردارش بودند، گاهگاه کسانی مییافتی که در پاکدلیشان شك و گمان میتوانستی برد. اینان تنها از روی ترس و یا برای پرکردن کیسه خود، و یا برای آنکه فرصتی بجویند و کورش را گزندی برسانند، به وی پیوسته بودند. از این نمونه‌اند پازین مگاری، Pasion the Megarian، بگ‌فرنه (مگافرنیس) ^{۶۵}* و اهوروندت Ahura Vindat* (اهورا به یونانی اراتاس Oroentas) ^{۶۶} ایرانی.



64 – ibid . , I, 2:3 .

65 – ibid . I 2:20.

66 – ibid . I , 6:1-11.

فصل هفتم

بسیج سپاه

کورش برای اینکه کار جنگ را پوشیده ولی شتابان بسازد کارسازیهای کورش چنان وانمود که چیس فرنه باوی دشمن است و میخواهد بر شاهزاده بتازد، و بدین بهانه گروهی از جنگاوران ایرانی و مزدوران یونانی را گرد خود فراز آورد^۱، و چنانکه آوردهام از هواداری شهرهای ایونیه Ionia سود جست و توانست گروهی از رزم آوران پلوپنزوسی را به نام پادگان در شهرها و دژهای زیر فرمانش آماده نگهدارد تا در روز نیاز بکارش آیند. از آن گذشته چون میدانست که چیس فرنه بر ناوگان ایرانی دست دارد، و هرگاه اندیشه کورش فاش گردد، شتابان و باکشتی به فنیقیه خواهد رفت و سر راه کشورگشائی او را خواهد بست، و یا در ایونیه خواهد نشست و پیوند کورش را با دوستان یونانیش خواهد برید، بر آن شد که برای خود ناوگانی نیرومند بسازد.

از این روی نه تنها تموس دوست مصریش را فرمان داد که دست بکار فراهم

1 – Xenophon , Anabasis, I, 1:8.

آوردن دسته‌ای ناورده‌ای (تری‌ریم *Triremes*) گردد، بلکه از اسپارت هم‌یاری خواست. وی به‌مهمان آن سامان نامه‌ای نوشت و پس از آنکه استواری پیمان دوستیش را با آنان گوشزد کرد افزود: « همچنانکه من لاسدمونیان را در برابر آنتی‌ها پشتیبانی کردم، شما نیز مرا هواداری کنید.^۲ » لاسدمونیان یاریهای اورا با سپاس فراوان بیاد آوردند، ولی چون از جنگ با شاهنشاه ایران هراس داشتند^۳، کورش را آنچه‌نانکه شاید و باید، و با آشکارا یاری نمیتوانستند کرد، تنها به سامیوس *Samius* دریا سالار لاسدمونی - که دوست کورش بود - نوشتند که: « در خدمتگزاری کورش از هیچ چیز دریغ روا مدار»، و سامیوس نیز با شادی فراوان فرمانهای کورش را بانجام رسانید. در همان هنگام تموس دریا سالار کورش ۲۵ ناورده ای ساخت و آماده انجام دستورهای کورش نشست.^۴

شاهزاده آوارگان میلیتوس را نوازشها کرد، و آنان را برداشت و از ساردیس براه افتاد تا به میلیتوس برود. در همان هنگام تموس را بفرمود تا باناواگانش آن شهر را از سوی دریاشهر بندان کند.^۵ این شیوه جنگی، یونانی محاصره شهری بانیر و های زمینی و دریائی، که کورش چنان با زبردستی بکار بست، نشان میدهد که وی براستی دارای هنر سپهبدی بود، و راه چاره هر دشواری را خوب میداند. باری کورش به بهانه گشودن میلیتوس توانست سپاه گرانی فراهم آورد، و در همان هنگام خراج سرزمین ایونیه را - که تازه از زیر بار چیس فر نه‌رها گشته و به فرمان وی آمده بود - به دربار فرستاد، و درخواست کرد که شاهنشاه ایونیه را از چنگ چیس - فر نه گرفته، به دست او سپارد. شاهبانو پروشیاتی هم در سر پذیرش این درخواست

2 - Xenophon . Hellenica , II, 1:1 ; Anabasis , I, 2:21, 4: 2-3

3 - Justinus , V, 11 ; Diodorus , XIV , 21 .

4 - Xenophon, Hellenica, I, 1:21, 4:2 ; II, 1:3 ;

Diodorus, XIV, 19:4.

5 - Xenophon, Anabasis, I, 1:7.

چندای پای فشرد که اردشیر فرمانروائی ایونیه را به کورش سپرد^۶، وی میپنداشت که شاهزاده سرگرم جنگ با چیس فرنه است، و از اندیشه‌های او بدگمان نبود. از آنسوی کورش - که بدانسان سراردشیر را شیر می‌مالید - با زیرکی بسیار به فراهم آوردن مزدوران جنگی یونانی پرداخت^۷. یکی از راه‌های گردآوری این مزدوران آن بود که سرداری، دوستان خود را به سرزمین‌هایی که مردانش جنگجوئی پیشه میکردند می‌فرستاد تا آنان را فراز آورد^۸. کورش نیز بیشتر مزدوران جنگی خود را از این راه بدست آورد، یعنی یاران وفادارش را و سرهنگانی را که به کار دیدگی و دلآوری نامبردار بودند، به شهرهای یونانی گسیل کرد و بفرمودشان تا هر چه میتوانند از جنگاوران پلوپنزوسی، به مزدوری بگیرند^۹.

کورش کوشش داشت کسی از اندیشه هایش بوئی نبرد. اگر شاهنشاه از وی بدگمان میشد، از سرزمین فراخ ایران شهر چندان جنگاوران بی‌باک فراز می‌آورد که بیک پیروزی ناگهانی رسیدن برای کورش دشوار میشد، ازسوی دیگر اگر یونانیان از راز وی آگاه میشدند هیچیک از ترس شاهنشاه برای همراهی به کورش گامی پیش نمی‌نهادند. این بود که بگروهی میگفت برای جنگ با چیس فرنه کارسازی میکند و به برخی آگاهی میداد که به سرکوبی کوه‌نشینان آشوبگر و خودسری سیدیا *Pisidia* که تاکنون فرمان هیچ پادشاهی را گردن ننگزاده بودند - میرود^{۱۰} چون گروهی از سربازان مزدورش بدویوستند، دست از شهر بندان میلتوس برداشت، و با آوارگان آنجا پیمان بست که پس از سرکوبی پی‌سیدیان شهرشان را گشوده، بدیشان خواهد

6 - *ibid.*, I, 1:4 - 5.

7 - *ibid.*, I, 1:5 f.

8 - Parker, *Greek Mercenary Soldiers*, 35 ff.

9 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1:6 ff.

10 - *ibid.*, I, 2: 1 ff ; Plutarchus, *Artaxerxes*, 4.

سپرد. اینان نیز شادمان و دلگرم به خدمت وی پیوستند تا در زیر درفش او تیغ زنند.^{۱۱} ناوگان کورش هم به افسوس رفت و در انجام فرمانهای کورش آماده ماند.^{۱۲} از جنگ کورش بای سیدیان - که بهانه ای بیش نبود - چیزی نوشته اند. کز نفن یکجا اشاره میکند که کورش هنگامیکه بای سیدیان می جنگید، خود در پیشاپش سپاهش در دل سرزمین آنان پیش میرفت، و هر یک از یارانش را که دلاوری میکرد میستود، و هدیه‌ها میبخشید، و نوید سود فراوان و فرمانروائی سرفرازانه میداد.^{۱۳} از اینجا پیداست که شاهزاده جنگجوی پس از آنهمه هودراندازی برای نبرد بای سیدیان، دست از سر آنان برنداشت، و بر سر زمینشان لشکر برد.

گرد آوردن
رزم آوران

اردشیر تا دیرگاهی از کار سازیهائی کورش بوئی نبرد، چه این شاهزاده رزمجوی دل مردانی را که از دربار برای بازرسی کارهای او به ساردیس فرستاده میشدند، بخود رام میکرد، و آنان را با نوازشهای گرم و پذیرائی شاهانه و رفتار دوستانه چنان می فریفت که هیچکدام کورش را به اردشیر نمی فروختند و هوای او را از این بیشتر میخواستند.^{۱۴}

هنگامیکه کورش به بسیج سپاه فرمان داد، همه کارهای نخستین انجام شده بود. گروهی از سربازان لاسدمونی در پادگانهای آسیای کوچک خدمت میکردند و سردار همه آنان گزنیان آرکادی بود. هر یک از دوستان کورش هم دسته‌ای از یونانیان جنگی کار آزموده را به مزدوری گرفته بودند، و هنگامیکه این شاهزاده دستور داد همه به ساردیس آیند، و یا در راه به وی به پیوندند، فرمانش را بکار

11 - Xenophon, Anabasis, I, 2:2.

12 - ibid. , I, 4:2 ; Diodorus , XIV , 19:5 .

13 - Xenophon , Anabasis , I , 9:14 .

14 - ibid. , I , 1:5 ; cf . I , 9:28-9 .

بستند ، لیکن هیچکس از اندیشه وی - که رسیدن به بابل و ربودن تاج و تخت اردشیر بود - آگاهی نداشت بجز کلئار خوس^{۱۵} . وی بدستور کورش با سپاهی در هلسپونت جای کرده بود و شهرهای آن سامان را از دستبرد قبیله‌های تازاجزار ثراسی Thracians پاس میداشت، و از این رومردم آن شهرها به وی مهربان بودند و از دادن پول و خواربار برای سپاهیان دروغ نیکم کردند .^{۱۶} آریستی پوس Aristippus هم در تسالی Thessalia با مردانی که کورش به وی داده بود ، دشمنانش را سرکوبی میکرد . منن Menon ، پروکسنوس Proxenus ، و سوفینه توس Supinetus هم با مزدوران جنگی خود ، آماده انجام دستورهای کورش بودند . بنابراین کورش در آغاز بهار ۴۰۱ پ . م .^{۱۷} دستور داد که همه به ساردیس آیند تا از آنجا بر سر پی سیدیان Pissidians بتازند^{۱۸} ، و به گزنیاس هم بفرمود تا مزدوران جنگی پادگانها را به ساردیس آورد ولی در هر پادگانی کمی سرباز بجای ماند ، تا از آن پاسبانی توانند کرد ،^{۱۹} و وی نیز چنان کرد و با ۴۰۰۰ پیاده سنگین زرّه فراخ سپر (هوپلایت Hoplite) به ساردیس آمد . پروکسنوس با هم با ۱۵۰۰ پیاده سنگین زرّه فراخ سپر و ۵۰۰ سبک اسلحه در رسید . در همان هنگام سوفینه - توس با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زرّه فراخ سپر سکراتس (سقراط) با ۵۰۰ تن از همانگونه

15 - *ibid.*, I, 1:6 ff ; III, 1: 10 .

16 - *Ibid.* , I, 1: 9.

17 - J. Rennel , *Illustrations of the History of the Expedition of Cyrus* , (1816), p.275 f. ; W. F. Ainsworth, *Travels in the Track of the Ten Thousand Greeks* , London (1844) , 240 ; W. W. Tarn , in *CAH* , VI , p. 5.

18 - Xenophon , *Anabasis* , I, 1:11.

19 - *ibid.* , I, 2:1 f.

جنگجویان به ساردیس آمدند . پازین Pasion هم ۳۰۰ تن جنگاور از همان نمونه و ۳۰۰ پیاده ژوبین دارسبک سپر (Peltast پیلست) را به ساردیس آورد .^{۲۰}

کوروش در ایران دوستداران فراوان داشت . گروهی که از بی بندوباری دستگاه فرمانروائی هخامنشی به تنگ آمده بودند و با شکوه و مویه از روزگار داریوش و کوروش بزرگ یاد میکردند ، چشم امید بدو دوخته بودند و می اندیشیدند که آن شاهزاده نبرده آزاده ، ایرانشهر را نیرومندتر ، فراختر ، دارا تر و نامی تر خواهد کرد و از برای پیروزی او از فداکردن جان خود دریغ نداشتند .^{۲۱} کوروش از اینگونه مردان سپاهی فراهم آورد و چون میدانست جنگ بزرگی در پیش دارد ، آنان را به ورزشهای جنگی خویگر میکرد ،^{۲۲} و چون دریافته بود که برای پیروزی در نبرد ، هماهنگی میان پیادگان سنگین زره فراخ سپر (هوپلایت) و چابکان سواره و پیادگان سبک اسلحه ، بسیار مهم است ، سپاه ایرانی خود را - که به سرداری آریه Aira سپرده بود^{۲۳} - در کنار جنگاوران یونانی^{۲۴} به کارزار میبرد . از میان این مردان ، ۶۰۰ سوار کاری و دلاور بودند که « همراهان » یا « پاسبانان » کوروش بشمار میرفتند . از آنان و جنگ افزارهایشان - که مرد و سوار را میپوشانید^{۲۵} - باز سخن خواهیم راند .

اینک کوروش دارای ۸۷۰۰ جنگاور کار دیده بود (بجز آنانکه در یادگانها

20 - ibid , I,2, 2-3 .

21 - Plutarchus , Artaxerxes , 6.

22 - Xenophon , Anabasis , I,2: 2-3 ; 2, 15 f.

23 - ibid . , I,8: 5; Diodorus , XIV , 24:1 .

24 Plutarchus loc . cit . ; Diodorus , XIV , 19: 6 ;

Xenophoo , Anabasis , I,2, 1 f .

25 - Xenophon , Anabasis , I , 8:6 .

مانده بودند و سوای آنها که در راه بودند) . این نیرو بسیار بزرگتر از آن بود که برای سرکوبی پی‌سیدیان بکار رود . همین اندیشه در سر سه‌تن از هوشمندان روزگار، چیس‌فرنه، فرنه‌بازو، والکی بیادیس، افتاد، هر سه دست‌کورش را خواندند، و دریافتند که وی کمر به ستاندن تاج اردشیر بسته‌است. چیس‌فرنه با شتاب‌پیکی به دربار روانه کرد و اردشیر را آگاهی داد که کورش سرنافرمانی دارد و بسیج‌سپاه میکند .^{۲۶} فرنه‌بازو هم پس از آنکه گوشه و کنار کارهای کورش را بررسید ، و از اندیشه‌های او سردرآورد، به دربار شتافت و آنچه دیده‌بود و دریافت، به‌اردشیر بازگفت .^{۲۷} شاهنشاه مخامنشی هم آمادۀ دفاع از تاج و تخت خود شد و به همه فرمانداران زیر دستش پیام داد که هر چه زودتر با مردان جنگی خود به هنگمتانه (همدان) فراز آیند تا از آنجا به جنگ کورش روند .^{۲۸}

الکی بیادیس که نفرین شده همگان بود ، پیش از همه از راز کورش بو برد و دانست که آنهمه کارسازی برای لشکرکشی به ایران است، و دشمنی با چیس‌فرنه و یایی سیدیان بهانه است ، ولی از آنجا که نهاد فرومایگان داشت ، و از هر آب‌گل آلودی ماهی میخواست گرفت ، بر آن شد که با فاش کردن راز کورش به دربار راهی باز کند ، و از یونان زمین دور و دورتر شود^{۲۹} . ترس او میوه ناسپاسی‌اش بود . آژیس پادشاه اسپارت هنوز او را میجست ، لیزاندر ، فرمانروای یونان مرکزی و دوست کورش هم‌اورد او بود ، آئنی‌ها او را ناسپاس و میهن‌فروش وزن باره آشوبگر میدانستند و بویژه خودسران سی‌گانه بیم داشتند که آن روباه نیرنگ‌ساز ناگهان به آئنی

سر نوشت
الکی بیادیس

26 – ibid , I , 2:4 ; Plutarchus , loc . cit .

27 – Diodorus , XIV , 22:1 .

28 – ibid . : cf . Xenophon , Anabasis , I , 1:4 , 8:11 ff .

29 -- Cornelius Nepos , Alcibiades , §-10

درآید و برایشان دردرس درست کند ، و فرنه‌بازوهم از وی دلخوشی نداشت زیرا اگرچه او در زنه‌پار این سردار آزاده، از چنگ دشمنان دور بود ، دست از بازیهای سیاسی نمیتوانست کشید . بنابراین فرنه‌بازو را از بدگمانی خود از کارهای کورش آگاهانید ، و درخواست که او را به دربار اردشیر بفرستد تا راز شاهزاده را فاش کند و گناهِش را بنمایاند . لیکن در همین هنگام خودسران سی‌گانه از یکسوی ، و شاه آژیس اسپارتی و مهران آن سامان از سوی دیگر، به لیزاندر فشار آوردند که الکی بیادیس را بسزای کارهای ناروایش بکشد . وی هم پیامی به فرنه‌بازو فرستاد و او را از خواهش مهران اسپارت - که دوستان کورش بودند - آگاهانید . فرنه‌بازو نتوانست دوستان کورش را از بهر آن آثنی ناسپاس برنجاند ، و چندتن از یارانش را بکشتن او فرستاد .

اینان خانه الکی بیادیس را سوختند و وی نیز در میان آتش نابود شد . پلوتارخوس نوشته است : « گروهی برآند که الکی بیادیس دختر زیبایی را از خانواده آبرومندی ربوده بود . برادران آن دختر شبانه بسر الکی بیادیس ریختند و وی را با خانه‌اش به آتش کشیدند . » چنین بود فرجام کار الکی بیادیس خودپرست ، بدنام یاوه سرائی که شرم نمیشناخت ، و هوشمند فریکاری که انباش از نیرنگ تپی نمی‌ماند .^{۳۰}

در اینجا رواست که درباره دوتن از یونانیان همراه کورش بیشتر سخن برانیم . نخستین یکی از سرداران او سوفینه‌توس Sophinetus آرکادی بود که کتابی درباره لشکرکشی کورش نوشت و در آن آنچه را که بر سر وی و یارانش رفته بود شرح داد . لیکن بدبختانه نوشته وی از دست رفته است ، تنها یکی از نویسندگان کهن از کتاب وی بهره مند شده ، و کتاب آن نویسنده را دیودوروس دیده است و از آن سود جسته . بنابراین گمان میکنند که در هر جا روایتهای دیودوروس و گزنفن دیگر گونی دارد ،

مأخذ دیودوروس از نوشته سوفینه توس سرچشمه گرفته ^{۳۱}

دومین، گزنفن آثنی، پسر گریلوس Gryllus بود، از خاندانی

گزنفن

بزرگوار و سوار کار. از جوانشین چیزی نمیدانیم جز آنکه

وی از دوستان و شاگردان هوشمند سقراط (سکراتس) فیلسوف نامی یونانی بوده

است، و چندی در سپاه آتن خدمت میکرده. وی مردی بود پرکار، خردمند،

پهلوان منش، نظم دوست، قانون ستای و دادگر. کتابهایش نشان میدهد که از هنر

سازمان دادن، فرمانی کردن، سپهبدی و نوشتن تاریخ برخوردار بوده است، و نیز

منطق و فلسفه میدانسته، و سوارکاری چیره دست و نخجیرگیری کار آزموده

بشمار میآمده ^{۳۲}. گزنفن با پروکسنوس دوستی گرم داشت، و هنگامیکه این سردار

به گرد آوری مزدوران جنگی آغاز کرد، نامه‌ای به گزنفن نوشت، و او را به آمدن

نزد کورش و خدمت کردن در زیر درفش وی فراخواند. گزنفن هوادار اسپارتیان بود

و در آتن چندان بدو خوش نمیگذشت، و «خودسران سی گانه» ارزش مردانی چون

وی را نمیدانستند این بود که پروکسنوس دوستش گزنفن را یادآوری کرد که اگر به

خدمت کورش آید بسود وی خواهد بود، چه آن شاهزاده به وی بیشتر از هم میهنانش

مهربانی خواهد نمود. گزنفن با استاد خود سقراط رای زد که چه کند. استاد او را

گفت: «برو از کاهنان پیشگوی بتخانه دلفی the Delphic Oracle راهنمایی خواه،

و هر چه خدایان نیک دیدند، آن کن.» گزنفن به دلفی رفت، لیکن چون پیشاپیش

دل در پیوستن به کورش بسته بود، بجای اینکه از کاهنان بپرسد: آیا نزد کورش بروم

یا نه؟ پرسید: «از بهر تندرستی و کامیابی ام در سفری که در پیش دارم، برای کدامیک

از خدایان باید قربانی کنم؟» کاهنان پاسخ دادند: «برای زئوس Zeus پادشاه

خدایان» گزنفن این جواب را نزد سقراط باز آورد، و استاد با آنکه از شیوه پرسش

31 - Tarn, op. cit. , 8, n. 2.

شادپور شهبازی، کورش بزرگ ص ۱۱ تا ۱۳. ; Oxf. Cl. Dic. , 962 f. ; 32

شاگردش دلخور بود - او را گفت آنچه که خداوند صلاح دانسته انجام ده .
گزنن برای زئوس قربانی کرد، و بارش را برداشته به افسوس Ehpesus و از
آنجا به ساردیس رفت . پروکسنوس یکر است او را پیش کورش برد و بشناسانید .
شاهزاده از دیدنش خشنودی نمود ، و درخواست که تا پایان سر کوی پی سیدیان با وی
همراه باشد .

گزنن که شاهزاده را سخت پسندیده بود ، فرمان برد و بی آنکه پایگاه سرداری
بپذیرد ، بنام یکی از دوستان پروکسنوس ، به سپاه کورش پیوست ^{۳۳} .

چنانکه آورده ام جنگاوران مزدور یونانی از دیر باز
گردنفر از ان ایران را خدمت می کردند . لیکن لشکر کورش
بزرگترین سپاه مزدوری بود که تا آن زمان يك تن را خدمت
کرده بود ، و مرد هنرمند سپاهی میخواست که آن رزم آوران را - که گاهی با هم
دشمنی خانوادگی نیز داشتند - به زیر یکدرفش در آورد و منظم و بسامان نگهدارد.
بگفته گزنن بیشتر این مزدوران برای آن نزد کورش آمده بودند که آن شاهزاده
نامی و بزرگواری را ، و منش های آزادانه و پهلوانیش را میستودند ، نه آنکه نیازمند
نان شب باشند . حتی گروهی از آنان بندگان خود را هم آورده بودند ، و یا برای این
لشکر کشی - که میپنداشتند برای سر کوی پی سیدیان است یول پرداخته بودند ،
و دسته ای از آنان زن و فرزندان را رها کرده به کورش پیوسته بودند . البته همه اینان
امید داشتند که پس از کامیابی توانگر شوند ، زیرا همه شنیده بودند که سپاهیان
مزدوری که تا آن زمان کورش را خدمت کرده بودند ، خوشبخت و بی نیازند . ^{۳۴}

از هر صد تن مزدور یونانی گروهی بنام لك سس Loxos درست میشد (ولی در
سپاه منن Menon هر لك سس يك گروه ۵۰ تائی بود) ، و هر لك سس چند اینومیاس

33 - Xenophon, Anabasis, III, 1 : 4 - 11

34 - ibid., I. 9, 7 - 10 ; cf. I, 4: 12.

Enumotias داشت ، اما نمیدانیم درهراینومتیاس چندتن خدمت میکردند^{۳۵} . مزد هر جنگاور درماه يك داریوشی (سکه زرین هخامنشی) بود که درپایان ماه میبایست بدو داده شود^{۳۶} ، لیکن گاهی هنگام پرداخت دیرمیشد ، و سربازان به لندلند میافتادند . خوراك روزانه لشگریان به رایگان داده میشد ، و آنرا از جایهائی که گذرشان میافتاد فراهم می آوردند^{۳۷} . اما کورش با روبنه گرانی بهمراهداشت تا اگر روزی به تنگنا افتاد ، سپاهش گرسنگی نکشد^{۳۸} ، و همواره به رزم آورانش نوید میداد که پس ازپیروزی ایشان را پاداش یا خلعت خواهدبخشید^{۳۹} . شاهزاده ، که هیچیک ازدوستانش را ازیاد نمیبرد ، پیش ازراهسپاری بسوی ایران ، خویشاوندان کار آمد ووفادارش ودوستان برازندهاش را پایگاه بلندداد . ارتیمس را که از بستگانش بود ، و یکی دیگر از نزدیکانش را ، فرمانروائی لودییه و فریگیه داد ، و دوست مصریش تموس را فرماندار ابونیه کرد ، و پارسیان دیگر را سرداری سپاه بخشید^{۴۰} .

کورش نادیری آشکارا به گردنکشی پرداخت و خود را فرمانبردار اردشیر میخواند^{۴۱} ، و هیچیک از سپاهیانست کدوی آهنگک لشگر کشی به سوی بابل رادارد ،

کار سازی
اردشیر

نه سرکوبی پی سیدیان ، تنها کلئار خوس و چند تن از گردنفراترین سرداران

35 - Parker,, op. cit, P. 35f.

36 - Xenophon, Anabasis, I, 3: 12; cf, I, 2: 12.

37 - Parker, loc' cit.

38- cf. Xenophon, Anabasis, I, 7.

39 - ibid., I, 2 ff.

40 - Diodorus, XIV, 19 :6, 12.

41 -Xenophon, Anabasis, I, 1: 8

کورش، مانند پروکسنوس، تموس، منن، کزنیاس و سوفینه توس از نقشه او آگاه بودند لیکن دستور داشتند که با سربازان در این باره سخنی نگویند^{۴۲}. در این هنگام چیس فرنه به دربار رفته بود و اردشیر را هشدار داد. شاهنشاه هخامنشی کوشید که اگر بتواند ریشه این شورش را با کشتن کورش از بیخ برافکند، بنابراین فرستاده‌ای نزد اهورویندت به (یونانی اراتاس Orotas) شاهزاده هخامنشی گسیل داشت و فرمانروائی ساردیس را به وی داد و بفرمود تا با کورش بجنگد پردازد و پیش از آنکه سپاهیان مزدور کورش دررسند، او را از میان بردارند. اهورویندت پادگان ساردیس را به زیر فرمان آورد و هنگامیکه کورش به شهر بندان میلیتوس سرگرم بود، برای کارزار آماده شد. کورش بی درنگ بر سر اهورویندت تاخت و او را درهم شکست. وی از کورش زنهار خواست و سرفرمانبرداری پیش آورد. کورش که جنگاوران را دوست میداشت، آن پهلوان نامی را بخشید، و در سپاه خود پایگاه سرداری داد^{۴۳}.

نقشه کورش آن بود که باتندی و گستاخی لشکر بتازد تا پیش از آنکه اردشیر به فراهم آوردن سپاه گرانی کامیاب گردد، به وی رسیده کارش را بسازد. برای انجام چنین

دشواریهای کورش

نقشه‌ای میبایست هم‌دلاور و تخشابود و هم از هنر سرداری و سپهبدی بر خوردار، و کورش از این هنرها چیزی کم نداشت. برای آنکه تیزهوشی و پهلوانی شاهزاده را بهتر پدیدار کنیم جای آن است که نمونه‌ای از دشواریهایی که در راه او بود، باز گوئیم.

۱ - کورش در هر ماه دست کم ۴۰/۰۰۰ داریوشی یعنی تقریباً برابر ۲/۳۱۰/۰۰۰

تومان امروز، برای مزد سپاهیان و خواروبار آنها میبایست پردازد.^{۴۴}

42 - *ibid.*, I, 7.

43 - *ibid.*, I, 6: 1-11, cf I, 9:29.

44 - *ibid.*.

۴۴ - یعنی ۳۳۰۰۰۰ گرم ($= \frac{1}{4} \times 8 \times 40000$) یا ۶۶۰۰۰۰ مثقال ۳۵ تومانی.

بیشتر اندوخته‌وی در راه بسیج سپاه و ناوگان ، و خرسند داشتن دوستانش خرج شده بود ، ولی ازهر راهی که شده این پول را میبایست فراهم کند ، وگرنه مزدورانش از پیش رفتن و یا جنگیدن خود داری میگردند . چاره این دشواری آن بود که بکوشد تافرمانداران و شهر بانان سر راه را هوا دار و باجگزار خود کند و از آن خواربار و پول بستاند .

۲ - سپاه گران و سنگین اسلحه کورش از کوه‌ها و بیابانها و یا کوره راه‌ها نمیتوانست گذشت ، و ناچار میبایست شاهراه کاروانی ساردیس - تارسوس Tarsus - ایسوس Issus - میریاندروس Myriandrus را به پیمایدوبه رود فرات برسد ، و در دشت بین النهرین - درهر جا که اردشیر برگزیند - جنگ کند . سرتاسر این راه را پشتیبانان اردشیر زیر پای داشتند و میتوانستند هر جا که بخواهند سر راه بر کورش به بندند ، لیکن چهار گذرگاه بود که اگر هر یک را با سپاه کوچکی پاس میداشتند ، یا کورش در مانده میشد و لشکر کشی اش به ناکامی میانجامید ، و یا پیشرفتن چنان کند میگشت که چنگاورانش بجان میآمدند ، او را خوار گذاشته میگریختند ، و اردشیر میتوانست تنها گیرش آورده درهم بشکند . از آن چهار گذرگاه یکی دروازه کیلیکیه بود ، و دومی تنگه جنه Janah - که میان کیلیکیه و شهر میریاندروس Myriandrus میبود - و سومی تنگه بیلان Beylan - که شهر نامبرده را به سوریه میپیوست ، و چهارمین هر جا که کورش از رود فرات میخواست گذشت .^{۴۵}

۳ - کورش سپاه بزرگی بهمراه داشت و میخواست که با شتاب راه به پیماید با اینهمه از چنگاورانش میبایست پرستاری و نگهداری کند ، خواربار و مزدشان را نیک به پردازد ، و آنها را از پراکنده گشتن باز دارد ، و نگذارد که تنگی و سختی ببینند ، و یا جانشان را بیهوده در بازند .

۴ - چنگاوران مزدور کورش نمیدانستند که وی بچنگ اردشیر میرود ،

۴۵ - از این گذرگاهها در فصل دیگری سخن خواهیم راند .

نه به سر کوبی پی سیدیان ، و بیم آن میرفت که چون رازش از پرده بیرون افتد، از ترس کمانداران و سواران اردشیر، به همکاری با وی تن در ندهند، و ۱۳ هزار جنگجوی کار آزموده (دوستان دیگر کورش با ۵۰۰۰ تن مزدور دیگر در راه بودند) را فریفتن و از مرز یونان به میان ایران بردن ، دلشیر میخواست وزیر کی روباه . از سوی دیگر ایرانیان همواره یونانیان را دشمن داشته بودند ، و دشوار بود سپاه گرانی از یونانیان را با گروه انبوهی از ایرانیان زیر یکدرفش در آورد . از اینها گذشته خود آن مزدوران نیز تا دیروز بر یکدیگر تیغ میکشیدند و باهم در جنگ بودند ، و منظم و بسازمان نگه داشتن چنین سپاهی کار آسانی نبود ، بویژه که سرداران کورش نیز چندان از یکدیگر دلخوشی نداشتند ، و کورش هم چندان پولی در کیسه نداشت ، و دور نبود که روزی سر بازنش از کار و امانند و سر به شورش بردارند .

کورش از این همه دشواری نهراسید و مردانده پیش رفت ، و

کار آئی کورش چاره اندیشی اش هنرمندانه بود . وی تموس ، دریا سالار

خود را بفرمود تا از ناوگان اسپارت یاری جسته ، آنگاه به

سوی کیلیکیه بادبان برکشد تا اگر فرمانروای آن سامان به اردشیر وفادار مانده ،

سربازان کورش را در گردنه دشوار گذر کیلیکیه بست ، به کناره آید، و سربازان کورش

را بردارد و در پشت آن دروازه ، و در دل سرزمین کیلیکیه پیاده کند ، و بدینگونه

پادشاه آن کشور را به فرمانبرداری ناچار سازد. بر همین سان اگر پشتیبانان اردشیر

تنگه های جنه و بیلان را میبستند ، ناوگان کورش میتواندست سپاه زمینی را از بالای

گذرگاه جنه برداشته ، در پائین در بند بیلان پیاده کند ، و بودن آن تنگه ها و

نگهبانان پارسی را بیپوده سازد .^{۴۶} اگر کورش میتواندست بر یکی از فرمانبرداران

اردشیر - مانند پادشاه کیلیکیه و یا شهریان فنیقیه و سوریه - دست یابد ، به پول

هنگفتی که در گنج وی خفته بود ، چنگ میتواندست انداخت و کارش به سر و سامان

میرسید . بنا بر این هنگامیکه در آغاز بهار ۳۰۱ پ.م. با ۸۶۰۰ یونانی و گروهی ایرانی از ساردیس برداشته بسوی کیلیکیه براه افتاد ، نخستین اندیشه اش آن بود که هر چه زودتر به تارسوس برسد و فرمانروای کیلیکیه را با خود یاروهم پیمان سازد ، و برای سیر و خرسند نگهداشتن سپاهیان ، گروه انبوهی گردونه بارکش بهمراه برد تا خواربار مردان و ستوران همواره تازه و در دسترس باشد.^{۴۷} و گروهی از جنگاورانش را رها کرده بود تا همسر و کنیزان خود را بهمراه بیاورند ،^{۴۸} و خودش نیز دو همدم و دلنواز خویش را بهمراه میبرد .^{۴۹} نام و آزادگی کورش برای منظم نگهداشتن سپاهش بس بود ، بویژه که هم یونانیان او را میستودند و هم ایرانیان ، و چون وی جوان فرزانه‌ای بود ، بر همه دشواریها چیره آمد ، چنانکه باز خواهیم نمود .



47 - A. Bucher, *L'Anabasis des Xenophon, retraite des dix mille, avec un commentaire historique et militaire*, Paris - Nancy (1913), 86 ff.

48 - Xenophon, *Anabasis*,

49 - *ibid.* , I, 10:2.

فصل هشتم

لشکر کشی کورش

از ساردیس تا کیلیکیه

کورش در پایان سال ۴۰۲ ق.م. از ساردیس براه افتاد.^۱ از این شهر تا رود میاندرا Meander بیست و دو فرسخ راه بود. کورش این راه را سه روزه پیمود، و از پللی که بابهم بستن هفت بلم بر روی رود بسته بودند، گذشت و بسرزمین فریگیه رسید. از رود میاندرا تا شهر توانگرو بزرگ کلسا Colossae هشت فرسخ میشد و کورش آن راه را یک روزه در نوردید.^۲ و هفت روز در کلسا بماند تا منن تسالی Menon the Thessalian با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زره و فراخ سپر و ۵۰۰ تن پیاده ژوبین دارسبک سپر - که اریستی پوس بدو سپرده بود - به شاهزاده پیوست.^۳ آنگاه بسوی کلینا Celaenae براه افتادند. از کلسا تا کلینا ۲۰ فرسخ راه بود، و کورش آن راه را سه روزه بیابان برد. کلینا از شهرهای بزرگ و آباد فریگیه بود و یکی از نشستگاههای کورش بشمار میرفت. شاهزاده در آنجا کاخ بزرگی

۱- ن.ك. بالاتر، ص ۹۳ همین کتاب

2- Xenophon, Anabasis, I,2:5.

3- ibid., I,2:6.

و فردوس خرمی داشت که هر گاه می‌توانست، برای نخجیر و آسایش بدانجا میشد. در همین شهر خشایارشا در بازگشت از یونان کاخ بزرگ و باشکوهی و باروی بلند و استواری بر آورده بود که نشستگاه گماردگان شاهی شمرده میشد.^۴ کورش در کلینا ۳۰ روز ماند تا سپهد یونانی‌ش کلئارخوس بدویوندد. سرانجام هم این مرد با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زرّه فراخ سپر و ۸۰۰ پیاده تسالی، همه ژوین داریسک سپر، و ۲۰۰ تیر انداز کرتی Cretan در رسید، و در همان هنگام سوزیس Sosis سیراکوسی با ۳۰۰ پیاده سنگین زرّه فراخ سپر به کورش پیوست و آژیاس Agias آرکادی ۱۰۰۰ تن از همان پیادگان با خود بیاورد.^۵ چون کورش آماده راه سپردن شد، جنگاوران یونانی‌ش را بفردوس خود فراخواند و بشمرد، و شماره آنان چنین آمد: ۱۰۶۰۰ پیاده سنگین زرّه فراخ سپر، و ۲۳۰۰ پیاده سبک اسلحه.^۶

از کلینا تا شهر پلتا Peltae ده فرسخ راه بود و کورش آنرا دوازده پیمود، و در آنجا سه روز بیا سود. هم در آن شهر بود که کزنیاس برای زئوس Zeus قربانی کرد و جشنی گرفت و بازیگران در پیشگاه کورش هنرمندیها کردند.^۷ از آنجا دو روزه دوازده فرسخ را تا شهر کرامن-اگرا Keramon - Agora - که در مرز فریگیه بود- پیموده، بشهر کیستر و پدین Cystru - pedion در آمدند و پنج روز بماندند.^۸

کورش کوشش فراوان داشت که سر با زانش در آسایش بسر برند، از این روی همه گونه خوار و بار برایشان فراهم آورده بود و یا می آورد، لیکن تاسه ماه بدیشان مزدی نداد زیرا که پولی نداشت، و هر چه که در گنجش بود در راه سر بازان و خوارو- بار آنها و مزد سر با گیری رفته بود. هر گاه که مزدوران جنگی برای گرفتن ماهیانه

4- *ibid.*, I, 2: 7f.

5- *ibid.*, I, 2: 9.

6- *ibid.*

گر نفن گوید یا زده هزار و هویلیت و دوهزار پیلتست، اماوی از خرده‌ها چشم پوشیده است.

7- *ibid.*, I, 2: 10.

8- *ibid.*, I, 2: 11.

خود بچادر وی میرفتند، نویدشان میداد که بزودی ایشان را توانگر و آسوده خواهد کرد.⁹ در این میان ناوگان نیرومند کورش بسوی آبهای کیلیکیه میرفت و سوئن - نسیس Syennesis پادشاه آن سامان درهراس افتاده بود، اگر به اردشیر وفادار میماند و در برابر سپاهیان زمینی کورش درمی ایستاد، از نیروی دریائی کورش زیان میدید و نمیتوانست در دوجا بجنگد، اگر هوای کورش را میگرفت آینه اش پیروزی شاهزاده بستگی مییافت. چون سوئن نسیس از راز کورش بوبرده بود، برای آنکه هوای هر دو همآورد را داشته باشد، از يك سوی یکی از پسرانش را بدربار فرستاد تا اردشیر را از کارسازی کورش و شماره سپاهیان وی آگاهی دهد، و بیافزاید که وی در دل پشتیبان اردشیر است و از پشت سر بکورش خواهد تاخت،¹⁰ و از سوی دیگر همسر خود ایباکسا Epyaxa را به پیشواز کورش فرستاد. این بانو با پاسداران فراوان و گنج هنگفتی بشاهزاده رسید و چنان از وی خشنودی یافت و او را بیسندید که گنج خود را بکورش سپرد.¹¹

کورش نه تنها مزد سه ماهه سربازان را پرداخت، بلکه بهر يك از آنان ۳۰ داریوشی (سکه زرین هخامنشی) برای ماه آینده نیز بداد.¹² چون وی تاکنون شورش خود را آشکار نکرده بود سکه نمیتوانست زد، اکنون که رازش کمابیش از پرده بیرون میافتاد و میرفت که تاج را از برادرش بستاند، بضرب سکه دست زد. از سکه های زرین کورش تنها دو دانه در دست است، یکی درموزه بریتانیا نگهداری میشود و دیگری در لوور Louvre. آنکه درموزه بریتانیا میباشد ۸/۲۰ گرم وزن دارد و آنکه در لوور است ۸/۴۶ گرم. در روی این سکه ها پیکر کورش دیده میشود، وی جوانی می نماید بیست و اند ساله، با چهره پاک و تراشیده و چشمان درشت و بینی راست کشیده و

9- ibid , I, 4 ff.

10- ibid., I, 2: 12; Diodorus ,XIV, 20.2f.

11- Xenophon, Anabasis, I, 2: 11f.

12- ibid., I, 2: 12; cf. I, 3: 21.

اندکی کج و باچانه استخوانی و گردن بلند، زلفانش را بشیوه پارسیان آنروز فرزده است و پشت سر انداخته، کلاه استوانه‌ای ساده سر بازان پارسی را بر سر هشته است و بالاپوش مادی پوشیده؛ در یکدست کمانی دارد و در دست دیگر نیزه‌ای که ته آن گلوله‌ای زرین است. این چنین پوشاک و جنک افزارها ویژه تیراندازان و پیادگان ایرانی بود، و در روی بیشتر سکه‌های هخامنشی دیده میشود. هنرمند برای نشان دادن چابکی و حالت حمله سر باز پارسی، پیکره شاه را در هنگام دویدن مینمود. در پشت سکه کورش، درسوی چپ، سر و گردن پن Pan، یکی از خدایان یونانی را، باریش و شاخ نموده‌اند.^{۱۳} پن خدای کشت و باروری و چوپانی بود، و پسر هرمس Hermes و هر دو اینان در همه جای یونان زمین، بویژه در آرکادیا Arcadia که در پلوپنوز بود. پرستیده میشدند،^{۱۴} از این روی شگفت نیست که در پشت سکه کورش - که اینک سپهد پلوپنوز و سیانش میترا نستی خوانند - پن را نموده باشند. این در دلگرم کردن و شاد داشتن یونانیان مزدور کورش نفوذ بسیار میتوانست داشت، بویژه که این سکه‌ها بیشتر برای پرداخت مزد یونانیان زده میشد.

باری کورش از کیسترویدین تاتیمبر یوم Thymbrium را
کورش و شاهانوی کیلیکیه
 که ده فرسنگ بود دوروزه پیمود، و فاصله اینجا تا تیر یوم
 Tyriaeum را - که ده فرسنگ میشد - دو روزه در نوردید.

وی در تیر یوم سه روز بماند، و در آنجا بود که شاهانوی کیلیکیه خواهش دیدن يك نمایش جنگی کرد. کورش یونانیان را فرمود تا بآئین خود رده برکشند، و آنان چنان کردند، منن درسوی راست، و کلئارخوس درسوی چپ، و دیگران در میان سپاه جای گرفتند. کورش دزگردونه جنگی نشست و با شاهانوی - که در گردونه

13 - F. G. Hill, Cat. of the Greek Coins of Persia, . in the
 British Museum, London (1922), PP. cxxv-cxxvi cxxvii, 156.

14 - Oxf. Cl. Dic., P. 640.

دیگری بود سپاهیان ایرانی و یونانی راسان دیدند، و پس از رده بندی ایرانیان، کورش یونانیان را بفرمود تا باشندین آوای کرنای، یکباره و هماهنگ به سوی ایرانیان تازند، و یونانیان چنین کردند، سرbazان سبک اسلحه ایرانی، که در برابر فشار سرbazان سنکین زرّه فراخ سپریونانی تاب نمیتوانستند آورد، جای تهی کردند، و کورش که میدانست این بازی نمونه‌ای برای جنگ با ایرانیان هوادار اردشیر خواهد بود، شادمان گشت، و شاهبانو نیز از تندی و تیزی سپاهیان یونانی کورش زبان به ستایش گشود.^{۱۵}

از تیریوم تاشهرایک نیوم Iconium - که در مرز فریگیه افتاده بود - ۲۰ فرسنگ میشد، و کورش آن را سه روزه پیمود. آنگاه پس از آسایش سه روزه بازبراه افتاد. از این هنگام وی به سرزمینی پای میگذاشت که از آن او نبود، و فرمان وی نمیبرد. بنابراین هنگام گذشتن از لیکنونیا Lycaonia دست سرbazان را برای تاراج بازگذاشت.

پس از پنج روز راه پیمائی و در نور دیدن ۳۰ فرسخ راه دشوار، ایپاکسارا به کیلیکیه روانه کرد، لیکن از آنجا که میدانست سپاه کوچکی میتواند در بندهای آن سامان را براوبه بندد و بیم داشت سوئن نیسیس چنان کند، منن تسالی را با گروهی از سرbazانش، به بهانه همراهی با شاهبانو، از راه لاراندا Laranda، به تارسوس Tarsus، پایتخت کیلیکیه، فرستاد تا اگر پادشاه آن سرزمین دروازه‌های کشورش را براوبست، سردار کورش بتواند از پشت سر، و با کمک نیروی دریائی، به سوئن نیسیس بتازد، و راه را برای کورش بگشاید.^{۱۶} کورش سراسر کاپادوکیه Cappadocia را زیر پای نهاده پس از پیمودن ۲۵ فرسنگ به شهر آباد دانه Dana رسید و سه روز بیاسود. هم‌در اینجا بود که وی بیغ فرنه، از پارسیان نامبردار زیر فرمانش، را با یکی

15 - Xenophon, *Anabasis*, I, 2: 13 - 19.

16 - *ibid.*, I, 2: 20 f. ; Diodorus, XIV, 20: 1 f.

دیگر از آنان نابود کرد، زیرا که آنان فریب اردشیر را خورده آهنک جان شاهزاده را کرده بودند.^{۱۷}

راه ورود به کیلیکیه از سوی کپادوکیه، گردنه‌ای بود به درازی ۲۰ استاد Stade (نزدیک ۱۲۰۰ متر) در میان دو کوه سر با آسمان کشیده، و سر بالائی بسیار تیزی داشت، و باریکی این تنگه چنان بود که شتر با بار از آن نمیتوانست گذشت. از میان آن دو کوه تاراهی که از گردنه‌ای میگذشت، دیوارهای استوار و بلند بر آورده بودند، و درجائی که این دیوارها، در روی راه گردنه‌رو، بهم میرسید، دروازه برنجین و ستبری ساخته بودند که بر کیلیکیه باز میشد. اگر در بالای گردنه، گروهی می‌ایستاده و راه را می‌بست، گذشتن از آن بی اندازه دشوار و یا ناممکن میگشت.^{۱۸} سوئن نسیس آن بلندی را گرفته بود و میخواست راه کورش را ببندد، لیکن دریافت که آن جوان هنرمند، چاره کار را پیشاپیش کرده، یعنی هم گروهی از سربازانش را، به بهانه همراهی شاهبانو اپیاکسا، به کیلیکیه فرستاده است و بدینسان پشت سر آن دروازه را گرفته، و هم نیروی دریائیش را به سوی کناره‌های کیلیکیه روانه کرده است، و بیم آن میرود که کار بر خاندان سوئن نسیس سخت شود. بنابراین پادشاه چاره‌ای جز جای تهی کردن ندید و آن در بند دشوار گذرناگرفتنی را به کورش واگذارد و با گروهی از مردم تارسوس به کوه‌های کنار شهر گریخت.^{۱۹}

کورش که یکروز دریای آن در بند درنگ کرده بود تا پادشاه کیلیکیه از آن مجاب‌رود، آسوده و بی دشواری از در بند گذشت و چهار روز در دره سرسبز و خرمی راه پیمود و پس از در نورد دیدن ۲۵ فرسنگ به پایتخت آباد و بزرگ کیلیکیه، یعنی تارسوس، درآمد.

کورش در
تارسوس

17 - Xenophon, Anabasis, I, 2: 20.

18 - Diodorus, loc. cit., Tarn, op. cit., p. 6.

19 - Xenophon, Anabasis, I, 2: 21.

منن پنج روز پیش به شهر رسیده بود و لیکن ۱۰۰ تن از سربازانش در راه از دست رفته بودند، از این رو جنگاوران یونانی اندوهناک و خشمگین، سراسر شهر و کاخ شاهی را تاراج کردند. کورش پس از رسیدن به شهر بارها پیام‌سازش به سوی سوئن - نسیس فرستاد و آرزوی دیدارش را کرد، لیکن وی نمی‌آمد و میگفت، من در برابر سروران تو سر خم نکرده‌ام، تا چه رسد به تو. سر انجام زن وی دلش را با کورش گرم کرد، و پادشاه پس از پیمان گرفتن از کورش - که در پیمان نگهداری در جهان نامی بود - به دیدار او آمد، و گنج هنگفتی به او پیشکش کرد. کورش هم بدوی هدیه‌هایی داد که در دربار ایران نشانه‌سرفرازی بشمار میرفت: اسبی با زین و لگام زرنگار تیغی و طوقی و بازوبندهایی، همه از زرو یک بالاپوش ایرانی، و باوی عهد بست که سرزمینش از آن پس تاراج نخواهد شد، و وی میتواند هر یک از بندگان بتاراج رفته خود را، هر جا که دید، باز بستاند.^{۲۰}

در تاراسوس سربازان کورش بو بردند که وی بجنگ اردشیر میرود، و شکوه و درستی آغاز کردند که مابرای جنگ با پی سیدیان و چیس فرنه آمدیم نه از بهر ستیز با شاه بزرگ. کلئار خوس کوشید که آنان را با خشم و زور براه اندازد، لیکن بر او بشوریدند و سنگبارانش کردند، چنانکه بسختی جان بدر برد، و چون از تندی سودی ندید، با اشک و ناله، چنان از وفاداری و جوانمردی کورش و اینکه چگونه ایشان را بهنگام نیاز یاری‌ها کرد، سخن گفت که گروهی از سربازان آماده انجام فرمان وی شدند. پس از آن کلئار خوس ایشان را گفت که ره‌کردن کورش نمک‌شناسی است و پشت پازدن به آینده‌ای روشن و پراز بهره‌مندی، و بیم آن میرود که اگر نافرمانی کنیم کورش با سپاهیان ایرانیش بر ما بتازد. چون خود کورش هم در این میان پیام داد که وی برای سرکوبی ابرکماس Abrocomas فرماندار سوریه میرود، نه برای جنگ با اردشیر، و مزد ماهیانه سربازان را هم به ۴۵ داریوشی (سکه زرین

هخامنشی) بالا برد، آرزو و جنگجویی بر ترس یونانیان پیشی گرفت و پس از ۲۰ روز آسایش در تارسوس، بسوی سوریه و بین‌النهرین به راه افتادند.^{۲۱}

از تارسوس تا رود پارسوس Psarus ده فرسنگ بود، و کورش

آنرا دوروزه پیمود. از آنجا تا رود پیراموس Pyramus

تنگه‌های
دشوار ۴۳

پنج فرسنگ میشد، و آن را هم یکروزه در نوردید.

آنگاه دوروز دیگر برفت، و ۱۵ فرسنگ پشت سر گذاشته به ایسوس Issus، در

مرز کیلیکیه و سوریه، رسید که شهری آبادان بود بر کنار دریا و میان کوهپای

بلند با گردنه‌های باریک. کورش در ایسوس ۳ روز بیاسود^{۲۲} و ناوگانش در اینجا

بدو رسید، و ۷۰۰ پیاده سنگین اسلحه‌ای که مهان اسپارت به سرداری خمیریس فوس

Cheirisephus لاسدمونی برای شاهزاده فرستاده بودند، پیاده شده به کورش پیوستند.^{۲۳}

در ایسوس ۴۰۰ تن از پیادگان سنگین اسلحه فراخ‌سپراز مزدوران جنگی ابرکماس

فرماندار سوریه که بتازگی او را رها کرده بودند، به کورش پیوستند.^{۲۴}

کورش فاصله ایسوس تا «دروازه‌های سوریه» را که پنج فرسنگ بود یکروزه

در نوردید. دروازه‌های سوریه مشتمل بر دو تنگه بارودار بود، یکی بنام جنه Janah

در میان مرز کیلیکیه که بوسیله سربازان سوئن نیس پاسبانی میشد، دیگری

بنام تنگه بیلان Beylan که در مرز سوریه واقع بود. در میان این دو تنگه دشت

کوچکی بود که ۳ استاد (نزدیک ۶۰۰ متر) درازا داشت و سه سوی آن را کوه

گرفته بود و طرف غرب آن به دریا میرسید. اگر کسی میخواست از کیلیکیه به

سوریه برود میبایست از این دو دربند بگذرد، که خود دشوار گذر بود و برای

21 - Xenophon, Anabasis, I, 3: 1ff ; Diodorus, XIV, 20: 4 - 5.

22 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 1 f.; Diodorus, XIV, 21: 1.

23 - Diodorus, loc. cit.; Xenophon, Anabasis, I, 4: 1-3.

24 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 3.

استورتر کردن آنها، دیوارهای بلندی در کنار کوهها، و نزدیک به راه گردونه‌رو بر آورده بودند و در تنگترین و دشوارگذرترین جایها، دروازه‌های برنجین هم ساخته بودند.^{۲۵} اگر ابرکماس از دروازه‌های سوریه پاسبانی میکرد یا کورش نمیتوانست از آنها بگذرد و یا شکستن آن سدها چندان وقت می‌گرفت که فرصت از دست میرفت، اردشیر میتواند بهترین جنگاوران کشور را برای کارزار آماده کند. برای همین بود که کورش، از راه چاره‌اندیشی ناوگانش را به ایسوس خوانده بود، تا اگر نتوانست از دروازه‌های سوریه بگذرد، جنگاورانش را بر کشتی بنشانند. و از راه دریا به دشتی که میان دروازه‌ها بود بیاورد، و نیز به آنسوی هر دو دربند نیرو بفرستد و با دورزدن آنها در پشت سردشمن پیاده‌گردد و از پایش در افکند. لیکن همینکه ابرکماس از رسیدن کورش به کیلیکیه آگاه شد، جای تهی کرد و آن دربندهای دشوار گذر بدست کورش افتاد و راه فنیقیه و سوریه بر او بازگشت.^{۲۶} چون شاهزاده دریافت که آنچه وی از ناوگانش میخواست، با بازماندن «دروازه‌های سوریه» انجام پذیرفته است، تموس دریاسالار را بفرمود تا به افسوس Ephesus باز گردد، و فرمانروایی کناره‌های مدیترانه‌ای آسیای کوچک را بدو سپرد.^{۲۷} باری، کورش چون دروازه‌های سوریه را بی‌نگهبان دید، از آنها گذشت و پس از یک روز راه بریدن، به بندر فنیقیه‌ای میریاندوس (الکساندرته Alexandretta یا اسکندرون امروزی)^{۲۸} رسید و هفت روز بیاسود.^{۲۹} در اینجا بود که کزنیاں آرکادی و پازین Pasion مگاری هر چیز سبک‌وزن گرانبهایی را که بدستان افتاد

25 - *ibid.*, I, 4: 4-6; Diodorus, XIV, 21: 2-4.

26 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 5; Diodorus, XIV, 21: 4-5.

27 - Diodorus, XIV, 21: 6.

28 - *Oxf. Cl. Dic.*, P.

29 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 6-9.

در يك كشتی ریخته به یونان گریختند. کورش چون از کارشان آگاه شد سپهبدانش را انجمن کرده بدیشان چنین گفت : «پازین و گزنیاس ما را گذاشتند و گریختند ، لیکن خودشان باید بخوبی آگاه باشند که دزدانه یا به تیزی ، از دسترس من ، دور نتوانسته اند گشت ، زیرامیدانم از کدام راه و به چه سوئی رفته اند ، و جنگاوران چابکم هم توانائی دنبال کردن و گرفتار آوردنشان را دارند ، با اینهمه در پی ایشان نمی فرستم ، مبادا کسی گوید که من از مردی که در خدمت منست ، تا آنجا که بماند بهره میبرم ، و چون از خدمت من سیر آمد ، او رامیزنم و دارائیش را میبرایم . نه ! بگذار بگریزند و اندیشه آنکه رفتارشان نسبت بماند نکوهمیده تر از رفتاریست که ما با ایشان کرده ایم ، جانشان را بیه ازارد ، زن و فرزندانشان را سر بازان من در ترائیس می پایند ، لیکن چون آن دو مرد دیرگساهی مرا بشایستگی خدمت کردند ، آنان را از زن و فرزندانشان جدا نمیخواهم ، و اینان را نزدشان خواهم فرستاد . »

این سخنان شکوهمندانه و بخردانه کورش ستایش همگان را برانگیخت و حتی آنانهم که از رفتن به ایران نگران و ناخوش بودند ، بجوش آمدند و با خرسندی آماده فرمانبرداری گشتند .^{۳۰}

گذشتن
از فرات

کورش آنگاه چهار روز دیگر راه برید و به رود کالوس Chalus (افرین امروز) که در ۲۰ فرسنگی میرباندوس بود ، رسید و آنگاه از آنجا تا رود دارداکس Daradax را که ۳۰ فرسنگ میشد ، پنج روزه به پیمود^{۳۱} . سپس سه روز دیگر راه برید و به شهر آباد و بزرگ تپسکوس Thapascus (مسکنه Meskene امروز) - که در کنار رود فرات و ۱۵ فرسنگی رود دارداکس بود^{۳۲} رسید . در اینجانب پنج روز آرام گرفتند ، و

30 - *ibid.*, I, 4, 8-9.

31 - *ibid.*, I, 4, 9-10 .

32 - R. D. Barnett, «Xenophon and the Wall of Media,» in *JHS*, Vol. LXXXIII (1963), p. 3, n. 8.

کورش مزدورانش را از راز خود آگاه کرد. جنگاوران یونانی بهراس افتادند و نلندند کردند و خروش بر آوردند که سرداران از پیش میدانستند و مارا فریب دادند، تا خلعتی نستائیم پیش نمیرویم. کورش که پولی در کیسه نداشت، نویدشان داد که چون به بابل رسد بهر سر بازی ۵ مینای Mina سیم (هر مینا ۱۰۰ درم بود و ۱۶۰ تومان کنونی میشد که قدرت خرید آن بسیار زیاد بود) خواهد بخشید، و مزد او را، و خرج بازگشت او را تا یونان هم خواهد پرداخت. کورش بدینسان سر بازان را آرام کرد.^{۳۳} ابر کماس پس از گذشتن از رود فرات بلم های روی رود را سوخته بود تا کورش برای گذشتن از رود به دشواری افتد. منن تسالی که بسیار بلند پرواز و تیزهوش بود، برای شاد کردن دل کورش، پیش از همه به آب زد و سر بازان هم او را پیروی کردند. کورش گالوس را نزد آنان فرستاد تا سپاسگذاری کند و چنین پیام داد: «ای جنگاوران! امروز من شما را میستایم، لیکن فردا کاری بسازم که ستایش شما را برانگیزم، اگر نه آن کنم که گفتم، پس مرا کورش نخوانند.» آنگاه خودوی به فرات زد، و آب تا سینه اش میرسد، و لشکر یانش پس از او از رود گذشتند. مردم تپسکوس کسی را بیاد نداشتند که بی بلم از رود گذشته باشد، از این روی میگفتند معجزه شده، و رود فرات به خداوند آینده خود، کورش شاه، بندگی نموده است.^{۳۴}

کورش از تپسکوس ۵۰ فرسنگ را نه روزه میمود تا بکنار رودخانه آراکسس (Araxes = ارس، نام پیشین رود خابور Khabur امروز)^{۳۵} رسید سه روز در اینجا بیا سوندند و پس

در نوردیدن
بین النهرین

از برگرفتن توشه راه برای مردان و ستوران، باز براه افتادند^{۳۶}، و پنج روزه،

33 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 11-13.

34 - ibid, I, 4: 13-18.

35 - Barnett, op. cit., P. 3.

36 - Xenophon, Anabasis, I, 4:19.

سی و پنج فرسنگ را در نور دیده به کنار رود ماسکاس Mascas (گمان میرود آبراهی بوده است که اکنون از میان رفته) ^{۳۷} رسیدند، ولی همواره در سوی راست فرات راه میسپردند تا هم به آبادی نزدیکتر باشند و هم به راه شاهی. ^{۳۸} در شهر کرزته Corsote (همان ادینیه ed Diniyye امروز) ^{۳۹} - که در کنار رود ماسکاس بود - سه روز بیاسودند ^{۴۰} ، سپس زاد راه برگرفته از بیابانی درشتناک گذشتند و ۹۰ فرسنگ را در سیزده روز پیموده به جایی بنام «دروازه» (به یونانی پی لی Pylea رسیدند ، که آن را همان الاسود al Aswad و پانزده کیلومتری پائین هیت Hit دانسته اند ، و گفته اند که آن «دروازه» میان بابل و آشور میبوده. ^{۴۱}

در این راه پیمائی يك رویداد ناگوار پیش آمد . در یکجا مردی از سپاهیان کلئارخوس دیگری را از لشکر منن یزد ، و کلئارخوس راسربازان منن سنگباران کردند ، وی خشمگین گشت و آماده جنگ با منن شد ، و میانجی گری پروکسنوس هم سودی نکرد . لیکن کورش از راه در رسید و نیزه بدست بمیان سپاه آمده خروشید که «ای کلئارخوس و پروکسنوس ! و شما ای یونانیانی که اینجائید ! نمیدانید که چه آتشی برمی افروزید ؟ آیا بر آنید که جان من و سر خودتان را بر باد دهید ، اگر روزی بخت از ما بر گردد ، این ایرانیانی که با شمایند ، شما را بدخواهتر خواهند بود تا آنانکه برگرد اردشیرند . » سر کلئارخوس از باد تپه شد و هر کسی بجای خود رفت ^{۴۲} .

37 - Barnett, op. cit., P.5.

38 - Xenophon, Anabasis, I, 5: 1.

39 - Barnett, loc. cit.

40 - Xenophon, Anabasis, I, 5: 1-5.

41 - idid, I, 5: 4 5; Barnett, loc, cit.

42 - Xenophon, Anabasis, , 5: 8-17.

کورش وانجمن مہان

از « دروازه بابل » تاشہر بزرگ و نامی بابل^{۴۳} راہ از میان
دشتہای خرم و سرزمینہای آباد میگذشت ، پس از سدروز
راہیمائی بہ دوازده فرسنگی جنوب « دروازه » رسیدند^{۴۴}

و کم کم جای پای انبوهی سوار پدیدار شد ، و کورش دریافت کہ روز بازی باسر نوشت
نزدیک آمدہ . پشاهنگان سپاہش بدو گفتند کہ ۲۰۰۰ سوار ایرانی از پیش کورش
پس مینشینند و ہر چیز بدرد بخوری را کہ سر راہ باشد میسوزانند . اہور ویندت کہ
درنہان با کورش دشمن بود درخواست کہ با ۱۰۰۰ سوار برود و پشاهنگان سپاہ
اردشیر را در کمین گاہی کشاند ، درہم بشکند ، لیکن بر آن بود کہ آن ہزار
سوار را بہ چنگ اردشیر اندازد و بر کورش بشورد ، بنابراین نامہای بہ اردشیر
نوشت تا اورا از اندیشہ و نقشہ خود بیاگاہاند ، و نامہ را بہ یکی از دوستان نزدیک خود
سپرد تا نزد اردشیر برد . لیکن آن مرد نامہ را پیش کورش برد ، و راز اہور ویندت را
فاش کرد . هنگامیکہ شاہزادہ نامہ را خواند ، بفرمود تا اہور ویندت را گرفتند و بہ
چادروی آوردند . سپس ہفت تن از گردنفراترین مہان ایرانی را کہ ہمراہش
بودند ، بانجمن فراخواند ، و سرداران یونانی را گفت کہ گروہی از ہوپلیت ہارا
مسلح کنند و گردچادرش بہ نگہبانی بگمارند . آنگاہ کلئارخوس را ہم بہ انجمن
مہان دعوت کرد زیرا ہم خودش و ہم ایرانیانش این سپہبد را ارجمند تر از ہمہ
یونانیان میشمردند . چون ہمہ مہان انجمن شدند ، کورش سخن چنین آغاز کرد :
« دوستان من ! از آن روی خواستم در این انجمن گرد آئید کہ باشما در مورد اہور ویندت

۴۳ - شہر بابل ، پاینخت کشور کهنسال بابل زمین بود . در زبانہای اروپائی شہر را
با بیان Babylon گویند و کشور را بابیلنیا Babylonia ، کہ نخستین را میتوان بہ « بابل »
ترجمہ کرد و دومی را بہ « بابل زمین » « با بابل شہر » مشابہ با ایران زمین و ایران شہر ، توران
زمین و توران شہر (= شہر توران) و جز آن .

رای زنم ، و سپس درپیشگاه یزدان و مردان روشندل ، درباره وی دادگرانه داوری کنم . پدرم این مرد را بمن سپرد تا فرمانبردارم باشد . ولی وی - همچنانکه خودش معترف است - بفرمان برادرم بامن بستیزید ، و درارگ سار دیس بماند و بامن جنگید ، چون بر سرش تاختم ، تابش برفت و چاره در آن دیدم که از در آشتی درآید ، و من نیک پذیرفتمش و باوی دست دوستی دادم . « آنگاه روی به اهور و بندت کرد و پرسید : « آیا از آن روز تا کنون بتوبدی کرده ام . » وی پاسخ داد : « نی ! » . کورش باز پرسید : « آیاتو ، با آنکه خودت معترفی گزندت نرسانده ام - چندی بعد نرفتی و بدشمنی با من بامیسیه ایها ساختی و در قلمرو من هر آتشی که توانستی بر نیافر وختی . » اهور - و بندت جواب داد : « بلی ! » . شاهزاده گفت : « آیاهنگامیکه دوباره به ناتوانی خود پی بردی ، به نیایشگاه آناهیتا^{۴۵} پناهنده نشدی و نگفتی که از کرده هاپشیمانی ، و چون پوزشت را پذیرفتم ، پیمان وفاداری بمن نسپردی و عهد دوستی از من نستاندی . » وی پاسخ داد : « چنین است » کورش پرسید : « پس بازگویی که از من چه بدی دیدی که اینک برای سومین بار بدشمنی بامن کمر بسته ای « وی جواب داد : « هیچ ! » ، شاهزاده گفت « پس اعتراف میکنی که همواره بمن بدخواهی نموده ای ؟ » پاسخ داد : « چاره ای جز اعتراف ندارم » ، کورش باز پرسید : « آیاییمان میندی که از این پس دشمن برادرم و دست وفادار من باشی . » وی جواب داد : « ای کورش ! حتی اگر بتوانم چنان باشم که میگوئی ، پس از اینهمه گناه که کرده ام ، بمن اطمینان نخواهی داشت . » آنگاه کورش روبه مهان کرد و گفت : « رفتار این مرد چنان بود و سخنش چنین است . تو کلئارخوس ! میخواهم نخستین کسی از رای زنان باشی ، که در این باره داوری میکند . » کلئارخوس گفت : « رای من آنست که این مرد را زود نابود باید کرد تا پیش از این مار در آستین نداشته باشیم ، و وی نیز بیادافره^{۴۶} کوردارش برسد . » مهان با کلئارخوس

۴۵ - گزنفن از آرتامیس ، خدای بانوی یونانی ، نام میبرد که در دین ایرانی برابر با

آناهیتا میشود .

همداستان شدند وی رای به مرگ اهورویندت دادند .

سپس کورش بفرمود تا همه برخیزند ، و کمربند سردار گناهکار را به نشانه محکومیتش بگیرند ، و همه ، حتی خویشاوندان اهورویندت ، چنان کردند . آنگاه تنی چند از گماردگان آمدند و وی را بیرون بردند . مزدوران و فرمانبرداران پیشین اهورویندت چون او را دیدند ، با آنکه میدانستند بسوی مرگ میرود ، آن بزرگ زاده را کرنش کردند و ارته پتی (ارته‌پد) ، وفادارترین دوست کورش ، او را به چادر خود برد . از آن روز دیگر نه کس او را دید و نه از سر نوشتش خبری شنید .^{۴۶}

در بهار ۴۰۱ پ.م. ایرانیان از اندیشه و نقشه کورش
جهانجوی آگاهی یافتند و بجنب و جوش افتادند . گروهی
که دیرباز فرمانروائی داشتند ، نمیخواستند که کورش جوان
و نیرومند و کاردان جای نشین اردشیر تن آسان وزن باره گردد ، زیرا که وی
مردمداری و شایستگی را شرط اصلی فرمانفرمائی داشتن میدانست ، و بیم آن میرفت که
همه سودجویان و خودخواهانی که نفع خود را در سیه‌روزی مردم می‌جستند ، بدست
وی از پای درافتند . دسته‌ای هم بر اورشک میبردند ، یا از آغاز هواداری اردشیر را کرده
بودند و اینک از کین جوئی کورش می‌ترسیدند .^{۴۷}

بزرگترین و سرشناسترین فرمانده ایران در آن روز ، یعنی چیسه‌فرنه ، هم از
دیرباز با کورش دشمن بود ، و خاندان او نیز آن شاهزاده را ناخوش داشتند . گروه
دیگری که میخواستند ایران دوباره به آبادی و نیرومندی روزگار کورش و داریوش
بزرگ رسد ، و می‌دانستند که کورش مرد کاراست و ، مانده‌هه پادشاهان خوب و بزرگ
ایران ، از هنرهای مردماری و سازمان دادن کشور و پدید آوردن نظم بر خوردار
است ، و در پیروی از قانون و آئین های نیکوی گذشتگان کوشای ، پشتیبان او شده

46 - Xenophon, Anabasis, I, 6: 1-11.

۴۷ - شهبازی « لشکر کشی کورش جوان » ، خرد و کوشش ، دفتر ۲ سال دوم ص ، ۳۳۶ .

بودند و کم‌کم از هر سوی بدو پیوستند، و یا در ایران ماندند و چشم‌براه پیروزی او نشستند.^{۴۸} مادرش پروشیاتی از وی هواداری میکرد، لیکن در پسر خود اردشیر چندان نفوذی نمیتوانست داشت زیرا که چیس‌فرنه و خواهرش استاتیرا - که در این هنگام از پرتومهر بانی های اردشیر بسیار بهره‌مند بود - هوای شاهبانوی سالخورده را میپاییدند، و حتی از نکوهش وی خود داری نمیکردند.^{۴۹} دسته‌ای از مردم هم بهر دو هم‌اورد نزدیک شده، هر دو را ییمان وفاداری و پشتیبانی میدادند، لیکن بر آن بودند که بنشینند تا ببینند کدام یک پیروز میشود، و هم‌اورا هواداری کنند. گمان می‌رود ابرکماس فرماندار سوریه از این گروه بوده باشد، زیرا با آنکه میتواند راه او را در دروازه های سوریه و هنگام گذشتن از رود فرات سد کند، چنان نکرد، و با آنکه چند روز پیش از کورش به سوی بابل رفته بود، پنج روز پیش از کورش به سوی بابل رفته بود، پنج روز دیرتر از هنگام نبرد به اردشیر پیوست و بهانه آورد که نتوانسته است تندتر از آن لشکر بتازد.^{۵۰}

اردشیر چون از کارهای کورش آگاهی یافت چیس‌فرنه را به سپاهیان اردشیر فراز آوردن سپاه بر گماشت و او را سپهسالار ایران کرد. آنگاه فرستادگانی نزد همه فرمانداران استانی از ایران شهر که زیر فرمانش آمده بودند، گیسل داشت و بفرمود تاهر کس سپاه خود را بر داشته به هنگام تانه (همدان) آید، تا از آنجا به جنگ کورش روند،^{۵۱} لیکن شاهزاده جهانجوی باشتابی خیره کننده به سوریه و مرز بابل رسید، و از فرمانداران خراسان، سیستان، مرو، خوارزم و بلخ و هند شمالی، هیچکدام نتوانست لشکری به یاری

48 - Plutarchus, Artaxerxes, 6.

49 - idid., 7.

50 - Tarn, op cit, P. Cf. Xenophon, Anabasis, I, 7: 12.

51 - Diodorus, XIV, 22: 1; Xenophon, Anabasis, I, 1: 4; 8: 11 ff.

اردشیر بفرستد زیرا که راه دور و دشوار بود و زمان اندک و تند گذر^{۵۲}. هنگامیکه اگست August (نیمه تابستان) ۴۰۱ پ.م. فرارسید، اردشیر دیگر درنگ نکرد تا کسی از ایران خاوری به یازیش آید، و باچیس فرنه، ارباک (به یونانی ارباکیس Arbaces فرماندار ماد، و گئوبرو (به یونانی گبرواس Gobryas استاندار بابل، سپاه‌گرانی گردآورده، از بابل به سوی شمال روان گشت^{۵۳}. این ابر کماس راهم از مردان دورنگ و دودل دانسته اند^{۵۴}. سپاه اردشیر، مردان جنگی پر دل بودند، لیکن آموزشی جنگی نداشتند، باتیر و کمان و نیزه به جنگ یونانیان سنگین زره فراخ سپر میرفتند، ولی شمشیرشان کوتاه بود و بدرد بریدن بیشتر میخورد تا بر سر دشمن زدن و گروزیادی از آنان بی سپر بمیدان میرفتند آنهم که سپری داشتند چون سپرشان از تر که‌های بیدباخته شده بود، و نیزه‌هایشان کوتاه‌تر از نیزه‌های یونانیان بود، در برابر این دشمنان نمیتوانستند ایستاد^{۵۵}.

کورش از این عیب‌های سپاه ایران آگاه بود، و برای همین سپاه کورش هم مردان یونانی را با خود بجنگ میبرد، ولیکن بر آن بود که پس از پیروزی، همه یونانیان را بمیهنشان گسیل دارد، و نهد که در ایران بمانند^{۵۶}، و خود سپاه ایران را روشهای نوین جنگی بیاموزد

52 – Diodorus, XIV, 22, 2.

53 – Xenophon, Anabasis, I, 6, 1 ff; Plutarchus, Artaxerxes, 7.

54 – Sir W. W. Tarn, in CAH, VI, p 8.

۵۵ – درباره سپاه ایران و یونان ن. ک. به:

C. Hignett, Xerxes' Invasion of Greece, Oxford (1963), 40 ff.

Diodorus, XIV, 23, 3 : در مورد سپاه اردشیر در کونا کسا رجوع شود به:

۵۶ – بویژه ن. ک. به : Xenophon, Anabasis, I, 4, 13

در آنجا گزنفن میگوید که کورش با سر بازانش پیمان کرد که چون به بابل رسد، پاداششان دهد، و همه خورجهای سر بازان تا بازگشتشان به یونان را بپردازد.

و جنگ افزارهای استوار و بسنده دهد تا در برابر هر دشمنی ایستادگی بتواند کرد. ۱۰۶۰۰ تن از مردان کورش پیادگان سنگین زره فراخ سپر (هوپلایت Hoplite) بودند. هر پیاده کلاه خود برنجی داشت که همه سر و گردن را بجز چشمان و دهان میپوشاند، و دارای برگه‌های برنجین برای پوشیدن سینه و پهلوها، و ران، و ساق خود بود. سپروی بسیار فراخ و سنگین بود که با تسمه‌ای به بازوی چپ آویخته میشد، و پیاده جنگی چون بادشمن روبرو میشد با آن سپر چنان بر سر و تن او میزد که هم‌اورد از پای درمیافتاد آنگاه وی بانیزه بلندش، که به ۲۴۰ سانتیمتر میرسید، پیکر دشمن را سوراخ میکرد، و یا با شمشیر کوچک و راست آهنینی که داشت، تنش را میشکافت. این پیادگان در گروه‌های ۸ رده‌ای به جنگ می‌رفتند، یعنی اگر سپهدی ۴۰۰۰ تن از این جنگاوران را زیر فرمان داشت و میخواست آنان را در میمنه جای دهد، ۸ رده در میمنه بر میکشید، یکی پشت سر دیگری و در هر یک ۵۰۰ تن را جای میداد. هر یک از این جنگاوران با سپر خویش، پهلوئی چپ خود و طرف راست هم‌رزم نزدیک خود را، میپوشانید، و این بدان معنی بود که اگر این پیادگان هم‌گروه، و بی آنکه از هم سوا شوند، بر دشمن می‌تاختند، از هیچ سوئی برایشان حمله نمیتوانستی کرد، مگر از پهلوئی راست، یعنی از آن‌بری که نخستین مردان هر رده ایستاده بودند، و نیمه راست پیکرشان از پوشش سپر بی بهره بود، و یا از پشت سر. اگر رده بندی این پیادگان بهم میخورد، چون هر جنگجوئی میبایست چهار بر خود را به پاید، دشمن میتواندست در میان آنان رخنه کند و کارشان را زار سازد. از همین روی این پیادگان هر چه را که مایه بهم خوردن رده‌هایشان میشد، مانند حمله سواران و تیراندازان یا گردونه‌های داس دار و زمین پست و بلندی‌دار، ناخوش میداشتند. اما اگر رده بندی این پیادگان سنگین زره فراخ سپر بهم نمیخورد، دشمن نمیتوانست بر آنان دست یابد، و پس از جنگ شمار کشتگان سپاه پیروز بسیار اندک مینمود.^{۵۷}

گذشته از این ۱۰۶۰۰ تن، کورش ۲۵۰۰ پیاده، از گروه ژوبین داران سبک سپر (پیلست Petast)، و یاجنگاوران سبک اسلحه، هم داشت. و نیروی سواره‌اش نیز به ۳۰۰۰ تن میرسید^{۵۸}. ژوبین داران سبک سپر هیچگاه زره نمیپوشیدند، لیکن بسیار چالاک و سبک خیز بودند، و دونیزه باخود میبردند، یکی برای پرتاب کردن، و دیگری برای شکافتن پیکر دشمنان، و کار آنان آن بود که نگذارند سپاه دشمن از پشت سر، و یا از پهلوها، بر پیادگان سنگین زره فراخ سپر بتازند^{۵۹}.

باید دانست که در آن هنگام سواران نه‌زین داشتند و نه رکاب، تنها یک تک‌فروش یا پارچه بر روی ستور می‌کنند، و برای سوار شدن، بر پشت اسب می‌جهیدند. هر سواری یک یا دونیزه داشت، و تیغ کوچک پارسی نیز بکمر میبست، لیکن با سپر بمیدان نمیرفت. گروهی از سواران کلاه خود و برگه‌های فلزی برای پوشیدن تن هم داشتند^{۶۰}، این‌گونه جنگاوران را از این پس «سواران زره پوش» میخوانیم. همچنین باید یاد آور شویم که نعل اسب هنوز ساخته نشده بود، بنابراین حمله و تاخت و تاز سواران بسیار دشوار میبود، و شایستگی و کارآموزی فراوان میخواست^{۶۱}.

با اینهمه سواران ایرانی در تندی و تیزی و رام کردن ستوران ناماور بودند، و اردشیر برای جنگ با یونانیان بهترین سواران آن روزگار را فراهم آورده بود. بویژه

58 - Diodorus, XIV, 19, 6,

اما در روز نبرد تنها ۲۶۰۰ تن از آنها در میدان بودند.

59 - Parker, *Greek Mercenary Soldiers*, pp. 17 ff, 79 ff.

۶۰ - یادآوری این نکته بسیار مهم مینماید که زره حلقه‌ای در روزگار هخامنشیان وجود نداشت. در سدهٔ دوم میلادی، پارتیان و خویشاوندانشان سارماتیان (Sarmatians) ایرانیان روسیهٔ جنوبی (زره پوشیدن را رواج دادند. در مورد «سواران زره پوش» ن.ک.

Xenophon, I, 8: 8-9.

۶۱ - شهبازی، همان مقاله، ص ۳۳۹.

هزارتن نگهبانان وی ، از آزموده‌ترین و دلاورترین سواران جهان شمرده میشدند. چیس فر نه هم کوشید که همه این جنگاوران را برای نبرد آزموده کند ، و بگروه‌زیادی از آنان زره داد ، و همچنین کوشید که پیادگان ایرانی را باورزش جنگی ، برای رزم آزمائی با یونانیان آماده کند . لیکن ۶۰۰ تن سواری که نگهبان کورش بودند ، بی‌گمان هنرمندترین و پردل‌ترین سواران جهان آن روز بشمار میرفتند ، و از اینها گذشته همه آنان کلاه خود ، و برگه‌های برنجین بر ای پوشیدن تن خود و ستورا نشان داشتند ، و سوای نیزه سواران ، شمشیر یونانیان پیاده نیز با خود میبردند تا حمله و حمله متقابل درنمانند .^{۶۲}

شماره سپاهیان ایرانی کورش را گزنفن ۱۰۰۰/۰۰۰ تن تخمین زده است^{۶۳} و دیودروس ۷۰۰۰۰ تن نوشته است^{۶۴} ، لیکن چون همراهان ایرانی آن شاهزاده در روز جنگ ، زیر فرمان یک سپهبد بودند ، و یک پهلوی سپاه کورش را درست می‌کردند ، شماره آنان از مزدوران یونانی - که مهمترین کار جنگ بدیشان سپرده شده بود و همه امید کورش بدانان بود - افزونتر نمیتوانست باشد . از این رو بگمان ما ، کورش بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن پیاده ایرانی با خود نداشته است ، یعنی وی بر رویهم نزدیک ۲۴۰۰۰۰ جنگاور ایرانی و یونانی با خود داشته است^{۶۵} . شماره سپاهیان اردشیر را گزنفن ۹۰۰/۰۰۰ تن نوشته است^{۶۶} و کتزیاس^{۶۷} و دیودروس^{۶۸} ۴۰۰/۰۰۰ ، لیکن اینها همه

62 - Xenophon Anabasis , I, 8: 6-7, 22: 25.

63 - ibid . , I, 7: 10-14.

64 - Diodorus, XIV, 19: 7.

۶۵ - شهبازی همان مقاله ، همانجا .

66 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 3 ff.

67 - Cf. Plutarchus, Artaxerxes, 16.

68 - Diodorus, XIV, 19: 9, 22, 5f.

یاوه وگرافه مینماید، و تارن Tarn تاریخ نویسنده نامی انگلیسی سپاه اردشیر را به ۳۰/۰۰۰ تن تخمین زده است^{۶۹} و ما از این رای پیروی و پشتیبانی میکنیم، زیرا که اردشیر تنها سه تن از سپهبدان ایران را به همراه داشت، و سپاه خود را تنها از ماد و بابل و پارس و مصر فراهم آورده بود. از آن گذشته آنچه که در روز جنگ رخ داد نشان میدهد که درازی رده های اردشیر، چندان از رده های کورش بیشتر نبوده است و این بدان معنی میباشد که شماره لشکریان اردشیر تنها اندکی از جنگاوران کورش افزونتر بوده است. از این ۳۰/۰۰۰ تن دست کم یک سوم سواران زره پوش بودند و دیگران پیادگان چوبین سپریابی سپر^{۷۰}.

69 – Tarn, Op. cit. , p. 7.

۷۰ – شهبازی، همان، همانجا.

فصل نهم

نبرد کوناکسا (هفتم سپتامبر ۴۰۱ ق.م.)

پیش از این از رسیدن کورش به دوازده فرسنگی پائین «دروازه بابل» سخن گفته‌ایم. چون وی جای پای سواران اردشیر را دید، گمان برد که دیگر روز اردشیر بجنک وی خواهد آمد، بنا بر این برای ازدست ندادن فرصت، هم‌دردل شب، سپاهیان ایرانی و یونانیان راسان دید، و آماده جنگشان ساخت. کلئارخوس راسپهسالار پهلوی راست و جنگاوران یونانی کرد و آریو را سپهسالار پهلوی چپ و ایرانیان پیاده. منن هم‌سپهبدی داشت و پهلوی چپ یونانیان را فرمان میداد. خود کورش و جانبازان ۶۰۰ گانه‌اش در قلب جای گرفتند^۱. بامداد روز دیگر گروهی از سپاهیان اردشیر از وی گریخته، بزهار کورش آمدند و او را از کار سازی های اردشیر و چیس فرنه آگاهی دادند^۲.

کورش سپهبدان یونانیان را انجمن کرد و با آنان درباره اینکه چگونه باید جنگید، رای زد، و هنر جنگی ایشان راستود، و بدیشان آموخت که چگونه در برابر مردان اردشیر درایستند، و افزود که شما مردانی هستید از آزادی برخوردار، بنمائید

«آماده باش»
سپاه کورش

1 – Xenophon, Anabasis, I: 8, 3 ff; Diodorus, XIV: 19: 9; 22: 5f.

2 – Xenophon, Anabasis, I, 6:2.

که ارزش آزادی رامیدانید. آنگاه نویدشان داد که پس از پیروزی آنان را پاداش و خلعت فراوان خواهد داد. گئولیتس *Caulites*، از مردان ساموس *Samos*، که از دوستان کورش بشمار میرفت چنین گفت: «ای کورش! برخی بر آنند که اینک چون بر جانت بیمناکی، و سر نوشت جنگ روشن نیست، نویدهای بزرگ و دلخوش کن میدهی، اما اگر روزی بخت بر تو خندید و بکامت رساند، پیمانهای خود را فراموش میکنی، و گروهی گویند که حتی اگر آن نویدهای شیرین را بیاد هم بیاوری، توانائی انجام آنهمه را نخواهی داشت.» کورش پاسخ داد: «آزاد مردان! ایران شهر پدر من از سوی نیمروز تاجائی میرسد که کسی از گرما زیست نتواند کرد، و از سوی شمال تامرزی گسترش مییابد که کسی از سرما زنده نتواند ماند. همه سرزمینهایی که میان این دوسامان افتاده، زیر فرمان یاران برادرم میباشد، و باری اگر جنگ را بردیم، دوستان ما فرمانداران آن سرزمینها خواهند گشت. بنابراین این ترسم از آن نیست که اگر پیروزی بجنگ ما افتاد، استانهای بدست آمده چندان نباشد که بهمه یارانم برسد بلکه بیم دارم چندان بیابم که بهمه بدهم، و باز هم بماند و دوستی نیابم که فرمانروائی بخشم، هرگاه روز کلمیابی را بچشم دیدیم، گذشته از آنچه گفتم، بهر کدام از شما چنبری از گلهای زرین پاداش خواهیم داد.^۳» یونانیان از شنیدن این پاسخ باشکوه^۴ «سرایای شادی و دلگرمی شدند، و چند تن از آنان از کورش درخواستها کردند که پس از پیروزی ایشان را این گونه پاداش دهد و آنگونه خلعت ببخشد.

شاهزاده همه را خرسند و امیدوار کرد. کلئار خوس از وی پرسید: «ای کورش! آیا بر آنی که اردشیر خواهد جنگید؟» کورش پاسخ داد: «بلی! به یزدان سوگند که

3 – *ibid.* , I,7,3-8.

4 – «Cyrus' magnificent answer...» , see: T. R. Glover, *From Pricles to Philip*, London (1917), p.246.

اگر وی از پشت داریوش باشد وزادهٔ پروشیاتی، و برادر من، بدون جنگ این سرزمین را نتوانیم گرفت^۵». کلئارخوس و دیگران از وی درخواستند که در روز نبرد در میان سپاه بماند و به نخستین رده نیاید، مبادا او را بزنند و بکشند. کورش پاسخ داد: «چه میگوئید؟ میخواهید من - که میروم این شاهنشاهی را بستانم - درخور فرمانروائی آن نباشم» آنگاه هر کس را به جایگاهش فرستاد.^۶

کورش از جائی که لشکرش را سان دیده بود، یک روز دیگر راه برید و فرسخ رادر نوردید، و همه روز به «حالت آماده باش جنگی» پیش میرفت زیرا مینداشت که روز نبرد با برادرش فرا رسیده است. گزنفن میگوید که لشکر بهنگام نیمروز به خندقی ژرف که هشت متر و نیم پهنا و پنج متر و نیم ژرفا و ۱۲ فرسخ درازا داشت رسید، و میافزاید که این خندق از کنارهٔ رود فرات آغاز میشود به «سد مادی» میرسید و اردشیر آنرا برای جلوگیری از پیشروی کورش کنده بود.^۷ چنان مینماید که وی آنرا با خندق باروئی که به «سد مادی» مشهور بود، اشتباه کرده است،^۸ این سد مادی را بخت نصر برای بازداشتن مادها از حمله به بابل ساخته بود، و آن دیواری بلند و ستبر و استوار بود در مرز شمالی بابل زمین، میان دورود دجله و فرات، در مرکز عراق امروزی، که از شهر اویس Opis در کنار دجله آغاز میشود به شهر سیپ Sippar بر لب فرات میرسید. در هر سوی آن خندقهای ژرفی کنده بودند که پلهای چوبین داشت و میشد بهنگام جنگ آنها را شکست تا بدست دشمن نیافتند.^۹ خندقی که گزنفن از آن سخن میراند، یکی از همان گودیهابوده است، و آن در کنارهٔ رود فرات

5 - Xenophon, Anabasis, I, 7:8 10.

6 - Plutarehus, Artaxerxes, 8.

7 - Xenophon, Anabasis, I, 7:14.

8 - R. D. Barnett, «Xenophon and the Median Wall: », JHS, LXXXIII, 2ff.

۹ - شاپور شهبازی، کورش بزرگ، شیراز (۱۳۴۹)، ص ۲۸۱.

يك گذری به پهنای هفت متر داشت که لشکر باهستگی از آن گذشت^{۱۰}، بی آنکه یاران اردشیر هیچ کوششی برای شکستن دشمن بهنگام گذشتن از آن تنگه بنمایند.

در این روز بکورش آگاهی دادند که اردشیر با سواران و پیادگان خود به سوی بابل پس می‌نشینند، و خندق و بارور را رها کرده، و برای جنگ آماده نیست. کورش و دیگر سردارانش پنداشتند که اردشیر بدین زودیاها بجنگ نخواهد آمد، بنابراین در روز دوم و سوم حالت «آماده باش» جنگی را رها کرده، سرخوش و بی گمان پیش رفتند، و نزدیک ۸ فرسخ راه پیمودند، خود کورش برگردونه نشسته بود و یارانش جنگ افزارهای گرانشان را بر گردونه های بارکش هشته بودند. تنها گروهی از جنگاوران در رده نخستین سپاه به حالت آماده باش جنگی راه می‌بردند. در سومین روز راه پیمائی، نزدیک‌های ساعت ۱۰ بامداد یکی از نخستین روزهای سپتامبر سال ۴۰۱ پ.م.، هنگامیکه سپاه داشت به جایی که کورش میخواست بیاساید، نزدیک میشد ناگهان پتی گئوا، یکی از یاران کورش، در رسید، خودش و اسبش را سر تا پای خوی گرفته بود، و بزبان پارسی و یونانی فریاد برآورد که اردشیر با سپاه گراننش بحالت آماده باش جنگی بسوی مامیتازند. یونانیان پنداشتند که هم‌اکنون اردشیر پدید می‌آید و برایشان خواهد تاخت، و ترسیدند، و همه و غوغا در افتاد و سربازان گیج و بی‌مناک، این برو آن برو دیدن گرفتند. اما کورش بی‌درنگ از گردونه بزیر جهید، وزره پوشید، و بر ستورش پساك پدید و مردانش را آواز داد که هر کدام جنگ افزارهایش را برگیرد و به رده خود برود. همه چنان کردند آنگاه کورش سپاهش را در سوی راست رود فرات، برای جنگ بیاراست^{۱۱}.

10 – Xenophon, Anabasis, I,7:15.

11 – ibid. , I, 7, 17–20; Diodorus, XIV, 22, 3-6.

آوردگاه
کوناکسا

در این جا بود که کورش وارد شیر جنگیدند و جان شاهزاده
جهانجوی بر باد رفت . این آوردگاه راپلو تارخوس
کوناکسا Cunaxa خوانده است ، و گفته که در آن ۵۰۰

استادی (= ۵۷ میلی یا تقریباً ۱۸ فرسنگی شمال بابل^{۱۲}) بود . کزنفن نام این
نبردگاه را یاد نمی کند ، تنها از نوشته او بر می آید که از آوردگاه تا بابل ۳۶۰ استاد (= دروازه
فرسنگ = ۷۲ کیلومتر) بیشتر نبود^{۱۳} . کوناکسا یونانی شده همان واژه ایست که
در پارسی و تازی کنیسه گویند ، و آن نیایشگاه یهودیان باشد^{۱۴} . تا سال ۱۹۶۳ بیشتر
دانشمندان ، آن آوردگاه را در جایی میدانستند که امروز تل عقر کونیسه

Tell Aqar Kunesseh نامیده میشود ، و آن در کنار رود فرات و در ۵۰۰ استادی
۱۸ فرسنگی خرابه های بابل است^{۱۵} . اما چون این سامان در سوی چپ رود فرات
جای داشته (باید دانست که رود فرات در روزگار باستان همینکه از بالا انبار کنونی
میگذشت به بستری میافتاد که در خاور بستر کنونی فرات میباشد ، و از میان شهر
بابل میگذشت) ، و جنگ کوناکسا در سوی راست فرات رخ داد^{۱۶} ، بارتنت Barnett
دانشمند نام آور انگلیسی این رای را نپذیرفته است . وی نشان داده که میدان جنگ
نزدیک جایی بوده است که امروز ال نسیفیت Al - Nasiffiyat خوانده میشود و در

12 - Plutarchus, Artaxerxes, 8.

۱۳ - زیرا که کورش این فاصله را در سه روز در نوردید ، و وی بطور متوسط روزی

۴ فرسنگ پیش میرفت بسنجید با : Barnett, op. cit, p. 12f.

14 - W. W. Tarn, «Persia, From Xerxes to Alexander,» CAH, VI;
7; Barnett, op. cit. , p. 16.

15 - Barnett, loc. cit. ; Tarn, loc. cit.

16 - Xenophon, Anabasis, I,8:4, 14.

۵۰ میلی (۱۳ فرسنگی یا ۳۹۰ استادی) شمال بابل جای دارد . این دهکده تا سال ۱۸۶۱ میلادی نیسه سفیت Neise Safyat نام داشته است ، و بارنت بر آنست که این نام بازمانده دروازه [*کو] نیسه - سفیتیب [ib] Safyt - neise [*Ku] میباشد ، و این همانست که بگوش پلوتارخوس و یاسر چشمه او (دینون: Dinon و یا کتزیاس) رسیده است و کوناکسا گشته^{۱۷} . مارای این استاد رابخر دانه ترین پیشنهادی میدانیم که تاکنون درباره آوردگاه کوناکسا کرده اند ، و از این روی، در پذیرفتن آن در رنگ روانمی داریم^{۱۸} .

کوروش در کوناکسا (کونیسه - سف یتیب) سپاهش را برای بدینگونه جنگک بیاراست^{۱۹} . خود با ۶۰۰۰ تن جانبازانش - که سواران زره پوش تیغ دار و نیزه و ربه بودند و اسپان بر گستوان دار داشتند - در قلب سپاه بایستاد^{۲۰} (چنانکه شیوه همه پادشاهان ایران بود) (شماره ۶) ، و پیادگان ایرانی رابه فرماندهی آریه ، سپهد ایرانیان ، در پهلوی چپ سپاه جای داد^{۲۱} (شماره ۷) ، و برای آنکه سواران اردشیر از پهلوه این پیادگان حمله نکنند ، ۱۰۰۰ تن از سواران چالاک خود را فرمود تادر پهلوی چپ آنان بایستند^{۲۲} (شماره ۸) ، کوروش همه مزدوران جنگی یونانی را ، به سپهسالاری کلئارخوس ،

آرایش سپاه
کوروش

17 - Barnett, op. cit, 5, 16-17.

۱۸ - شهبازی ، لشکر کشی کوروش جوان ، خردو کوشش ، دوره دوم ، شماره ۲

ص ۳۴۲ .

19 - Diodorus, XIV, 22:5; 24:1; Xenophon, Anabasis, I, 8:5; 9:31; 10:1.

20 - Xenophon, Anabasis, I, 8:6.

21 - ibid. , I, 8:5, 9:31, 10:1; Diodorus, XIV, 22:5; 24:1.

22 - Diodorus, XIV, 22:5.

(درهشت رده ، یکی پشت سر دیگری) در پهلوی چپ سپاه خود جای داد^{۲۳} . منن و پرکسنوس هم سپهبدی داشتند . منن با سربازانش نزدیک کوروش ایستاده بود^{۲۴} (شماره ۵) ، پس از وی پرکسنوس و جنگاورانش جای داشتند^{۲۵} (شماره ۴) ، و سپس کلئار خوس و لاسدمونیان^{۲۶} (شماره ۳) . کوروش برای پاسداری این پیادگان یونانی از حمله تیر اندازان و سواران ایرانی ، کمانداران کرتی خود را در سوی چپ کلئار - خوس فرستاد^{۲۷} (شماره ۲) و میان اینان و رود فرات ایس ثنیس آهنگی پلیسی Episthenes of Amphypolis را با ۱۰۰۰ تن از سواران پافلاگونی^{۲۸} Paphlagonian (شماره ۱) . در سوی راست این سواران رود فرات کف آلود و جوشان میخروشید و میگذشت^{۲۹} ، از این روی کسی نمیتوانست از پهلوی راست به جنگاوران کوروش حمله برد . کوروش زنانی را که با سپاه همراه بودند ، وستوران بارکش و باروبنه خود را در پشت سر پیادگان ایرانی جای داد ، و گروهی از جنگاوران یونانی را به نگهبانی آنها گماشت^{۳۰} (شماره ۹) ، در سپاه کوروش چند گردونه جنگی هم بود^{۳۱} ، لیکن در میدان کار زار سخنی از آن نمیشنویم^{۳۲} . رده های کوروش بسیار دراز بود ، و اگر

23 – Xenophon, *Anabasis*, I,8:4, 21 etc. + Diodorus, loc. cit,

24 – Xenophon, *Anabasis*, I,8:4.

25 – *ibid* . گزنفن درهنگ پرکسنوس بود .

26 – *ibid* . یعنی درجهه راست سپاه یونانی کوروش .

27 - *ibid.*, I,8:5; Diodorus, XIV , 22:5.

28 – Xenophon, *Anabasis* I,8:5, 10:7, Diodorus , loc . cit .

29 – Xenophon , *Anabasis*, I, 8:4; 8:14; Diodorus, loc. cit.

30 – Xenophon *Anabasis*, I, 10:2-3.

31 – *ibid* . , I, 7:11.

۳۲ – شهبازی ، همان مقاله ، ص ۳۴۳ .

انگاریم که هر پیاده نود سانتی‌متر از میدان کارزار را فرامی‌پوشید و هر سوار ۱۸۰ سانتی‌متر، می‌بینیم که درازای هر رده سپاه کورش نزدیک به ۳۱۶۰ متر می‌رسیده‌است و در میابیم که راهنمایی و فرماندهی آن سپاه گران چه کار دشواری می‌بوده.^{۳۳}

آرایش سپاه اردشیر

نیم‌روز آمد ولی سپاه اردشیر نرسید، کورش چشم براه، در میدان بماند. چندی پس از آن از دور گردو خاک فراوان بر هوا بلند شد، و از میان گرد درخشش خودهای برنجین چشم

را خیره کرد.^{۳۴} سرانجام اردشیر به جنگ آمده بود و روز سر نوشت فرارسیده. در سپاه اردشیر دست کم ۱۰/۰۰۰ سوار نیزه‌ور زره پوش بودند. هزارتن از آنان که جانبازان و پاسبانان اردشیر بشمار می‌رفتند، زیر فرمان ارته‌گرسیس Artagerses سردار کادوسیان^{۳۵} بودند، و چیس‌فرنه ۶۰۰۰ تن دیگر را فرمان‌میداد^{۳۶}. از رده‌بندی اردشیر چندان چیزی نوشته‌اند. این اندازه روشن است که وی همه این ۷۰۰۰ سوار چالاک را همراه با گروهی پیاده نیزه‌ور سپر دار در قلب لشکر خود جای داد و خود در میان‌شان بایستاد^{۳۷}. در پشت سراو، سر بازی درفش شاهنشاهی هخامنشی را می‌برد

۳۳ - یعنی: ۱۲۹۰۰ یونانی کورش در ۸ رده ۱۶۱۲ سر بازی، هر رده به درازای ۱۴۵۰ متر؛ ۶۰۰ سوار زره پوش در هشت رده، هر رده دارای ۷۵ سوار و ۱۳۵ متر درازا؛ ۱۰/۰۰۰ پیاده ایرانی کورش در هشت رده، هر رده به درازای ۱۱۲۵ متر و دارای ۱۲۵۰ سر باز؛ دو گروه سوار در هر دوسوی سپاه، هر گروه در هشت رده ۱۲۵ سر بازی، و هر رده به درازای ۲۲۵ متر؛ بنا بر این: $۳۱۶۰ = ۲۲۵ + ۱۱۲۵ + ۲۳۵ + ۱۴۵۰ + ۲۲۵$

34 - Xenophon, *Anabasis*, I,8,8

35 - *ibid.*, I,8: 24; Plutarchus, *Artaxerxes*, 10.

36 - Diodorus, XIV, 23: 6; Cf. Tarn, *op. cit.*, p. 8.

گر نفرن (Anabasis, I,8:9) با شتاب شنید که چیس‌فرنه در جهت چپ سپاه است.

37 - Diodorus, XIV, 22:7; Plutarchus, *loc. cit.*

Xenophon, *Anabasis*, I,8:12-13, 22-23.

و آن شاهین زرین گشاده‌بالی بود که بر فراز نیزه بلندی برافراشته بودند، و از همه جا آوردگانش می‌توانستی دید^{۳۸}. اردشیر مصریان و ایرانیان سپردار زره‌پوش را در دو سوی چپ و راست خود جای داد و برای نگهبانی آنان باز مانده سواران را به دو پهلوی چپ و راست سپاهش فرستاد.^{۳۹} وی چندین گردونه داس دار جنگی هم داشت که در پیش رده‌های چپ سپاه خود، و بر روی جنگاوران یونانی کورش، واداشته بود تا نخست باین گردونه‌ها رده‌های یونانیان را بشکافد، و سپس با سواران خود بر سر آنان تازد. در زیر این گردونه‌ها و در کنار محورهای چرخهایشان، تیغه‌های بلند و برنده‌ای نشانده بودند تا چون بکسی برخورد، پاره‌پاره‌اش کند^{۴۰}.

باری سپاهیان اردشیر خاموش، منظم و با «گام‌های یکنواخت
نقشه‌نبرد^{۴۱}» پیش آمدند و در برابر کورش، در سوی راست رود
فرات آرایش جنگی بستند. کورش که از پیشاپیش میدانست
اردشیر بنا بر آئین سپهسالاران ایران در قلب سپاه خواهد ایستاد^{۴۲} لشکر خود را
چنان آراست که اردشیر را گرفتار آورد و یاسر به‌نیست کند. زیرا که وی خوب آگاه
بود که تا آن روز تنها اندکی از مردان رزمجوی ایران شهر فراخ بگرد اردشیر فراز
آمده بودند، و اگر وی شکست می‌خورد و بدر میرفت، می‌توانست لشکرهای بزرگتر
گرد آورد، و باز آید و دوباره بجنگد، و بر شاهزاده روشن بود که تنها با گرفتار آوردن
و یا کشتن اردشیر، وی بتاج و تخت دست می‌تواند یافت. از این روی کورش تنها ۶۰۰
تن سوار سنگین زرّه دلاور خود را در قلب جای داد، ولی پهلوه‌های راست و چپ خود

38 – Cf. Xenophon, *Anabasis*, I, 10: 12.

39 - Diodorus, loc. cit., Xenophon, *Anabasis* I, 8: 9.

40-Xenophon , *Anabasis*, I, 8 , 10 ff,

41-*ibid.*, I, 8: 11, 14 ; cf . Plutarchus, *Artaxerxes* , 9 .

42-Xenophon, *Anabasis*, I, 8 : 12 -13.

راچنان آراست که قلب سپاه اردشیر، روبروی گروهی از پیادگان آریو، وهمه سواران قلب، ونیمی از سپاهیان یونانی می افتاد. از این روی قلب سپاه اردشیر ناچار بود بادو گروه پیادگان ایرانی و یونانی کورش بچنگد، و چون شاهزاده پیروزی یونانیان سنگین زره فراخ سپر را بر پیادگان و سوران ایرانی اردشیر حتمی میدانست، امیدوار بود که کلئارخوس هموردان ایرانی روبرویش را درهم بکوبد و سپس به چالاکی پهلوی سپاه خود را چرخانده باردشیر حمله برد. اگر کلئارخوس چنان میکرد، کورش و ایرانیانش میتوانستند از سوی دیگر براءدشیر تازند و در میانش گرفته، کاری کنند که نابود شود. اگر قلب سپاه اردشیر شکسته می شد و یا اردشیر از پای در می آمد، اگر هم دو پهلوی سپاه او پیروزمند بودند، خود را میباختند و یامی گریختند و یابکورش می پیوستند. کورش سوار بر پساك در پیش رده های لشکرش اسب تاختن گرفت. بهمه جاسر کشی کرد، هر کسی را دستوری داد، و چون به کلئارخوس رسید آواز بر آورد^{۴۳} - چنانکه آوازش بگوش کز نفن، که درهنك پر کسنوس بود،^{۴۴} رسید - که «اردشیر در قلب سپاهش خواهد ایستاد، با جنگاورانت بدانجا حمله بر و اورا بشکن، زیرا اگر در آنجا پیروز شدیم، کار ما کامیابانه بانجام رسیده است»^{۴۵}

اما کلئارخوس خود سروسنت پرست، ترسید که اگر از رود فرات جدا بشود.

43-Plutarchus, loc. cit; Xenophon, Anabasis, I, 8:12 f.

۴۴ - این موضوع از نوشته کز نفن بر می آید: . 4-11, III, Anabasis

45-Xenophon, Anabasis, I, 8, 12-13,

این سخن بسیار درست بود. اسکندر مقدونی همواره به قلب سپاه ایران می تاخت و با کشتن و یا گریزاندن فرمانده سپاه ایرانی جنگ را میبرد، اگر دستور کورش انجام پذیرفته بود، شکست اردشیر بی اندازه آسان می گشت. اینکه در تاریخ ایران باستان شادروان پرنیا (ج ۲ ص ۱۰۱۵) آمده است که کورش کلئارخوس را گفت « با سپاهیان خود به قلب قشون، یعنی بجائی که من ایستاده ام، بیا، بکلی نادرست است. کورش سردارش را گفت که به قلب سپاه اردشیر بتازد، نه اینکه به قلب سپاه کورش برود.

پهلوی راستش بخطر افتد، و نخواست این خطر را پیشواز کرده، آنچنان که کورش فرموده بود، قلب سپاه اردشیر را درهم بشکنند،^{۴۶} و چون نمیتوانست آشکارا دستور آن شاهزاده نیو و هنرمند را خوارگیر دوبخاک اندازد، دست بدامن فریب زد، و پاسخ داد که «بهوشم و آنچه که شاید و باید انجام خواهم داد». لیکن از ترس و خودسری فرمان کورش را بکار نبست، و مایه شکست نقشه‌های آن شاهزاده و برباد رفتن چنان هژیری شد.^{۴۷}

کورش از پیشروی بازگشت و بسرکشی رده‌های دیگر رفت، گاهی مردان خود را می‌نگریست و زمانی جنگاوران اردشیر را، و بهوش بود که هر خطری را چاره‌ای اندیشد.

در این هنگام گزنفن پیش‌دوید و از وی پرسید که آیا فرمانی دارد یا نه، کورش او را فرمود همه را بگوید که قربانیها را خدایان پذیرفته‌اند، و برای حمله فالها همه نیک آمده. آنگاه زمزمه‌ای از میان سپاه شنود، و پرسید چه می‌گویند؟ گزنفن جواب داد سخنی را که ادایش نشانه حمله خواهد بود (اسم رمز برای حمله)، بهمدیگر می‌گویند. کورش پرسید آن چه باشد؟ وی پاسخ داد: «ژئوس نگهدارنده، و پیروزی». کورش گفت: «نیک است، پذیرفتم، بهل که چنان باشد.» آنگاه بقلب سپاه رفت و آماده کارزار شد.^{۴۸}

سپاه اردشیر آهسته آهسته، و با آرایش جنگی پیش می‌آمد. دوسه‌ساعتی بغروب آفتاب مانده بود.^{۴۹} هوا داشت رو بخنکی میرفت، لیکن خون جنگاوران جوشش میگرفت.

آغاز نبرد

46-Xenophon, Anabasis I,8: 13; Plutarchus, Artaxerxes, 9-10.

47- G. Grote, History of Greece, V,210 ff . ; J. B. Bury, History of Greece, (191), P, 522; Xenophon, Anabasis, I, 8, 13.

48- Xenophon, Anabasis, I, 8 : 15-17.

49-ibid., I, 8:8.

هماوردان با تیزی و تندی و با خشم و هراس بیکدیگر میگریستند و سرپای بند نمی شدند^{۵۰}. کلتار خوس به سپاهیانش دستور داد که چون ایرانیان به سه استادی (۵۷۰ متری) رسیدند، بادو آهسته به سوی آنان بروند، لیکن هنگامیکه به تیرس هماوردان رسیدند، به تندی بدو ندها چه زودتر از گزند تیرهایشان برهند^{۵۱}. چون لشکر اردشیر به سه استادی (۵۷۰ متری) لشکر کوروش نزدیک شد، یونانیان خروش جنگی برآوردند، و گروهی از آنان نیزه‌هایشان را بر سپرهایشان کوفتند تا دشمن را بهراس اندازند، و با شتاب از میدان تیر ایرانیان گذشتند. از گردونه‌های جنگی اردشیر هم کاری ساخته نشد، چه پیادگان سنگین زره فراخ سپر، رده‌های خود را گشودند و دسته‌ای از گردونه‌ها را که بمیان نشان رسیده بودند، گرد گرفته، گردونه‌رانان را ریز کردند، و اسبان، خسته و ترسان، به این‌ور و آن‌ور گریختند، اسبان دسته دیگری از گردونه‌ها هم به میان ایرانیان رسیدند و مایه کشته شدن چند تن از اینان گشتند^{۵۲}.

حمله هوپلیت‌ها
بیش از این شیوه حمله پیادگان سنگین زره فراخ سپر سخن گفته‌ام، و همچنین اشاره کرده‌ام که پیادگان رزم نا دیده و

50 - *ibid.*, I, 8 : 18.

51 - *ibid.*, cf. Diodorus, XIV, 23 , 1.

هنگامیکه یونانیان برای نخستین بار با ایرانیان در نبرد ماراثون (Marathon) ۴۹۰

ق. م. (رو برو گشتند ، میلیادیس Miltiades آثنی ، چنان دستوری به سر بازان خود داد تا از گزند تیرهای کمانداران ایرانی برهند . این شیوه ، پس از آن معمول همه یونانیانی که با سپاه تیرانداز ایرانی رو برو میشدند ، گشت ، ن. ک به :

Herodotus, IV, 112 ff; G. Hignett, *Xerxes, Invasion of Greece*, (Oxford) , P. 62.

52 - Xenophon, *Anabasis*, I, 8: 17 - 20; Diodorus, XIV 23: 1 - 4 .

سبك اسلحه ، هر اندازه هم دلیری مینمودند ، بر آنان پیروز نمیتوانستند شد^{۵۳} . در آوردگاه کوناکسا هم همان آتش بود و همان کاسه ، تاینونان به ایرانیان رسیدند ، اینان پس نشستند ، و بی آنکه در ایستد و پای افشارند ، جای تهی کردند^{۵۴} کلئار - خوس خودسرو نافرمان^{۵۵} ، بجای آنکه دستور کورش رابه کار بسته ، یک راست و از گرد راه بر اردشیر بتازد ، سردر دنبال گریزندگان نهاد و تا یکفر سنگ دنبالشان کرد^{۵۶} و باین کار بیهوده نابخردانه ، دست اردشیر و چیس فرنه رابرای حمله به کورش که اینک از پشتیبانی بهترین جنگاورانش بی بهره مانده بود - باز گذاشت ، و مایه ناکامی کار آن شاهزاده شوریده بخت گشت .

ازسوی سپاه اردشیر ، نخست سواران گروه چپ بهسوی
جولان سواران
 یونانیانی که نزدیک فرات بودند ، تاختند . فرمانده این
 این جنگاوران سبك اسلحه و سواران پافلاگونی ، اپیس تنس بود . وی رده های خود
 راهم گشود ، و راه رابرای سواران دشمن باز نهاد آنگاه که آنان ، بی آنکه چندان
 آسیبی به یونانیان بتوانند رساند ، از میان اینان گذشتند ، رده های خود را بهم
 بست و آماده کارزار ماند^{۵۷} بدینگونه گروهی از سواران ایرانی از پشت سر کلئار خوس

53 - Diodorus, XIV, 22: 4 - 5;

دیودورس از این موضوع به نیکی آگاه بوده است . و آن را یکی از علت های شکست ایرانیانی که همورد کلئار خوس شدند ، می داند .

54 . Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 f; Diodorus, XIV, 23: 1 f; Plutarchus, Artaxerxes, 10.

55 - Plutarchus, *ibid.*, 8 - 10; Bury, *op.cit.*, p. 522, Grote, *op.cit.*, 219 ff; Cf. Xenophon, Anabasis, I, 8: 13.

56 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 f. Plutarchus. *loc. cit.*

57 - Xenophon, Anabasis, I, 10; 7.

سر در آوردند، لیکن چون شمارشان کم بود، و پیوندشان هم با سپاه ایران بریده شده بود، به سپاه کوروش آسیبی نمی توانستند رسانند، و خود را به تاخت و تاز در پشت سر مردان وی و بیم دادن آنان خرسند داشتند.^{۵۸}

کار آئی چپسه فرنه در همان آغاز حمله یونانیان بر سپاه ایران، آنگروه از سپاهیان اردشیر که در پهلوی چپ، و روبروی آریوایستاده بودند، بر او تاختند. این سردار کوروش، مردانه در ایستاد، و با ایشان به زدو خورد پرداخت، لیکن تادیری از هیچکدام کاری ساخته نشد.^{۵۹} اردشیر چون کلئار - خوس را دور از آوردگاه و سرگردنبال کردن ایرانیان جبهه چپ یافت، دانست که از خطر جسته. پس گروهی از سربازانش را فرستاد تا به پهلوی چپ آریو حمله کنند، و اگر بتوانند تا پشت سپاه کوروش بتازند و لشکر او را در میان گیرند.^{۶۰} در همان هنگام چیس فرنه به چالاکي ۶۰۰۰ تن سوار زره پوش خود را به میان شکافی که از پیش رفتن کلئار خوس و بجای ماندن آریو در سپاه کوروش باز شده بود، و باین کار هم پشت سر یونانیان را گرفت، هم کار را بر سردار ایرانی کوروش دشوار کرد.^{۶۱}

بیم شکست کوروش دریافت که اگر آئی درنگ کند، کارش زار خواهد شد. آریه داشت زیر حمله سواران چیس فرنه از یکسوی، و جنگاورانی که از سوی راست اردشیر بر او تاخته بودند، خرد میشد، و با آنکه مردانه پایداری مینمود، دیری نمیکشید که ناچار به جای تهی کردن میگشت.^{۶۲} سپاه یونانی کوروش، پیروزمندان چنان پیش رفته بود که یکفر سنگ از میدان کارزار

اگر چه وی به نادرست چپسه فرنه را فرمانده جبهه چپ می داند. 8. ibid, I, 10: 8-

1. Dioborus, XIV, 24: 1. ibid, I, 10: 1 -

9. Tarn, op. cit., P. 8, 9. 60 - Diodorus, XIV, 23: 6

24. Xenophon, Anabasis, I, 8: 23 - 24. 61 -

۶۲ - شهبازی همان مقاله، ص ۳۴۶.

زاردور افتاده^{۶۳}، بنابراین دست چیس فر نه وارد شیر برای حمله به کورش و ایرانیان بازمانده بود. در همان هنگام آن سواران پهلوی چپ سپاه اردشیر - که در آغاز به ژوبین داران بی سپر یونانی ایس تنس تاخته بودند و به پشت سر یونانیان رسیده به سواران چیس فر نه - که اکنون به میان لشکر گاه کورش رسیده بودند پیوستند، به تاراج بارو بنه کورش و گرفتار کردن زنان و چار پایان آغاز کردند. لیکن یونانیانی که کورش به نگهبانی گماشته بود، از بارو بنه و خرگاه وی دفاع کردند و تادیبی نگذاشتند سواران اردشیر بکام برسند^{۶۴}.

کورش - که خود را میان سواران و پیادگان دشمن یافت -

دلآوری کورش چاره‌ای ندید جز آنکه به تن خویش بمیدان رود، و کلاری

را که کلمار خوس نکرده بود، خود بانجام رساند^{۶۵}.

پس ۶۰۰ سوار زره پوش و چالاک خود را برداشته، همراه بادوستانی که همواره با وی بودند مانند ارته‌پتی Artapati چیس فر نه، Chissafarna به سوی قلب سپاه اردشیر تاخت^{۶۶}. ولی از آنجا که بختش برگشته بود، نه سپر با خود گرفت و نه خود بر سر هشت، تنها زره پوش و نیزه بدست، چون هژبری خروشان، به آوردگاه شتافت^{۶۷}، و بانیزه و ژوبین هما وردان را بخواک انداخت. و در میان باران تیر و ژوبین و گرد و خاک و انبوه هم‌وردان چندان پیش رفت که به سوران نگهبان اردشیر رسید و با آنان در افتاد^{۶۸}. خروش جنگاوران و ناله نیمه جانان، شیبه ستوران و بانک کر نای

63 - Xenophon, *Anabasis*, I, 8: 19 - 23, 10.4 f. Diodorus, XIV, 23: 4.

64 - Xenophon, *Artaxerxes*, I, 10: 2 - 3.

۶۵ - شهبازی، همان مقاله، ص ۳۴۷.

66 - Plutarchus, *Anabasis*, 8-19; Diodorus, XIV, 23:5;

Xenophon, *Anabasis*, I, 8: 23-24.

67 - Xenophon, *ibid.*, I, 8: 6.

68 - *ibid.*, I, 8: 24-25; Diodorus, XIV, 23:5; Plutarchus, *loc. cit.*

گوش را کر میکرد ، و از بسیاری گردو خاك ، چشم بدرد میآمد. گروهی از نگهبانان اردشیر که راه را بر کورش بستند ، بدست آن دلاور بیست و دو ساله جان باختند ، و دیگران بهراس افتادند^{۶۹} . هنگامیکه وی به جایگاه اردشیر نزدیک میشد ارتمه گرسیس ، سپهدار لشکر کادوسی و فرمانده نگهبانان سواره ، پیش تاخت تا راه را بر او به بندد ، لیکن کورش چنان بانیزه بر سینه اش زد که بر خاك افتاد ، و جان بداد^{۷۰} و سوران وی از آنهمه دلاوری و جنگجویی کورش خیره ماندند ، و نمیدانستند چه بایستشان کرد ، و گروهی از آنان هم بدست سواران پر خاشجوی کورش بخاك افتادند^{۷۱} . در این میان چشم کورش به اردشیر افتاد که در سایه درفش شاهنشاهی ، یعنی عقاب زرین گشاده بال ، ایستاده بود ، و تابش برفت ، و خروشید که : « مرد را می بینم »^{۷۲} . آنگاه بی پروایش تاخت ، و دشمن از سر راه دور کرد ، و از آنان چند تن بکشت ، و یارانش از دنبالش روان گشتند ، و در میان انبوه سوران و پیادگان اردشیر فرورفتند . تو گفتی که چرخ بلند آنروز با آن جهانجوی سربیکار داشت که چنان که بی پروایش کرد . هنگامیکه وی چون آتش ، رده های دشمن را شکافت و با اندکی رزمجوی به نزدیکی جایگاه اردشیر رسید ، نیزه اش را بر افراشت و بسوی آن سینه ای که پر از کین

69 - Diodorus, XIV, 23:7; Plutarchus, loc. cit.

Xenophon, Anabasis, I, 8:24 f.

70 Xenophon; I, 8:25; Plutarchus, loc. cit.,

71 - Xenophon, ibid., ; Plutarchus, loc. cit. ; Diodorus, loc. cit.

72 - Xenophon, Anabasis, I, 8:26,

این سخن را شادووان پبرنیا (ایران باستان ، ج ۲ ، ص ۱۰۱۷) به من مرد را دیدم ، معنی کرده است که چون ترجمه I see the man ، می باشد . باید بزمان حال استمراری برگردد نه به گذشته ، و از این روی نادرست است ؛ ن.ك. به: ش. شهبازی ، همان مقاله ، ص ۳۴۷ ، یادداشت ۹۹ .

وی بود، پرتاب کرد. اردشیر هم در همان آن نیزه‌اش را به سوی کورش پراند. نیزه کورش یگراست بر اردشیر آمد، وزره را شکافته، دو انگشت در سینه‌اش فرو رفت. اردشیر از اسب بخاک افتاد^{۷۳}، لیکن تیری بازو (بر خوردار از نیروی بازوی ایزد تیر)، که از جنگاوران بنام ایرانی وازیاران اردشیر بود، او را براسبی نشانده آزمایشان بدربرد^{۷۴}، و کتزیاس پزشک درباره که در سپاه بود بی‌درنگ بر بالین اردشیر آمد، و بر زخمش دارونهاد^{۷۵}. نیزه ای که اردشیر پرتاب کرده بود، به کورش نخورد، اما به دوست او چیسه‌فرنه رسید و از پایش در انداخت^{۷۶}.

با آزمایشان بدر رفتن اردشیر، یاران کورش بخاک جستند کشته شدن کورش و او را نماز برده شاهنشاه ایران شهر خواندند^{۷۷}، چه دیگر پیدا بود که کورش قلب دشمن را رهم شکسته است و امید یاران اردشیر را برباد داده. گروهی از اینان به کورش پیوستند و او را خداوند گار خود خواندند، و در میان آنان نام ارباکیس یکی از سرداران بزرگ اردشیر، رادر تاریخها یاد کرده‌اند^{۷۸}. این پیروزی کورش نشان داد که اگر کلتارخوس به اردشیر حمله کرده بودی، کامیابی کورش آسان و حتمی بودی، زیرا که باز پای در افتادن اردشیر، همه ایرانیان هراسان گشتند، و نزدیک بود که از هم بپاشند که ناگهان ژوینی به زیر چشم کورش خورد، و سر جهانجوی نامبردار رانگون کرد^{۷۹}. چنان

73 - Xenophon, *Anabasis*, I, 8:26-27; Diodorus, XIV, 23:6;

Plutarchus, *op. cit.* : 10.

74 - Plutarchus, *loc. cit.* ; Diodorus, *loc. cit.*

75 - Plutarchus (citing Ctesias), *Artaxerxes*, 13.

76 - *ibid.*

77 - Xenophon, *Anabasis*, I,8:21.

78 - Plutarchus, *Artaxerxes*, 16.

79 - Dioborus, XIV, 23:7; Xenophon, I,8:27.

پهلوان آزاده‌ای که میرفت تخت کورش بزرگ را بستاند، تپان و خون آلود برخاک افتاد، و چون زخمهای دیگر بدو زدند، کشته شد^{۸۵}، ویست دوسال زیست سرفراز و آزادمنشانه به پایان رسید. این هژیر ستوده که دل شیر داشت و در هنر مندی و فرزانگی و وفاداری و دوست پرستی بی همتای بود، بدانگونه پهلوانانه جان داد. روانش از رها کردن تن هژیرش دریغ داشت، و خاک از آزدن پیکر نازنینش شرمنده بود^{۸۱}. دوستان همخوان وی که آنهمه مهربانی و سرفرازی دیده بودند، کلبدش را با جان و تن خود نگهبانی کردند تا آنکه یکایک به خاک افتادند و وفادارترین یارانش که ارته‌پتی بود، بر زمین جسته پیکر خون آلود آن شاهزاده برگشته روز را در آغوش گرفت و نالان و مویان چندان بماند که یاران اردشیر او راهم کشتند، و یابگفته برخی، خودش تیغ برکشیده، تن خویش را شکافت و بر سر آن دلاور بیمانند جان داد^{۸۲}.

در این میان چیس فرنه بجایگاه اردشیر آمد، و فرماندهی پیروزی چیس فرنه قلب سیاه ایران را بعهده گرفت، و مردانش را گرد آورد و دل داد^{۸۳}. چون آوازه کشته شدن کورش در میان سپاه

پیچید، یاران اردشیر جان تازه یافتند^{۸۴}، و خود وی چنان شادمان شد که براسب نشست و باز به میدان آمد^{۸۵}، لیکن دست و پای یاران کورش سست گشت، و آریو که ماندن و جنگیدن را بیهوده یافت، و میدان را تهی کرده، به جایگاهی که شب پیش

۸۰ - همان مأخذ. داستان دراز و خسته کننده کنز یاس از نبرد کوناکسا در پایان

همین فصل به صورت «افزوده» آمده است.

۸۱ - شهبازی، همان مقاله، ۳۴۸.

82 - Xenophon, *Anabasis*, I, I, 8: 27-29, 19: 31, 10: 1.

83 - *ibid.*, I, 10: 7; Diodorus, 23: 6.

84 - Diodorus, *loc. cit.* and f.; Xenophon, *Anabasis*, I, 10: 7f.

85 - cf. Xenophon, *Anabasis*, I, 10: 2.

با کورش آسوده بودند، شتافت^{۸۶}. چیس فرنه که بدینسان کار ایرانیان کورش را پایان داده بود، باروبنه سپاه او را تاراج کرد، و بن و خرگاه کورش، حتی میلتو، دلبندوی بدست سربازان اردشیر افتاد^{۸۷}، آنگاه سپاه اردشیر رده بسته، و با آرایش جنگی، دلگرم و امیدوار، از لشکرگاه کورش روبه سوی کلتارخوس بازگشت و از کشته شدن کورش آگاه نبود، - و این بار، پهلوی چپ سپاه او به رود فرات چسبیده بود، و بادشمن در آویخت. چیس فرنه که کارش بکام بود، و بکشتن دادن مردانش را بیهوده میدید، در برابر یونانیان راه را باز کرد^{۸۸}، و بگرد آوری گریختگان سپاه اردشیر پرداخت، و آنان را که به کورش پیوسته بودند، بچنگ آورده، نزد سرور خود فرستاد^{۸۹}.

کم کم شب در رسید، و کلتارخوس به لشکرگاه کورش بازگشت، و آن را تاراج رفته یافت، چنانکه یونانیان ناچار سربوی شام بر زمین گذاشتند باشکم تهبی خفتند. لیکن از آنان کسی کشته شدن کورش را نمیدانست، و چشم براه بودند که وی هم کامیاب بازگردد. بامداد روز دیگر پریکلس Pricles آئنی به نزد یونانیان آمد، و از سر نوشت شاهزاده آگاهشان کرد. دل همه از بر باد رفتن جان آن سوروبی مانند و آن سردار شایسته، از اندوه پر شد، و امید همه ناامید گشت، و هر کسی در گوشه‌های به ماتم نشست، و بر آزادگی و وفاداری و پردلی آن جهانجوی رزمنده افسوس خوردن گرفت^{۹۰}. دست کم سه تن از مردانی که این کار زار را بچشم دیدند، داستانش را بنوشتند^{۹۱}.

86 - *ibid.*, I,9:31, 10:1; Diodorus, XIV, 24:1.

87 - Xenophon, *Anabasis*, I,10:2; Diodorus, XIV, 24:3.

Plutarchus, *Artaxerxes*, 26.

88 - Diodorus, XIV, 23:6 ff.; Xenophon, *ibid.*, I,10:7f.

89 - Diodorus, XIV, 23:4f.; Xenophon, *Anabasis*, I, 10:2.

90 - Xenophon, *Anabasis*, I,10:6 ff; II,1:1-6; Diodorus, XIV, 24, 1-7.

۹۱ - یعنی گزنفن، کتزیاس و سوفیبه توس.

افزوده

سخنان کتزیاس دربارهٔ نبرد کوناکسا

چون روایت کتزیاس از نبرد کوناکسا - با همهٔ نقائص و نادرستی هایش - مفصلترین گزارشی است که در باب آن کارزار بدست داریم. آنرا بصورت افزوده‌ای appendix بر این فصل، نقل میکنیم. این روایت بوسیلهٔ پلوتارخوس (زندگی اردشیر، بند ۱۳ تا ۱۶) بمارسیده است، و وی انتقادهای تندی بر آن دارد که هنوز روا و درست مینماید، از این روی عین سخنان وی را، از آنجا که به کارزار و پس از آن به روایت کتزیاس مربوط میشود، در اینجا میآوریم:^{۹۲}

«بند ۱۲ - ۰۰۰ در باب مرگ کورش، بدین سبب که گزنفن تصریحی نکرده، فقط اشاره نموده و گذشته است - چه در آن وقت در میدان حاضر نبود - اتفاق نظر نیست و بین «دینون» و «کتزیاس» نیز اختلاف است. دینون میگوید که کورش پس از کشتن «آرتاگرسیس» با خشم فراوان به صفوفی که شاه را احاطه کرده بود تاخت و آنقدر نزدیک شد که اسب شاه را بایک تیر بزمین انداخت. «تیری بازو» که در آن محل بود فوراً اسبی حاضر کرد و شاه بر آن سوار شد و به شاه گفت: «شاهای این روز را فراموش مکن، زیرا ارزش آنرا دارد که فراموش نشود». کورش با دیگر اسبش را به جولان آورد، تیر دیگری انداخت که به اردشیر رسید. با رسوم که مهمیز زد، اردشیر که دیگر جلوی خویش را نتوانست بگیرد، به اطرافیان بانگ زد که بهتر است بمیرم و بیش از این تحمل نکنم. پس مهمیزی زد و بمقابله کورش شتافت. کورش با خشم فراوان سرش را بزیر انداخت و از برابر باران تیر که بسویش پرتاب میشد، بطرف اردشیر تاخت. چون نزدیک او رسید خنجر خور را بالا برد ولی ناگهان در برابر چشم جمله کسانی که در اطراف او بودند نقش بر زمین شد. بعضی گفته‌اند که علت مرگش تیری بود که از ترکش اردشیر رهشاد.

۹۲ - پلوتارک، حیات مردان نامی، ترجمهٔ هندی رضامتا یخی، جلد چهارم، تهران

(۱۳۳۸) ص ۹۵ - ۴۹۰ (با اندکی تغییر در صورت پاره‌ای از نامها).

بعضی دیگر گفته‌اند که از تیر تیر اندازی از اهل کاریه کشته شد و شاه به همین سبب او را بخدمت خویش گرفت و دستور داد که ایرانیان به نشانه پیروزی تاجی بمانند تاج خروس از زرناب به زره خود نصب نمایند.

«بند ۱۳- این بود عقیده «دینون»، اما «کتزیاس» میگوید پس از اینکه کورش «آرتاگوراس» را بهلاکت رساند، بسوی شاه تاخت آورد. پادشاه نیز بسوی کورش تاخت بدون اینکه هیچیک کلمه‌ای بر زبان آورند. ناگاه «آریو» یکی از درباریان کورش تیری رها کرد، اما به شاه اصابت نکرد. شاه با تمام قدرت نیزه خود را بسوی کورش پرتاب کرد، اما تیر باو اصابت نکرد، ولی «چیسه فرنه» را که از ارکان دربار کورش بود هدف قرار داد و نقش بر زمین ساخت. آنگاه کورش تیری بشدت بسوی شاه انداخت، تیر به شکم او اصابت نمود و زره را درید و دوانگشت به شکم پادشاه فرورفت، شاه از این ضربه بزمین افتاد غالب کسانی که در گرد او بودند هراسناک شده پابفرار گذاشتند، ولی بکمک دیگران که باقی مانده بودند از جا برخاست. کتزیاس نیز بنا بگفته خود از آن جمله بود. شاه بکمک آنان به تپه کوچکی در آن حوالی رفت تا نفسی تازه کند. اما اسب کورش که بطوریکه نقل کردیم بسیار جسور و گستاخ و سرکش بود، علی رغم سوار، او را به قلب دشمنان برد، ولی هیچکس او را نشناخت، چه هوا تاریک شده بود و کسی نمیتوانست او را بشناسد. کورش بدین امید که جنگ را برده است در تحت استیلای طبع بسیار جسور و حادثه جوی خود، در میان صفوف سربازان مجهز پاری فریاد میکشید: «بیچاره‌ها فرار کنید، خود را نجات دهید.» سربازان که او را دیدند بعضی عقب نشستند و خواستند راهش را باز کنند و عبور دهند، اما در این اثناء تاجی که بر سرداشت وزیر زره و خود او پنهان شده بود بزمین افتاد و جوان ایرانی بنام «میشرداته» بانیزه ضربتی بر گیج‌گاه کورش وارد ساخت بدون اینکه بدرستی بدانند مقتول کیست. از زخم خون بسیاری سر ازیر شد، کورش بی حال و از اسب سرنگون شد و اسبش گریخت. زین و برگ اسب که غرق خون بود بدست

همراه قاتل کورش افتاد .»

« بند ۱۴ - ولی کورش ، کمی بعد بهوش آمد و چندتن از خواجگانش که با او بودند او را از جای بلند کردند تا بر اسب دیگری سوار کنند و با خود ببرند . اما دیگر قدرت نشستن بر اسب را نداشت لذا سعی کرده پیاده طی طریق کند ناچار زیر بالش را گرفتند و آهسته پیش رفتند . کورش بسیار ضعیف شده بود و نمی توانست بر پا بایستد . تصور میکرد که جنگ را برده است . اینطور شنیده بود که سر بازان دشمن در حال فرار فریاد میشکند «زنده باد کورش ، شاه ما» باز تصور میکرد همان سر بازان در حال فرار طلب عفو از پادشاه فاتح آتیه خود مینمایند . در این خیالات بود که ناگهان تنی چند از فقیران و مستمندان «کاربه» سر رسیدند . این اشخاص پشت سر اردوگاه شاه حرکت میکردند و بکارهای یست و کوچک اشتغال داشتند . آنها بجمع خدمتگزاران کورش پیوستند ، زیرا آنها را از خدمتگذاران پادشاه خودشان مینداشتند . ناگهان متوجه شدند که علامت قرمز بر لباس آنان دوخته شده و حال آنکه سر بازان شاه علامت سفید بر لباس خود داشتند . پس حتم کردند که از دشمنان هستند ناگاه یکی از آنان ضربتی از عقب سر به کورش وارد آورد بدون اینکه بداند مضروب کیست . ضربت ساق پای کورش را برید و عصب آن را پاره کرد کورش نقش بر زمین شد و در حین سقوط گیج گاهش که سابقاً معوف و مجروح شده بود با شدت به سنگی اصابت کرد و دردم جان داد . اینست شرحی که «کتزیاس» نوشته است مثل اینکه خواسته است با کارد بسیار کندی کورش را زجر کش کند .»

« بند ۱۵ - کورش تازه جان داده بود که یکی از خواجگه سرایان اردشیر موسوم به «آرتاگوراس» که او را «چشم شاه» مینامیدند ، سواره از آن حوالی عبور مینمود او یکی از خواجگان کورش را شناخت که مشغول ندبه و زاری بود . سپس سؤال کرد : «بر فقدان چه کسی به این شدت ناله و زاری میکنی ای پری سکه ؟» خواجگه جواب داد : «ای آرتاگوراس ، مگر نقش کورش را نمی بینی که نقش بر زمین است .» «آرتاگوراس»

از دیدن جسد بی‌جان کورش غرق حیرت شد ، او را دل‌داری داد و سفارش کرد نعرش را خوب محافظت کند تا کمکی فراهم‌سازد، آنگاه چهارنعل بسوی بارگاه سلطان دوید. اردشیر که از ناوکی که بر شکمش اصابت کرده بود سخت ناراحت بود از آن بیم‌داشت که جنگ را بیازد و بدین علت بغایت ملول بود . از دیدن خواجه که وقایع را بتفصیل نقل کرد خوشحال شد . خواجه میگفت بچشم خود جسد دشمن شاه را دید که نقش بر زمین بود و جان در بدن نداشت . شاه به اندازه‌ای خوشحال شد که بی‌درنگ برخواست و به « آرتاگوراس » امر داد همان آن او را به آن محل هدایت کند . اما پس از کمی تردید و مشورت گفتند صلاح نیست شخصاً به آن محل بروند ، و با وجود یونانیان ، خود را بمخاطره اندازد . زیرا میگفتند که یونانیان دشمن را از پیش رانده و در تعاقب منہزمین‌اند . لذا مصلحت چنان دیدند که عده‌ای بروند و راست و دروغ قضایا را تحقیق نموده خبر بیاورند . از این رو قرار شد سی‌مرد جنگی با مشعل‌فروزان بمحل بشتابند . در همین حال یکی دیگر از خواجهگان بنام « سته‌برزنه » به این سو و آن سو میدوید که قدری آب برای شاه که از عطش طاقتش طاق شده بود بیاورد ، زیرا در آن محل قطره‌ای آب موجود نبود و از خیمه‌گاه شاه نیز دور بود . پس از مدتی جستجو بالاخره به آن مستمندان برخورد ، یکی از آنان در مشکی چند جرعه آب متعفن داشت . همان آب را خدمت شاه بردند که بی‌درنگ تا آخرین قطره نوشید . پس از آن ، خواجه پرسید « آیا این آب متعفن گوارا بود . » شاه قسم یاد کرد که تاکنون شرابی باین لذت و آبی به این گوارائی در عمرش ننوشیده است و دعاکنان گفت : « اگر آنکس که این آب را بتو داد پیدا نکردم که پاداش خوبی بدهم ، خدایان از او راضی و خرسند باشند . » در همین اثناء سی نفر فرستاده مشعل بدست فرارسیدند که جملگی با خاطری شاد و قیافه‌های بشاش خیر خوش را تأیید کردند و از اطراف و جوانب هم‌سربازان گرد او جمع آمدند و شاه خاطر جمع شد که پیروزی با اوست .

پس اردشیر بامشعلهای فروزان بسمت جلگه سرازیر شد و به محلی که جسد کورش بر زمین افتاده بود رفت. در آنجا چون کورش بر ضد سلطان دست به خدعه و طغیان برداشته بود به عادات قدیم ایرانیان سر و دست راستش را بریدند. آنگاه اردشیر شخصاً، موهای سر کورش را که بلند و پر پشت بود، بدست گرفت و سر بریده را به کسانی که در حال فرار بودند یا تردیدی در پیروزی اش داشتند نشان داد تا اطمینان حاصل کنند که پیروز شده است. پس جملگی سر تعظیم فرود آوردند و در رکاب پادشاه درآمدند، تاجائی که در اندک مدتی شصت هزار مرد جنگی در اطراف شاه مجتمع شدند و شاه بطرف خیمه گاه خود روان شد.

«بند ۱۶ - «کتزیاس» عده سر بازان شاه ایران را چهارصد هزار نفر نقل کرده و حال آنکه دینون و گزنفن بیش از تقریر نموده اند، و اما در باره شماره مردگان باز کتزیاس نقل میکند که به شاه خبر دادند که نه هزار جان نشان را تسلیم نموده اند و حال آنکه خود او دیده است که قریب بیست هزار نفر به هلاکت رسیدند. در هر حال ممکن است هیچیک از این روایات صحیح نباشد و اما در باب رسالتش از جانب پادشاه با اتفاق «لینوس» و «زاسنت» نزد یونانیان، باید گفت که خالی از حقیقت است. زیرا گزنفن که در کتاب خود از مأموریت سفیران و پیام پادشاه یونانیان اشاره میکند نامی از «کتزیاس» نمی برد. زیرا او میدانست که این شخص در خدمت شاه ایران بوده است - اما کتزیاس که مرد بسیار خود خواه و طرفدار لاسدمونیها و منجمله کلئار خوس بود، جانب بی طرفی را نگاه نداشته، بلکه مطالب را بنفع خود و لاسدمونیان و خصوصاً کلئار خوس تحریف کرده است.»

پایان سخن

چنین بود سرگذشت شاهزاده کورش هخامنشی، جوانی که پهلوانه زیست، و در خور نام بزرگی که بروی نهاده بودند، گشت. زندگی همه سرافرازی و مردانه بود، و مرگش نیز دلاورانه و باشکوه. بگفته گزنفن، کسانیکه او را دیده بودند یا شناخته، بهترین و شایسته‌ترین جانشین کورش بزرگش میدانستند. در کودکی دلاوری، وفاداری، پاکی و اندیشه‌های شاهانه از خود نشان میداد، بزرگی بروی می‌برازید، و فرشاهانه از وی پدیدار بود. در پیشواز از خطرها، و از پیش بردن کارهای سخت و دشوار، نامی جهان گشت، و در رهبری مردان، چه در سیاست و چه در جنگ، سر آمد روزگار خود شد، در پیمان داری و وفادوستی و دوست‌پرستی در جهان مانند نداشت، و هر کس او را میدید یا میشناخت، خواه ایرانی و مصری، و چه یونانی و سیراکوزی، آرزو میکرد سر بفرمائش نهد و جان در راهش بازد. بهترین پشتیبان و فاداران و مردان کار و پاکدلان بود، و بزرگترین دشمن نیرنگسازان، زورگویان و کاهلان. نظم را می‌پرستید و از بی‌بندوباری و تن‌پروری بیزار بود. هر مرد شایسته‌ای را، از هر کجا که بود، پاداش میداد، بدوستی میگرفت، بهترین دوستان بزمش، در پای او و در دفاع از کالبد او جان باختند، و این فداکاری نشان داد که وی در برگزیدن همدمان خود راه نادرست نپیموده بود. گشاده‌دست

بود و بخشندگیش را کس نداشت ، و آزادگی ، وفادوستی و منش‌های شاهانه‌اش مایه آن شد که هیچکس به اندازه وی ستوده و پرستیدهٔ مردان روزگارش نتوانست گشت.^۱

دیودوروس هم که اصل روایتش به سوفینه توس میرسد ، دلاوری و آزادگی کورش را یاد کرده است و بویژه هنرهای سپهبدی و رزم‌مجبوئی او را بخوبی نشان داده . دینن هم از شیردلی و وفاداری و هژبری آن شاهزاده سخن گفته بود.^۲ و حتی پلوتارخوس هم که از ستایش کورش خودداری کرده ، هنر فرماندهی و مردمداری او و سواربازی و بخشندگی و خردمندیش را یاد کرده است و کلئارخوس را که مایهٔ کشته‌شدن چنان پهلوان هژبری کشت، نفرین کرده .^۳

از نویسندگان نزدیک به زمان ماگروت Grote در ستایش کورش به تفصیل سخن رانده است^۴ و اگر چه این گفته‌اش که کاردانی و شایستگی کورش از همه فرمانروایان ایران و خاور زمین ، حتی از کورش بزرگ هم ، بیشتر بود ، گزافه است ، لیکن داوریش درباره سیاستمداری ، برازندگی ، هشیاری و دوراندیشی و پهلوانی آن شاهزاده درست میباشد . وی شیوهٔ فرمانروائی کورش را ، نظم‌پرستی و دادگریش را و سزا دادن وی گناهکاران و پاداش بخشیدنش دوستان را ، میستاید ، و دوستی او را با یونانیان ، و دانستن ارزش جنگی آنان را ، بسیار بخردانه میدانند ، و کاردانی او و پهلوانیش را بهنگامیکه دریافت کلئارخوس فرمانش را بکار نبسته ، در تاریخ کمیاب می‌شمارد . گرت نتیجه می‌گیرد که اگر کورش به تخت نشسته بود ، بزرگترین پادشاه

۱ - سرتاسر نوشته‌های گزنفن از ستایش کورش آکنده است . بویژه ن.ک به:

Anabasis, 9: 1 ff.

2 - Diodorus, XIV , 19:2; 21:6; 23:6.

3- Plutarchus, Artaxerxes, 8ff, 26.

4- G. Grote, History of Greece, London (1862-65), Vol. V, pp. 471 ff; Vol. VI, pp. 186-192; 225-27.

خاور زمین میشد ، ایرانیان و یونانیان فرمانبردارش میگشتند، و وی یونان رامیکشود و کین شکستهای پیشین را از یونانیان میگرفت .

راولینسن این همه ستایش را روا ندانسته است و برای پاسخ دادن به گروت، بر کورش خرده گرفته که ستمگر بوده است و در روز جنگ ، یونانیان را در قلب سپاه جای نداده تا اردشیر را درهم بشکند ، و فرمان وی به کلئارخوس نابخردانه بود زیرا که سپاه یونانی را از پهلو بخطر میافکند .^۵ این دو خرده را ، تارن^۶ و چند تن دیگر هم بر کورش گرفته‌اند . در پاسخ آنان باید گفت که اگر کورش سخت میگرفت برای آن بود که نافرمانان را بجای خود بنشانند ، و نقشه جنگی وی نیز بسیار استادانه میبود ، لیکن کلئارخوس آن را بکار نبست ، و گر نه نتیجه کار بگونه دیگر از آب درمی آمد ، و اکنون که کورش مرده است و کلئارخوس در کار نیست، آسان است که آن يك را نکوهش کنیم و این يك را ستایش ، و چون به آنچه در کارزار کوناکسا رخ داد ، بنگریم می بینیم که این کلئارخوس است که باید به تازیانه سرزنش گرفته شود نه کورش ، زیرا که فرمان رهبر و سپهبد خود را بکار نبست (حتی اگر این فرمان را نادرست میدانست نمی بایست از آن سرباز میزد ، چه وی را برای آن به مزدوری گرفته بودند که کورش را فرمان برد ، نه اینکه دستورش را خوار گیرد) ، و هنگامیکه پهلوی سپاه اردشیر را شکست داد ، به قلب لشکر او حمله نکرد و بیهوده سردردنبال گریختگان نهاد ، این ناکاردیدگی و کردار بیهوده را ، حتی راولینسن^۷ و تارن^۸ هم نادیده نتوانسته‌اند گرفت و سردار یونانی را نکوهیده‌اند .

5 – G. Rawlinson, *Great Monarchies*, Vol. III, London (1879),

496.

6 – W. W. Tarn, in *CAH*, *VOI VI*, p. 8.

7 – Rawlinson, *op. cit.*, p. 497,

8 – Tarn, *loc. cit.*

با اینهمه هم راولینسن^۹ و هم تارن^{۱۰} کورش را مردی دانسته اند کوشا، وفادار، و پیمان دوست، دورانیدش، دلاور، آزادمنش، نظم پرست و برتر از بیشتر پادشاهان خاورزمین. هر دو تأکید میکنند که کشته شدن وی مایه بدبختی ایران و یکی از علت‌های پیروزی اسکندر مقدونی گشت، و در این نکته همه تاریخ نویسان هم‌ایند که تنها بامر گ و ی، یونان از خطر تبدیل شدن به يك استان ایران، رهائی یافت. بوری، که کورش را بهتر و بیشتر از همه نویسندگان نوین ستوده است، پس از آنکه به تفصیل از تخشائی، بخشندگی، و هنرمندی وی در رزم و سیاست، و دورانیدش و پاکبازی او سخن میگوید، میافزاید که شاهنشاهی ایران در چنگ چنان هژبر برومندی، نیرومندی از سر میگرفت، یونانیان بدخواه فرمانبرداروی میشدند، چون وی بهتر از هر کس دیگری، ارزش هنر آنان را میدانست، و نیز از برای آزادمنشی اش، همه یونانیان برای خدمت به وی سرودست می‌شکستند. چه کسی میتواند گفت که چه اندیشه‌هایی در سر آن دلاور جوان ممکن بود باشد؟. شایدوی بر آن بود که در پیشاپیش لشکری از پیادگان نیزه دارو شکست ناپذیر یونانی به جهانگشائی پردازد.^{۱۱}

همچنانکه گلور Glover گفته است: «کورش در تصویری که گزنفن از او کشیده، می‌زید: مردیست بلند پرواز و تیز هوش، دلاور، شکوهمند و دلبسته‌اسب و نخچیر، و بخشنده و کوشا، از آن مردانی که برای رهبری آفریده میشوند.»^{۱۲}

کورش پاك و ساده دل و جوانمرد و وفادار و پیمان پرست بود، و دلاوری و هنرهای سپهبدان بزرگ و سیاستمداران استاد را داشت. اندرز وی به لیزاندر، شیوه

9 – Rawlinson, op. cit., p, 495

10 – Tarn, op. cit., p. 4, 5, 9,

11 – J. B. Bury, History of Greece, (1963 ed.), p. 523.

12 – T. R. Glover, From Pricles to Philip, London (1919), 227f.

بسیج سپاه ، گزیدن مردان جنگی ، راهپیمائی باد آساوتند ، فرستادن منن به تارسوس ، آوردن ناوگان به خلیج اسکندرون و گذشتن از دربندهای دشوارگذر ، بهمراه بردن خواروبار فراوان ، آرایش سپاه ، فرمان او به کلئارخوس ، و کردارش بهنگام در خطر دیدن لشکر ، همه نمودار آنست که وی شایسته لقب «سپهبد بزرگ» که بدو داده اند، بوده است. راهپیمائی کورش از ساردیس تا نزدیک بابل در تاریخ جهان کهن کمتر مانند دارد ، و هنگامیکه بیاد آوریم وی چنان کار شگرفی را هنگامی کرد که هنوز ۲۲ سال تمام نداشت ، در میابیم که اگر زیسته بود ، چه سرداری می گشت . کورش بهتر از هر کسی ارزش مردان جنگی یونانی را میدانست ، آنان را ارجمند می شمرد ، و بخدمت خود میخواند . نباید براو خرده گرفت ، زیرا که آن سربازان ، بهترین رزمجویان روزگار بودند و کورش سر آن داشت که پس از پیروزی آنان رابه خانه های خود روانه کند ، و خود سپاه ایرانی را رهبر گردد ، و آنان را با هنرهای جنگی یونانیان آشنا سازد ، لیکن بامرگ وی ، ایران هم بزرگترین سردارش را ازدست داد ، وهم نخچیرگاه خوبی برای سرداران یونانی که از ناتوانی اردشیر و یارانش آگاهی یافته بودند، گشت و سرانجام از پای درآمد . بنابراین میتوان گفت که اگر کورش پیروز میشد، بزرگترین رستگاری دهنده خاندان و شاهنشاهی هخامنشی میگشت ، ولی چون بناکام بمرد ، برترین مایه بدبختی هخامنشیان شد .

دیگر سخن را کوتاه باید کرد . اردشیر دستور داد سرو دست راست کورش را بریدند و درهمه جا گردانیدند ، تا همه به پیروزی او آگاهی کامل یابند .^{۱۳} پس از آن وی و چیسدفرنه خواستند سرداران کورش را ، که دلآوری و تخشائیشان را امیدانستند ، بخود خوانند ، آریه ، منن ، و چندتن دیگر به اردشیر پیوستند ، ولی کلئارخوس و دیگر سرداران یونانی چنان نکرده اند ، بنابراین چیسفرنه پرکسنوس ، آژیاس ،

13 – Xenophon , Anabasis, I, 10: 1 f. ; Plutarchus, Artaxerxes,

کلتارخوس و سقراط را بدزیر کی بگرفت و بکشت با اینهمه یونانیان گردن به فرمان اردشیر نهادند ، و بسر داری گزنفن ، ازمیان سرزمینهای اردشیر گذشتند و از راه کناره دجله و کوههای توروس و ساحل جنوبی دریای سیاه به اروپا رسیدند^{۱۴}. این راه پیمائی دراز و دشوار ، مایه آن شده که جهانیان بدانند که اردشیر توانائی نگهداری از سرزمینهای خود را ندارد ، و نخست آژزیلائوس پادشاه اسپارتی بمیدان ایرانیان آمد ، لیکن اردشیر با پول مهران اسپارت را فریفت و وادارشان کرد تا او را بازخوانند آنگاه اسکندر مقدونی دست بچنگ ایرانیان یازید ، و کسی نبود که بازش بتواند خواند ، و شاهنشاهی هخامنشی را بر انداخت .

فرنه بازو تادیری زیست ، و همواره فرماندار هلسپونت فریگیه بود ، و داماد اردشیر گشت . لیکن چیسه فرنه ، با آنکه بجانشینی کورش شیردل رسیده ، پس از چندی بفرمان اردشیر کشته شد ، با این کار ، بهترین سرداری که ایران آن روز ، پس از کورش ، دیده بود از میان رفت ، و گناه اردشیر که دوتن از نامبردار ترین و هوشمندترین مردان کاردان و سپهدار ایران را نابود کرد ، در پیشگاه تاریخ بخشودنی نیست . هومیاستره خواهر چیس فرنه هم با زهر کشته شد ، و اردشیر وی را فراموش کرده ، در میان زنان و خواجگان مشکوی خود ، تا سال ۳۵۸ پ.م. ، بزیست . فرنه بازو به کنن آتنی چندان پول داد که وی توانست دیوار آتن و ناوگان خرد شده آن را باز سازد و با کمک فرنه بازو لاسدمونیان را درهم بشکند ، بنابراین اینان از اردشیر درخواست سازش کردند و بگردن گرفتند کاری بکار یونانیانی که زیر فرمان ایران بودند ، نداشته باشند^{۱۵}.

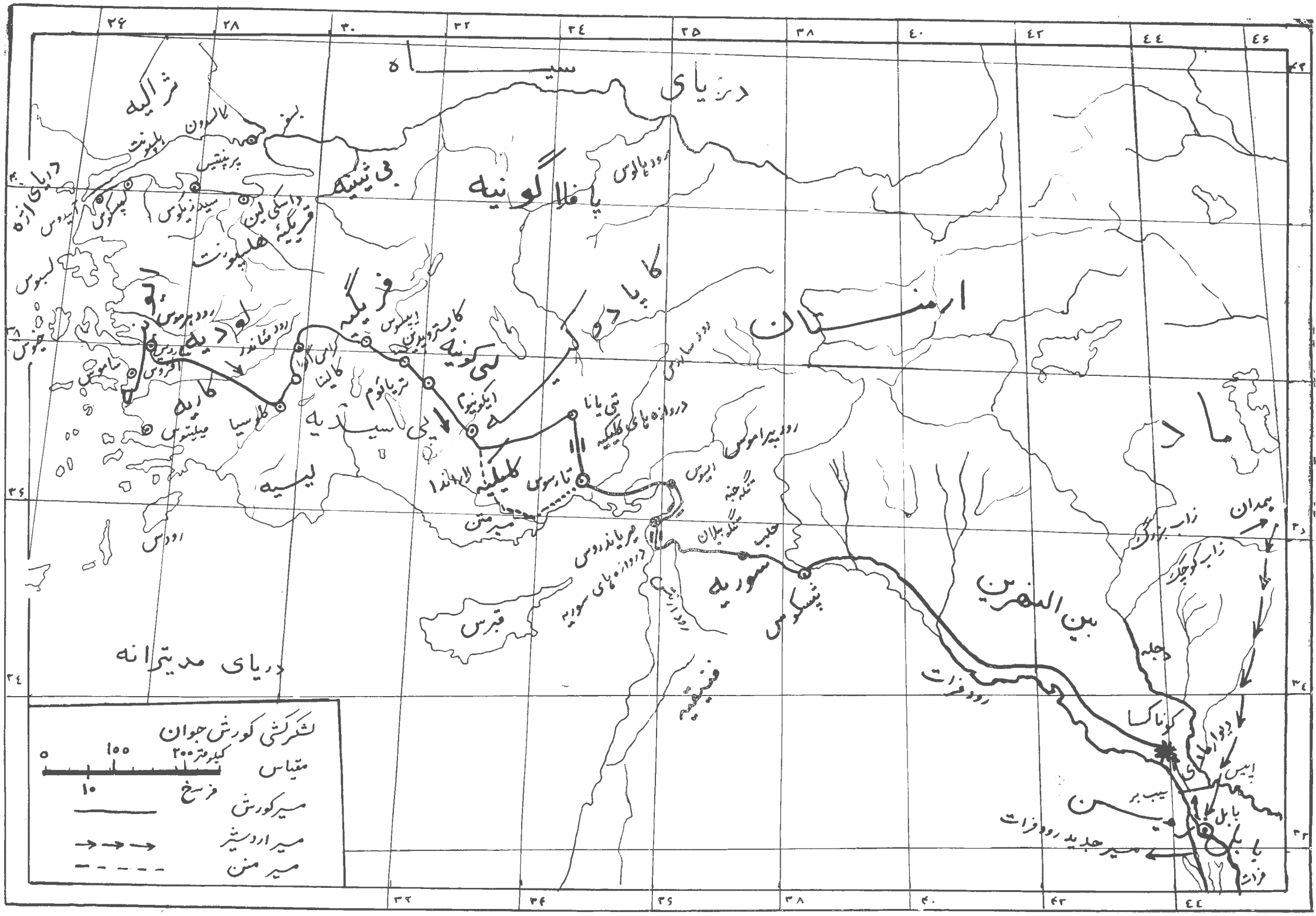
اسکندر مقدونی که از کارها و نقشه های کورش نیک آگاه بود ، بمانندوی با

14 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 1 ff.

۱۵ - برای دانستن همه آنچه به اشاره بازگفتیم ، ن.ک. به:

A. T. Olmstead, *Hitory of the Persian Empire*, Chicago (1948), pp. 374 ff.

سپاهی که بیشتر از مردان نیزه دار زره پوش و فراخ سپر رزم دیده گرد آورده بود، در ۲۲ سالگی از اروپا به مرز ایران شهر پای گذاشت، از همان راهی که کورش پیموده بود تا به ایسوس پیش راند، مانند وی ناوگان خود را همراه آورد، مانند وی به بکار گرفتن جنگاوران و کار دیدگان بیگانه خود داری نمود، همچون وی اسپ نا آرامی را دست آموز کرد، و در هر کاری چنان از کورش استادانه پیروی کرد، که نویسندگان باختر، «اصل» را فراموش کرده اند، و در هنگام سخن از کارهای وی، به کورش اشاره نمیکنند، و یانمی دانند، یانمی خواهند بدانند، که شاهزاده هخامنشی استاد و پیشرو اسکندر بوده. آنچه که پس از کورش بر کشور او، و بردستان و دشمنانش رفت، از موضوع این کتاب بیرون میافتد، و ما را با آن کار نیست، و سخن را بهمین جا پایان باید داد.



۲۶ ۲۸ ۳۰ ۳۲ ۳۴ ۳۵ ۳۸ ۴۰ ۴۲ ۴۴ ۴۶

دریای سیاه دریای مازندران دریای خزر دریای عمان دریای عرب

شمال کوهستان ایران مرکزی ایران جنوبی

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

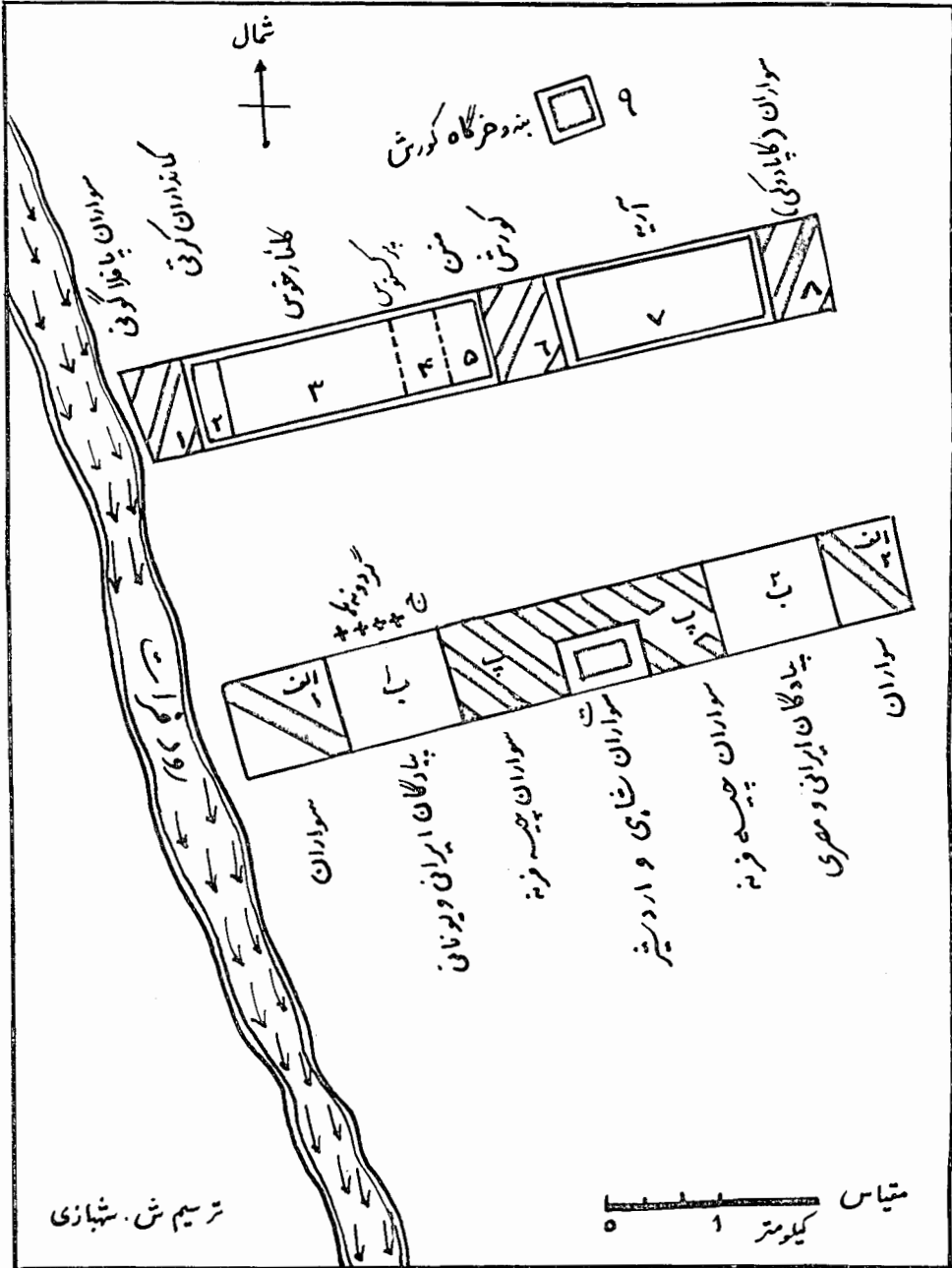
کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

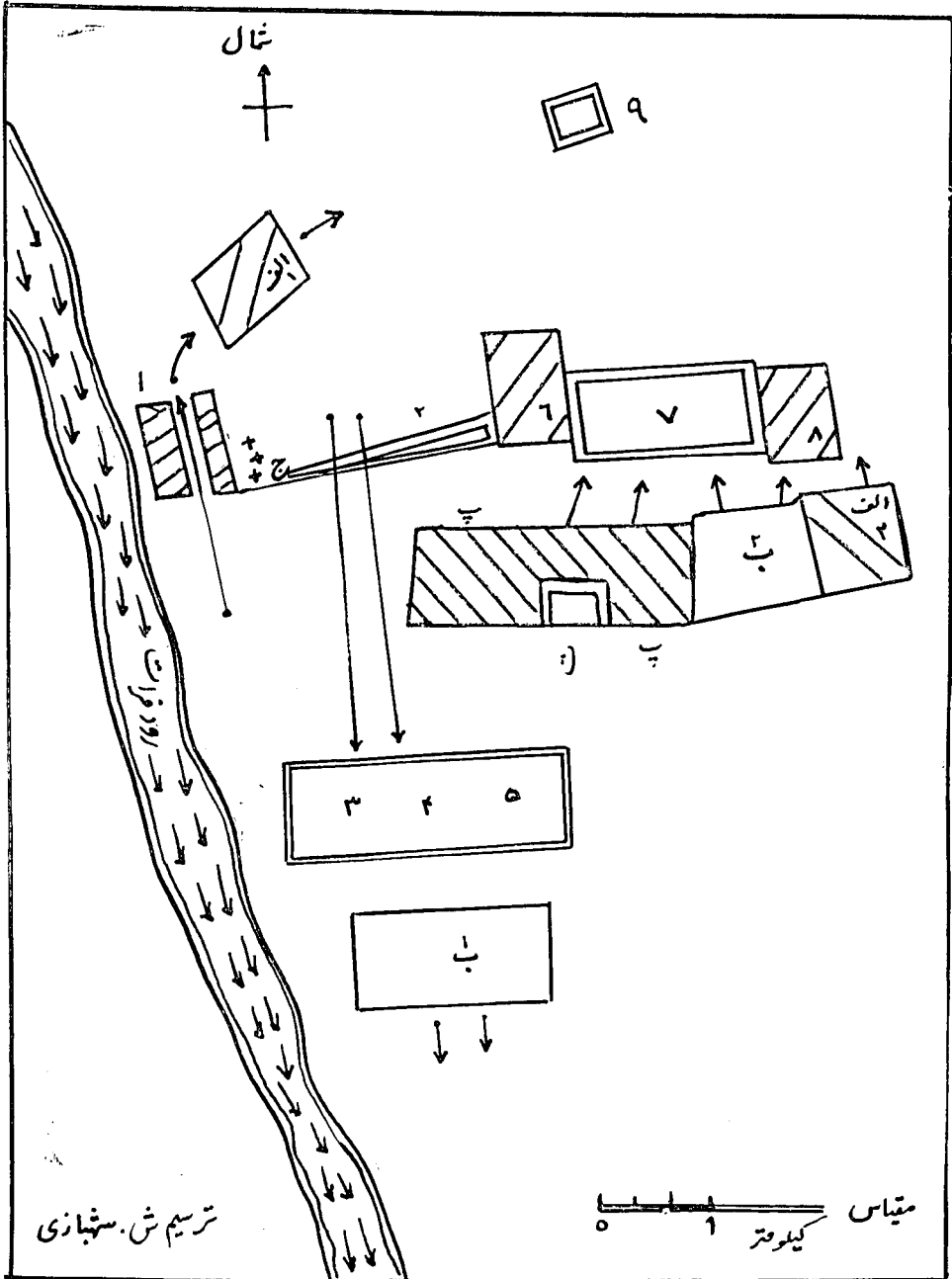
کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو کابل کهنه کابل نو

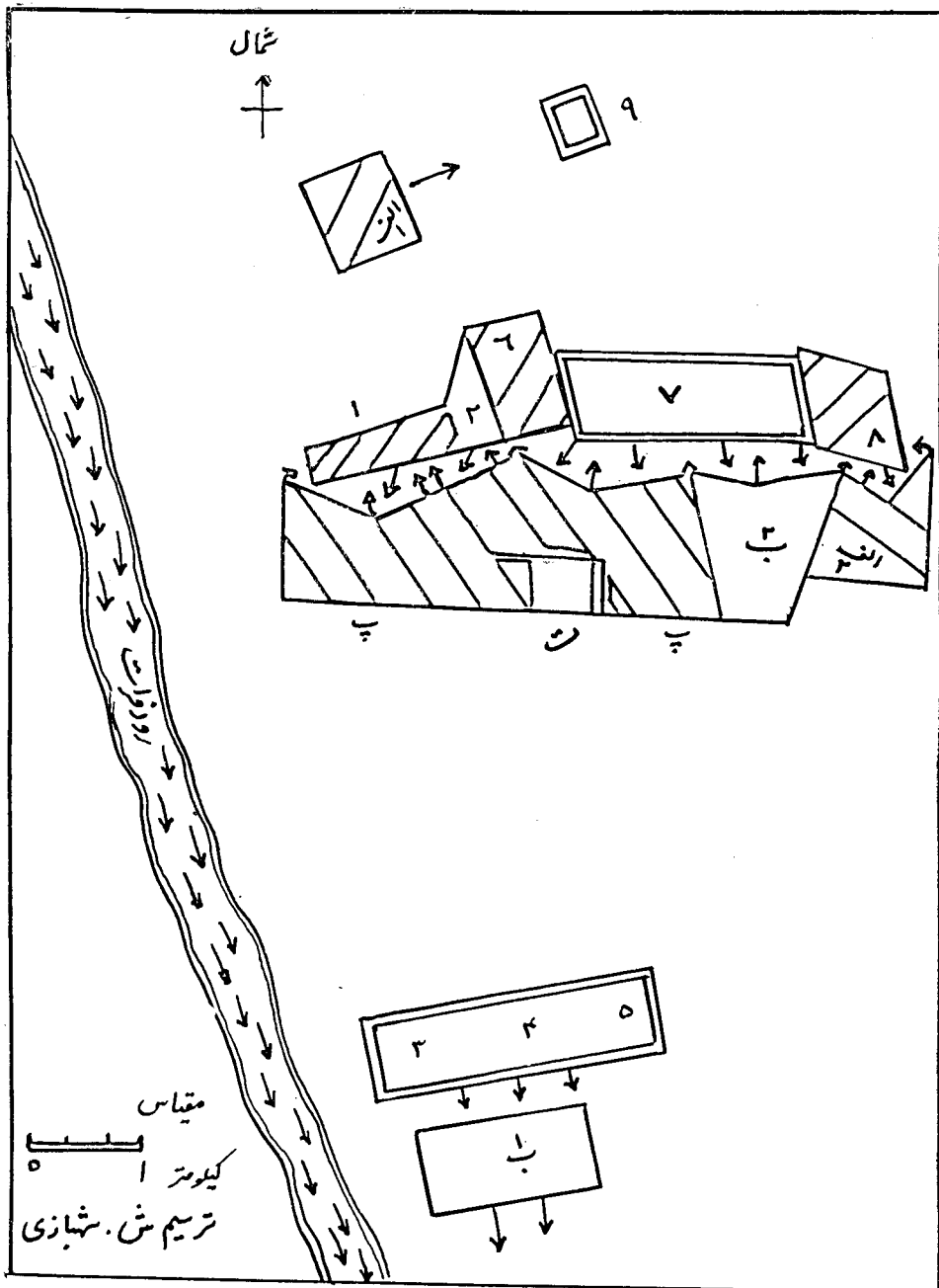
لشکرش کورش جوان
 مقیاس
 ۱۰۰
 ۲۰۰ متر
 فرسخ
 ۱۰
 میر کورش
 میر اردشیر
 میر من



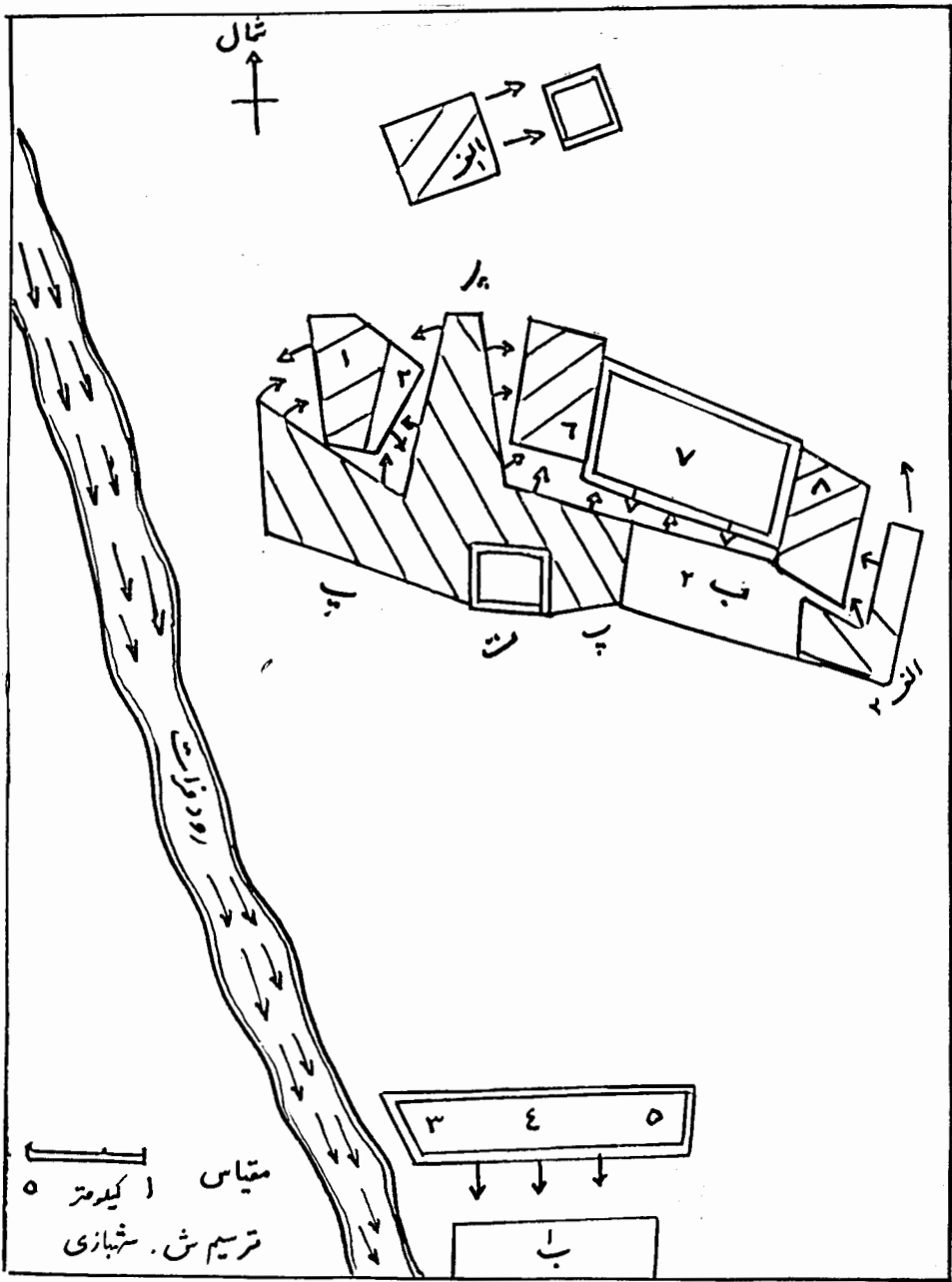
آرایش جنگی در کوناک



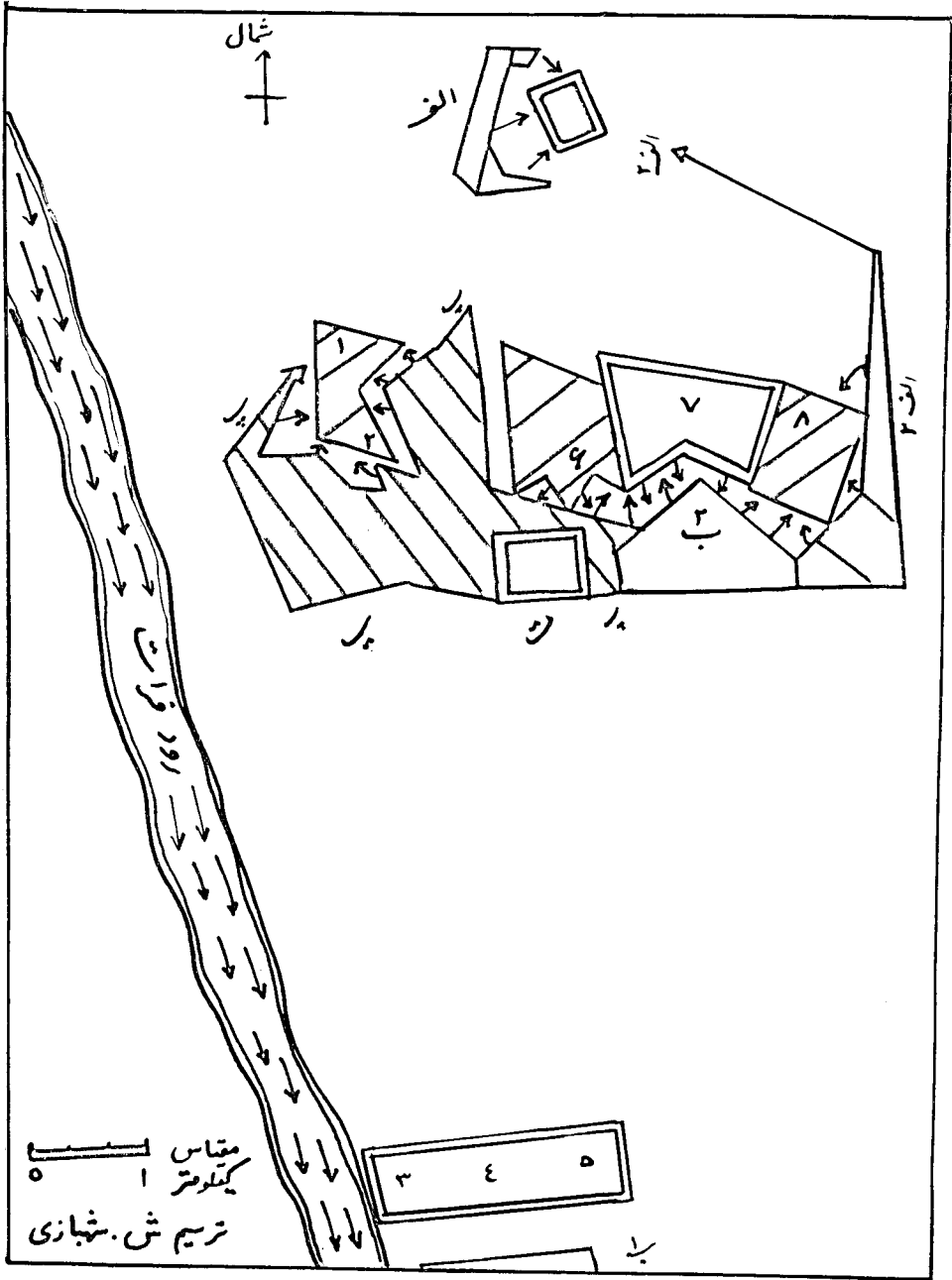
نبرد کوناک - مرحلہ یکم



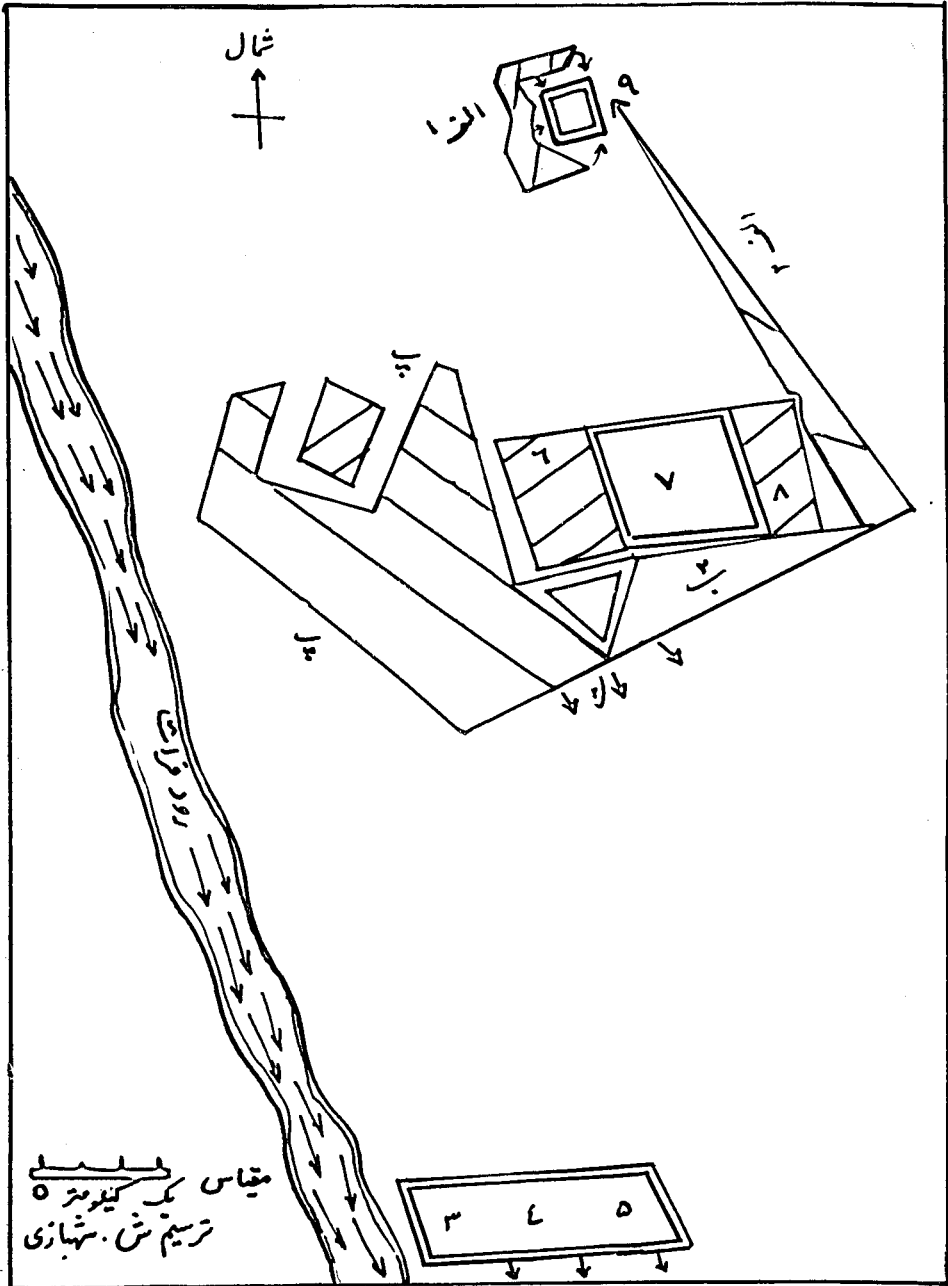
نبرد کوناکسا - مرحله دوم



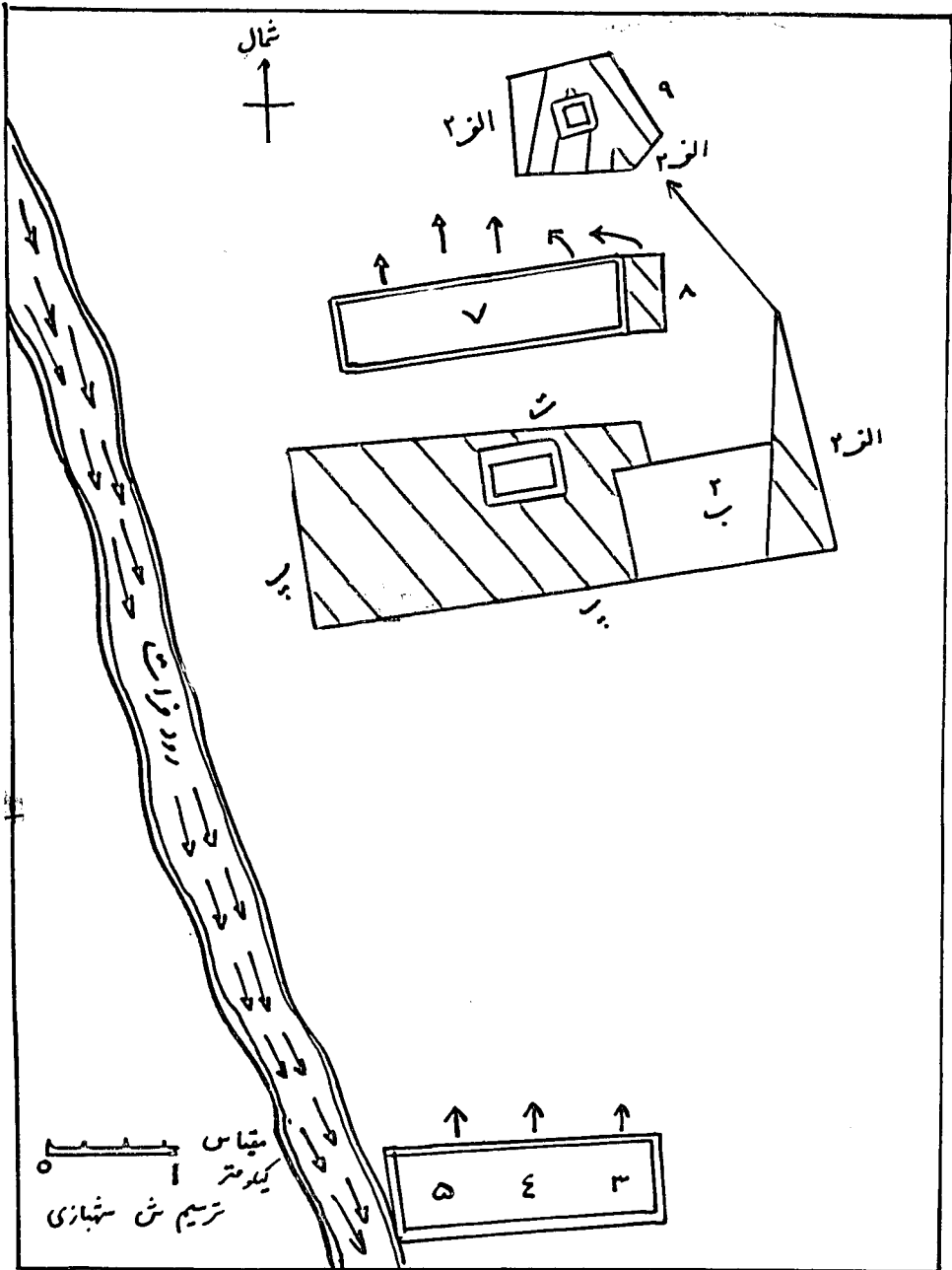
نبرد کوناکسا - مرحله سوم



نبرد کوناک - مرحله چهارم



بردر لوناک - مرحله پنجم



نبرد کوناک - مرحله ششم

فهرست ماخذ

AINSWORTH, W. F. ,

Travels in the track of the Ten Thousand Greeks, Being a
geographical and descriptive account of the expedition of
Cyrus the Younger and of the retreat of the Ten Thousand
Greeks as related by Xenophon, London (1844) ,

BARNETT, R. D. ,

« Xenophon and the Wall of Media, » in Journal of the
Hellenistic Studies (= JHS) , Vol. LXXXIII (1963) , pp. 1-26.

BARTHOLOMAE, Ch. ,

Altiranisches Worterbuch, 2nd edition, Berlin, Walter De
Gruyter & Co. (1961) .

BIVAR, A. D. H. ,

“ A ' Satrap ' of Cyrus the Younger, ” in Numismatic Chronicle,
London (1961) , pp. 119 - 127 .

BOUCHER , A. ,

L' Anabasis des Xenophon, (retrait des dix mille) avec un
Commentaire historique et militaire, Paris - Nancy (1913) .

BURY , J. B. ,

A History of Greece to the death of Alexander the Great,
London (revised edition by Russell Mriggs) , Macmillan
& Co. Ltd (1963 ed.).

CHA

Cambridge Ancient History, Vol. VI Macedonia 401 - 301 B. C.,

Cambridge (1953 ed.).

CTERIAS see KTESIAS

DIODORUS SICULUS ,

Bibliotheca Historica, English translation in 12 Vols,

Vols V & VI by C. H. Oldfather , Loeb Classical Library ,

London (1950, 1954).

FARELL, W. J ,

“ The Road of Cyrus the Younger through Syria. ” in JHS, Vol.

LXXXI (1961) , pp. 153 - 55 .

GLOVER, T. R. ,

From Pricles to philip, London, 3rd ed. , (1919) .

GRIFFITH, G. T, ,

The Mercenaries of the Hellenistic World , (1953) :

GROTE. GEORGE,

History of Greece to the death of Alexander the Great,

London (1862 - 65), Vols V & VI.

HERODOTUS ,

History, English translation with copious notes and

appendices, by H. G. Rawlinson, London, J. Murray (1858-61).

HIGNETT, C. ,

Xerxes' Invasion of Greece, Oxford (1962).

HILL, G. F. ,

Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and

Persia in the British Museum, London (1922) .

JUNGE, PETER JULIUS,

Dareios I, Konig der Perser, (1944) .

یونگه ، پیتر یولیوس ،

داریوش یکم پادشاه پارسها ، ترجمه دکتر د. منشی زاده ، از انتشارات

دانشگاه تهران (۱۳۳۵)

JUSTINUS,

History of the World, Extracted from Trogus Pompeius,

Translated by J. Selby Watson, London (1853) .

KENT, RONALD G. ,

Old Persian Grammar, Texts and Lexicon, 2nd edition,

New Haven (1953) .

مهرین ، عباس .

ایران نامه ، ج ۲ ، بهره یکم ، تهران ۱۳۲۱ .

NEPOS, CORNELLIUS'

Lives of Eminent Componders. translated by J. Selby Watson,

London (1853) .

OLMSTEAD, ALBERT T. ,

History of the Persian Empire, The Achaemenid Period,

The University of Chicago Press, Chicago (1948) .

Oxford Classical Dictionary , (1949) , (= Oxf. Cl. Dic.) .

PARKE, H. W. ,

Greek Mercenary Soldiers from the earliest times to the

Battle of Ipsus, (1933) .

- PARKER, R. A. , and DUBBFSTEIN, W. H. ,
Babylonian Chronology 626 B. C. – A. D. 45, 2nd edition,
 Chicago (1956).
- PLUTARCHUS,
Lives, (the translation called Dryden's), Corrected from
 the Greek and Revised by A. H. Clough, in five volumes,
 London, C. Nimmo (1893),
Alcibiades, Vol. II, pp. 1-51;
Artaxerxes, Vol. V, pp. 241 – 55,
Lysander , Vol. , pp. – 104 -140
Pricles, Vol. , pp. – 318 -371
- RAWLINSON, HUGH GEORGE,
Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, Vol.
 III, London (1879).
- RENELL, J. ,
Illustration of the History of the Expedition of Cyrus the
 Younger, (1816).
- SCHAEDER, HANS HEINRICH,
Das Persische Weltreich (Vortage der Friedrich – Wilhelm –
 Universitat Berslau in Kriegswinter 1940 - 41, Berslau)1941) .

شهبازی ، ع . شاپور ،

« لشکرکشی کورش جوان ، « خردو کوشش ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ،
 شیراز ، سال دوم ، ش ۲ (امرداد ۱۳۴۹) س ۴۳۲ تا ۴۵۰ .
 کورش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ، شماره ۱۹ ، شیراز (۱۳۴۹) ،
 جهانداری داریوش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ، شماره ۲۶ ،
 شیراز ، (۱۳۵۰)

TARN, Sir W. W. ,

«Persia, From Xerxes to Alexander,» CAH VI (1953 ed.), 1-24.

THUCYDIDES,

History, English trans. by C. F. Smith, Loeb Classical Library,
London (1962 f) in four Volumes.

XENOPHON,

Anabasis, English trans. by C. L. Brownson, Loeb Classical
Library, Two Volumes, London (1961).

IDEM,

CYROPAEDIA, English trans. in two volumes by W. Miller,
Loeb Classical Library, Harvard (1960 - 61).

فهرست عمومی اعلام

این علامت ← بمعنی « نگاه کنید به » می باشد، و درشت بودن اعداد بنشان آنست که در آن صفحات از موضوعی و یادرباب کسی بتفصیل سخن رفته.

آ

<p>آرکینوسه ۵۳</p> <p>آریائی ۵، ۳۱، ۹۲، ۱۱۲</p> <p>آریستی پوس ۸۷، ۹۳، ۱۰۴</p> <p>آریه، آریو، ۸۴، ۱۲۴، ۱۳۰ بعد، ۱۳۴</p> <p>و بعد، ۱۴۲، ۱۵۳</p> <p>آرزیلائوس ۱۵۴</p> <p>آزیاس، دوست کورش، ۸۶، ۱۰۵، ۱۵۳</p> <p>آژیس ۶۷، ۹۵، ۹۶</p> <p>آسپازیا ← میلنو</p> <p>آسیا ۱، ۲۹، غربی ۴</p> <p>آسیائیان ۷۱</p> <p>آسیای کوچک ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۴۱</p> <p>۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸</p> <p>۶۰، ۸۱، ۸۲</p> <p>آفریقا ۴۴</p> <p>آمیستریس ← هومیاستره</p>	<p>آپیدوس ۳۳، ۳۶، ۳۷</p> <p>آئن ۶، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵</p> <p>۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷</p> <p>۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸</p> <p>۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۷-۶۶، ۶۸</p> <p>۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۵، ۹۷</p> <p>۱۵۴</p> <p>آئنی ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۶۵، ۶۷، ۷۲</p> <p>۷۹، ۹۶، ۹۷، ۱۵۴</p> <p>آئنی ها ۸-۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶</p> <p>۲۷، ۲۹، ۳۴ تا ۳۸، ۳۹، ۴۰</p> <p>۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۹، ۶۵</p> <p>۶۶، ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۹۰، ۹۵</p> <p>آرتاگوراس «چشم شاه» ۱۴۶، ۱۴۷</p> <p>آرکادی ۸۵، ۸۷، ۱۰۷</p> <p>آرگوس ۴۰</p>
---	---

الف

اریشتریه ۲۰	ابر کامه، ابر کوماس ۵۹، ۶۱، ۱۱۰، ۱۱۱
اسناتیرا، همس اردشیر دوم، ۱۶، ۳۲، ۶۲	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۹
۱۵۴، ۱۱۹	اپیا کسا ۱۱۰-۱۰۶
اسپارتیه، اسپارت، ۶، ۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲	اپیس ۱۲۷
۳۰، ۳۴، ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۶۷	اپیس نئیس ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹
۶۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۹۵، ۹۶	اخز اثریس ← هوخشتره
۱۰۲، ۱۱۱	اراکس (ارس = خابور) ۱۱۴
اسپارتسی ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۷۹، ۸۰	ارباک ۱۲۰، ۱۴۱
۱۵۴	ارتمه، ارتیمس ۶۰، ۹۹
اسپارتیان ۶، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱	ارته اوخشه ۸۴
۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۵۹	ارته پتی ۸۴، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۲
۶۷، ۸۰، ۹۷	ارتوفیه ۱۳
اسپندوس ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵	ارته ورزیه (ارتاگرسیس، ارتاگوراس) ۵۹
اسکندر مقدونی، ۷۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶	۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵
اسکندرون (الکساندرته) ۱۱۲، ۱۵۳	ارتیموس ← ارتمه
افزوس (افسوس) ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۹۸، ۱۱۲	اردشیر یکم ۷، ۹، ۶۲
الکی بیادیس ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷	اردشیر دوم، ارشک، ۱۰، ۱۶، ۳۲، ۴۲
۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰	۴۳، ۴۴، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰
۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۷، ۹۶-۹۵	۶۳-۶۴، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۹۰-۹۱
اوخشن، اکسانس ۱۳	۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰-۹۹
اهورمزدا ۴، ۷۱	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹
اهوریندت ۸۸، ۱۰۰، ۱۱۸-۱۱۶	۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
ایران، ایرانشهر، ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۱	۱۵۵-۱۱۸
۱۲، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷	ارشک ← اردشیر دوم
۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱	ارشیته ۹، ۱۳، ۱۵۳
۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۲	ارگ ساردیس ۱۱۷
۶۷، ۶۸، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵	اروپا ۱، ۱۵۴

۵۹۰۵۷، ۴۵، ۴۴، ۳۸، ۳۳، ۳۰، ۲۳
 ۱۰۲، ۷۷، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۴، ۶۲
 ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۳
 ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۳۰-۴۴، ۱۲۴
 ایزدهم مهر ۷۱
 ایسوس ۱۵۵، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۱
 آیکس پتنامی ۶۵-۶۶، ۷۹
 ایونیه ۹۰، ۸۹، ۸۱، ۳۸، ۳۵، ۳۴، ۲۹، ۲۰
 ۹۹، ۹۱

۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۹۰
 ۱۲۶، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۳
 ۱۵۰، ۱۴۱، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۳۳، ۱۳۰
 ۱۵۵، ۱۵۲
 ایران خواهی، در یونان ۶
 ایرانی، ۱، ۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۴، ۴۵
 ۱۰۷، ۱۰۳، ۸۹، ۸۵، ۸۲، ۷۲، ۵۴
 ۱۳۴، ۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۸
 ۱۴۹
 ایرانیان ۱ و بعد، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۲

ب

بغا بوشه ۱۳، ۸
 بغ فرته ۱۰۸-۱۰۹، ۸۸، ۸۵
 بغ و ۲۸، ۲۹
 بلخ ۱۱۹
 بهشت ساردیس ۷۸
 بین النهرین ۱۱۱، ۱۰۱

بابل ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۴، ۹۹، ۹۳
 ۱۵۳، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۴
 بابلی ۴۳، ۳۱
 بارت ۱۲۹-۳۰
 بالاپوش مادی ۱۰۷
 بتخانه دلفی ۹۷
 بخت نصر ۱۲۷

پ

پازین مکاری ۱۱۲-۱۱۳، ۹۴، ۸۸
 پاسارگاد ۶۴، ۶۲
 پتی گنوا ۱۲۸، ۸۴
 پروشیاتی، مادر کورش جوان، ۹-۱۱، ۱۰ و بعد
 ۶۳-۶۴، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۴۴، ۴۱، ۳۲
 ۱۲۷، ۱۱۹، ۹۰
 پروکسنوس بتوتیائی ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۳، ۸۷
 ۱۵۳، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۱۵
 پریکلیمس فرمانروای آتنی ۷۲

پارتیان ۵
 پارس ۱۲۴
 پارسه شهر (تخت جمشید) ۶۱
 پارسسی ۷۱، ۶۲، ۵۸، ۵۳، ۴۵، ۴۳، ۳۶، ۱۶
 ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۷، ۱۰۲، ۸۸، ۸۴، ۸۱
 ۱۴۵
 پارسیان ۷۲، ۶۲، ۵۵، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۵، ۳
 ۱۰۹، ۱۰۷، ۹۲، ۸۲

پلوپنزوسیان، ۱۹، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۳۸، ۳۹

۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۵، ۶۷، ۶۸، ۱۰۷

پوسا نیاس شاه اسپارت ۸۰

پی سیدیان ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲

۱۱۰

پیشوتن ۱۸ - ۱۷

پیگریس ۸۵

پیل تست ۸۳، ۹۴، ۱۲۰ و بعد

پریکلس دوست کورش جوان ۱۴۱

پسا که (اسپ کورش) ۸۳، ۱۲۸، ۱۴۵

پشتیگبان سالار ۸۵

پلو تارخوس ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۴

و بعد

پلوپنزوس ۸، ۲۵، ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۶۷

۶۸، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۱۰۷

پلوپنزوسی ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۵۲

ت

تموس ۸۵، ۹۰-۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲

تنکه بیلان ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱

تنکه جنه ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱

تیری بازو ۱۴۱، ۱۴۴

تیریو ۱۰۷، ۱۰۸

تیسافر نیس ← چیمه فر نه

تاروس ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰ - ۱۰۹

۱۱۱، ۱۵۳

تارن ۱۲۴، ۱۵۱، ۱۵۲

تاریخ ایران ۶۰

تاسوس ۳۸

تخت جمشید ← پارس شهر

تسالی ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۸

ث

ثراسیلوس ۳۳، ۳۹

ثیبس ۸۰

ثپسکوس (سکنه) ۱۱۳، ۱۱۴

ثواسی ۹۳

ثراسی بولوس ۵۲، ۵۳، ۸۰

ج

جاستینوس ۶۸-۶۹، ۸۹، ۹۱، ۹۹-۹۸، ۱۹۰ و

بعد، ۱۰۴ و بعد، ۱۱۰ و بعد، ۱۳۰ و پس

از آن.

جستینوس ۶۳

جنگهای پلوپنزوس ۱۷، ۲۸، ۳۱، ۴۰

جنگاوران مزدوریونانی ۱۳، ۱۸، ۲۲، ۵۶، ۶۱

چ

۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۲۹
 ۵۶، ۵۴، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۴۱
 ۵۸، ۶۰، ۶۴ - ۶۳، ۸۱، ۸۲، ۸۹
 ۹۱ - ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۸
 ۱۱۹ تا آخر کتاب

دجشم شاه، ۳، ۱۴۶ و نیز ← آرتاگوراس
 چیتر تخمه (تری تخمه) ۱۶، ۳۲
 چیسه فرنه، دوست کورش جوان ۸۴، ۱۳۹
 ۱۴۵، ۱۴۱
 چیسه فرنه، سبهد بزرگ ایران، تیسافر نیس
 ۲۸، ۲۲ - ۲۶، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۶

خ

۱۰۵، ۶۸
 خشیارشای دوم، پسر اردشیر یکم، ۹، ۱۳
 خوارزم ۱۱۹
 خور، خورشید ۱۲
 خیوس ۲۰، ۲۶، ۳۳

خئیس یسی فوس ۸۵، ۱۱۱
 خراسان ۱۱۹
 خرسونس ۵۲، ۶۶، ۶۷
 خشتر یاوان ۲، ۴، ۷
 خشیارشا، پسر داریوش بزرگ ۷، ۴۲،

د

دجله ۱۲۷، ۱۵۴
 درفش شاهنشاهی ۵، ۳ - ۱۳۲، ۱۴۰
 دروازه بابل، (الاسود) ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵
 دروازه های سوریه ۱۱۳ - ۱۱۹، ۱۱۹
 دروازه های کلیکیه ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹
 دریای سیا ۸، ۱۵۴
 دریای مدیترانه ۵، ۲۱، ۳۰، ۱۱۶
 دنه ۱۰۸
 دین ۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰
 دیودروس ۹۶، ۹۷، ۱۲۳، ۱۵۰

دارداکس ۱۳
 داریوش بزرگ ۱ و بعد، ۱۳، ۳۱، ۴۲
 ۴۵، ۷۱، ۸۶، ۹۴، ۱۱۸
 داریوش دوم (شاه بزرگ)، ۱۴ - ۱۱، ۱۶
 ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱
 ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵
 ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰
 داریوشی (داریک) ۸۶، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶
 ۱۱۰
 داسکی لین ۳۵

ر

رئوخشنه ۳۲	راولینسن ج. ه. ۱۵۱، ۱۵۲
رودس ۲۶، ۳۶	راهشاهی ۱۱۵

ز

زرپارسی ۲۲	زاسنت ۱۴۸
زرتشت ۱۳	زئوس ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۵

س

سقراط (حکیم) ۹۷، ۹۸	ساردیس ۳۵، ۳۷، ۴۷، ۴۸ تا ۵۲، ۵۴
سقراط آخائی (دوست کوروش) ۸۶، ۹۳، ۱۵۴	۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۸۱، ۸۶
سکاهای ۵	۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۳
سوئن نسیس ۱۱۰ - ۱۰۶، ۱۱۱	۱۰۴، ۱۵۳
سوریه ۵۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹	ساموس ۲۶، ۵۵، ۱۲۶
سوزیس ۸۶، ۱۰۵	سامیوس ۹۱
سوفینه توس ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۵۰	سپهد بزرگ (لقب کوروش جوان) ۱۵۳
سیپ بار ۱۲۷	سته برزنه (خواجۀ اردشیر) ۱۴۸
سینزیکوس ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱	سته فرنه ۸۵
سیستان ۱۱۹	سدادی ۱۲۷

ش

شاهنشاهی هخامنشی ۵ - ۱، ۴۲، ۶۱، ۸۶	شاه بزرگ ۵، و نیز ← دادیوش دوم و
۱۵۳	اردشیر دوم
شوش ۸، ۳۹ تا ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۴ تا ۵۷	شاهنشاه ایران ۱، ۷۷، ۹۰، ۹۵
۶۰، ۶۲، ۶۵	شاهنشاهی ایران ۵ - ۱، ۸۲، ۱۵۲
شهرهای یونانی آسیا ۸۲	

ف

فرات ۱۰۱، ۱۱۳ تا ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۶،	۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۵ تا ۱۱۳، ۱۰۱،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵،	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵،
۱۳۷، ۱۴۵	۱۳۷، ۱۴۵
فرناک ۱۷، ۱۹، ۲۸	فرناک ۱۷، ۱۹، ۲۸
فرنه بازو، سپهبد اردشیر یکم، ۱۷	فرنه بازو، سپهبد اردشیر یکم، ۱۷
فرنه بازو، سپهبد بزرگ ایرانی، داماد اردشیر	فرنه بازو، سپهبد بزرگ ایرانی، داماد اردشیر
دوم، ۱۹، ۲۱ - ۲۰، ۲۸، ۳۰، ۳۱،	دوم، ۱۹، ۲۱ - ۲۰، ۲۸، ۳۰، ۳۱،
۳۳، ۳۵ تا ۳۶، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸	۳۳، ۳۵ تا ۳۶، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸
۵۴، ۵۸، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۹۵، ۹۶،	۵۴، ۵۸، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۹۵، ۹۶،
۱۵۴	۱۵۴
فریگیه ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۶۸، ۹۹، ۱۰۴،	فریگیه ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۶۸، ۹۹، ۱۰۴،
۱۰۵، ۱۰۸	۱۰۵، ۱۰۸
فنیقیه ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۸۹، ۱۰۲،	فنیقیه ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۸۹، ۱۰۲،
فنیقی ۵۵، ۱۱۷ و نیز ← ناوگان شاهی	فنیقی ۵۵، ۱۱۷ و نیز ← ناوگان شاهی
فوکیا ۵۴، ۷۲	فوکیا ۵۴، ۷۲

ق

قارن ← کاران	قارن ← کاران
قبرس ۷۹	قبرس ۷۹
قزل ایرماق ← هالوس	قزل ایرماق ← هالوس
قققاز ۴۴	قققاز ۴۴

ک

کارتی ۱۰۵، ۱۳۱	کاپادوکیه ۴۶، ۱۰۸، ۱۰۹
کزنفن (کزنفن) ۵۸، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷،	کادوسیان ۵۹، ۱۳۲، ۱۴۰
۷۸، ۹۲، ۹۶، ۹۸ - ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۷،	کاران، کارانوس، قارن، ۱، ۲، ۳، ۷، ۴۶
۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۸،	کارانوس ← کاران
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴	کاریه ۱۷، ۴۸، ۵۱، ۵۹، ۶۴، ۱۴۶
کلئارخوس ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷،	کاستلوس ۴۶
۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸ - ۱۱۶، ۱۲۴،	کالسیدئوس ۲۰
۱۲۶، ۱۳۰، و بعد، ۱۵۳	کالسیدن ۳۹
کلینا ۱۰۴، ۱۰۵	کالیاس ۸، ۱۶
کلیکیه ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،	کالیک رایتداس ۵۳ - ۵۲
۱۰۹ - ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲،	کتزیاس ۱۴ - ۱۳، ۳۲، ۶۰ - ۵۹، ۸۳،
کنن ۵۳ - ۵۲، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۱۵۴،	۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵ و بعد
کوروش بزرگ ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۱۳، ۶۲، ۹۴،	کرامن اگر ۱۰۵
	۱۶۸

۱۳۰ - ۱۲۹ ، ۱۳۷ ، ۱۴۴ ،

نبرد کونا کسا ۱۵۲ - ۱۲۹

کیسترو بدن ۱۰۵ ، ۱۰۷

۱۱۸ ، ۱۵۰

کورش جوان، ۱۵-۱۲ ، ۱۶ ، ۳۳

۱۵۴ - ۴۰

کونا کسا = کونیه سفیتیب = ال نسیفیه ۶۰

گ

کروت ۵۲ - ۱۵۱

گز نیاس آرکادی ۵۶ ، ۶۱ ، ۸۵ ، ۹۲ ، ۹۳

۱۰۰ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳

کلور ۱۵۲

گئولیتیس ۱۱۶

کالوس ۸۵ ، ۱۱۴

گردین ۴۶ ، ۴۷

گرگان ۹ ، ۱۶ ، ۲۲

ل

لسبوس ۲۰ ، ۲۶

پلسکوس ۲۰ ، ۲۶

لودیه ۱۸ - ۱۷ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۶ ، ۴۹

۶۰ ، ۹۹

لیزاندر ۵۳ - ۴۸ ، ۵۵ ، ۶۰ ، ۷-۶۵

۶۸ ، ۸۰-۸۷ ، ۸۵ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۵۲

لیکون ۱۸

لیکونیا ۱۰۸

لاراندا ۱۰۸

لاسمون ۲۲ ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۷۹ ، ۸۵

لاسمونی ۲۸ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰

۴۱

لاسمونیا ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۳

تا ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۴۶

۴۹ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰

۶۷ ، ۶۸ ، ۸۰ ، ۹۰ ، ۱۳۱ ، ۱۴۸ ، ۱۵۴

م

۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۲۴

۱۳۱ ، ۱۵۳

موزه بریتانیا ۱۰۶

میثراهیه ۵۴

میثراته، زخمی کننده کورش (؟) ۱۴۵

می تی لینه ۵۲

میریاندروس ۱۰۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳

مئاندر ۲۸ ، ۱۰۴

ماد ۲۰ ، ۲۴

مادهای ۱۲۷

مصر ۱۳ ، ۱۲۴

مصریان ۷ ، ۱۳۳ ، ۱۴۹

مغان ۶۲

منن ۷-۸۶ ، ۹۳ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷

۱۰۰، ۹۰	میلتو، آسپازیا، دلپند کورش ۵۴، ۷۲، ۴۳
مینداروس ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷	میلیتوس ۲۴-۲۸، ۳۰، ۳۰، ۴۲، ۷۲، ۸۱

ن

ناوگان کورش ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲	ناوگان ایرانی (شاهی، فنیقی) ۸، ۲۴، ۲۵
نظام داریوشی او بعد، ۱۶	۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۵۴، ۸۹
	ناوگان بلوینزوسی (لاسدومونی) ۲۹

و

ویشناسپه، پدر پیشوتن فرماندار لودییه ۱۸	وهاوک داریوش دوم ۱۰-۹
	ویدرنه ۱۶، ۳۲

ه

هلسپونت فریکیه ۳۳، ۳۵، ۴۸، ۶۷	هئوتیه سکه ۵۴
۱۵۴	هئوم ورك، پسر پیشوتن ۱۹-۱۸
هنکمتانه (همدان) ۹۵، ۱۱۰	هالوس، قزل ایرماق ۸
هوخشتره، اخز اثریس ۱۳-۱۲	هخامنشی ۱۱، ۱۱، ۶۱، ۶۲، ۹۴، ۱۰۷، ۱۵۳
هوپلیت ۷، ۵۶، ۶۴، ۸۳، ۸۳، ۸۷، ۹۳ بعد	هخامنشیان ۱۶، ۵۹، ۷۰، ۱۵۳
۱۲۰ و بعد	هلاس ۵
هو میاستره، آمیستره س، ۱۰، ۱۶، ۳۲	هلسپونت ۱۷، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۴، ۳۷، ۶۵
۱۵۴	۹۳، ۸۵
هیرامنیس ۲۸، ۵۴	

ی

۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲	یئوننه-ایوینه
۱۲۶، ۱۲۸، ۴۴-۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۱	یونان ۵، ۶، ۷ و بعد، ۱۷، ۳۱، ۵۳، ۵۴، ۵۸
۱۵۲، ۱۵۲	۶۷، ۶۸، ۸۰-۷۹، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۹
یونانیان آسیا ۲۱، ۲۲، ۵۱	۱۵۲، ۱۵۱
یونانی ۵۴، ۴۶، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۸۲	یونان مرکزی ۸۰، ۸۳
۸۳، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸-۹۱، ۱۰۳، ۱۰۵	یونانیان ۵، ۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۵
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۶	۲۷
۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳	۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۵، ۴۵، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۴، ۵۷
یونکه ۱	۵۸، ۵۹، ۶۱-۶۰، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷
	۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷



کارهای دیگر ع . شاپور شهبازی :

۱- کورش بزرگ زندگی و جهان‌داری بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی،
از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز، ش ۱۹ (۱۳۴۹). با خلاصه کتاب به زبان
انگلیسی.

۲- جهان‌داری داریوش بزرگ، از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز، ش
۲۶ (۱۳۵۰)، با خلاصه کتاب به انگلیسی.

۳- ترجمه کتاب

Die Völkerschaften auf den Reliefs Von Persepolis'
Berlin (1966)

اثر گرلدوالزر، که بوسیله دورا اسموداخو بنظر وع. شاپور شهبازی ترجمه
گشته است و بزودی بنام

نقوش اقدام شاهنشاهی هخامنشی بنا بر حجاریهای تخت جمشید

منتشر خواهد شد.

۴- «نقش فرشاهی کورش»، مجله باستانشناسی و هنر، شماره هفتم،

تابستان ۱۳۵۰.

